

گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

رققا!

پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران در شرایط ویژه و بفرنجی برگزار می شود. اوضاع و احوال در جهان از لحاظ کیفی در حال تحول است. برای درک عمیق این تحول به منظور تنظیم سیاست و مشی صحیح به تحلیل عمیق و بررسی همه جانبه رویدادهای بفرنج و متضاد، نیاز است.

البته شرکت کنندگان پلنوم، کم و بیش از سیر رویدادها در جهان باخبرند. از این رو، بازگ کردن و یا تکرار همه رویدادها در فاصله دو پلنوم نه ضرور است و نه می تواند راهنمای ما در تعیین موضع سیاسی حزب باشد. به نظر ما باید رویدادهای گرهی و سرنوشت ساز را مورد حلاجی قرار داد و بدین سان به نتیجه مطلوب برای تعیین مشی سیاسی حزب رسید.

برای رسیدن به این هدف، هیئت سیاسی نکات گرهی مسائل مطروحه در سطح بین المللی را در پیوند با نواندیشی طی طرحی برای نظرخواهی در اختیار اعضاء حزب گذارد.

باید گفت که عکس العمل رققا بسیار جدی بود. اعضاء حزب یا بصورت فردی و یا جمعی (بنام حوزه ها) نظرات مبسوطی پیرامون کلیه مسائل گنجانده شده در طرح هیئت سیاسی ارسال داشتند.

روشن است که چارچوب این گزارش وسیع تر از طرح هیئت سیاسی است. ما، تصمیم گرفتیم با توجه به تحولات کیفی در کشورهای سوسیالیستی و نیز بازنگری در سیاست احزاب کمونیستی و کارگری، رویدادهای جهان را با توجه به این واقعیت ها بررسی کنیم.

مردم جهان برداشته است و یا بدیگر سخن مبتکر اصلی کاهش وخامت بین المللی بوده و هست.

سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی به عنوان بازتاب تئوری نواندیشی در پراتیک دارای پایه عینی است. اجرای سیاست دگرگونسازی در اتحاد شوروی که از جانب حزب کمونیست آن کشور مطرح گردید، نیاز مبرم به صلح و آرامش جهانی دارد. بدون استقرار صلح و گسترش مناسبات اقتصادی، سیاسی، علمی و فنی میان کشورها که در اوضاع و احوال کنونی جهان دارای وابستگی متقابل هستند، سازندگی و بهره برداری از قدرت بالقوه عظیم سوسیالیسم امکان پذیر نخواهد بود. این نیز مسلم است که رشد آنگ اقتصاد و گسترش تولید کالاهای مورد نیاز مردم از طریق بکارگیری دستاوردهای انقلاب علمی و فنی نیازمند سرمایه گذاری عظیم است. در اتحاد شوروی پنهان نمی کنند که چنین تدابیری قطع در پیوند با کاهش هزینه نظامی می تواند اتخاذ و اجرا گردد.

آمادگی کشورهای عضو پیمان ورشو در جهت اتخاذ تدابیر اساسی برای پایان دادن به تقابل نظامی دو گروه بندی در اروپا، پیشنهاد های دولت شوروی درباره کاهش وخامت در منطقه اقیانوس آرام و اقیانوس هند و غیره، تاثیر زیادی در اندیشه و طرز تفکر هواداران صلح و امنیت در سراسر جهان دارد. البته نباید تاثیر مبارزه میلیون ها انسان دارای نظرات و عقاید گوناگون در اروپا و ایالات متحده را در راه صلح و تامین امنیت بشر نادیده گرفت.

اگر در گذشته نه چندان دور مجتمع های نظامی - صنعتی و محافل ارتجاعی می توانستند به یاری تبلیغ، "خطر نظامی شوروی" را تلقین کنند، این حربه به تدریج برندگی خود را از دست می دهد. کار به جایی رسیده که حتی دولت های محافظه کار مجبورند، روحیه مردم را در محاسبات سیاسی خود مورد توجه قرار دهند. این يك پیروزی درخشان برای مبارزان

مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری صنعتی و تاثیر آن بر جهان

سرنوشت جنگ و صلح با چگونگی مناسبات "شرق" و "غرب" پیوند تنگاتنگ دارد. این واقعیتی است انکارناپذیر. در صورت پایان یافتن مسابقه تسلیحاتی و پیداکردن راه حل برای نابودکردن سلاح های هسته ای به موازات کاهش چشمگیر جنگ افزار های غیرهسته ای و برچیدن گروه بندی های نظامی و ... بشریت می تواند نفس راحتی بکشد.

اگر بپذیریم که "جنگ سرد" می رود تا به تدریج جای خود را به همکاری های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی میان کشورهای دارای نظام های اجتماعی - اقتصادی مختلف بدهد، باید اذعان کرد که این روند از اروپا آغاز شده است.

در فاصله زمانی دو پلنوم کمیته مرکزی تغییرات محسوس در مناسبات میان "شرق" و "غرب" بوجود آمده و به مردم سراسر جهان امکان آن را داده تا به آینده بشریت امیدوارتر باشند. موافقت نامه مشهور اضاء شده میان اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا پیرامون از بین بردن دوتنوع سلاح هسته ای، گام مهمی در راستای تنش زدائی در اروپا بود. مذاکره درباره کاهش سلاح های غیرهسته ای میان بلوک های نظامی ورشو و ناتو در وین که باید از آتلانتیک تا اورال را دربرگیرد، پیشنهاد درباره نابودکردن جنگ افزارهای هسته ای تاکتیکی در اروپا، تدابیر مربوط به "تثکیم اعتماد نظامی"، استقرار مناسبات رسمی میان شورای همیاری اقتصادی و بازار مشترک و... از جمله گام های اولیه موثر در عادی ساختن وضع در اروپا و پایان دادن به "دوران جنگ سرد" است.

اکنون همه مردم مترقی در جهان، بویژه در اروپا و آمریکا می دانند که اتحاد شوروی گام های عملی بزرگی در راه تامین آینده مطمئن برای

راه صلح و تامین امنیت بشر در عصر انباشت سلاح های ناپودی جمعی است.

البته اشتباه خواهد بود، اگر حضور نیروی بسیار موثر ضد صلح و هوادار ادامه مقابله نظامی میان "شرق" و "غرب" در جهان غرب به دست فراموشی سپرده شود. نواندیشی در برخورد با معضلات جهانشمول و اتخاذ روش های متکی بر تئوری نواندیشی در تعیین سیاست خارجی، هنوز خیابان یکطرفه است. هم در اروپای غربی و هم در ایالات متحده آمریکا نیروهای سیاسی - اقتصادی قدرتمند مخالف نواندیشی اندک نیستند. آنها سرگرم تجدید نیرو و اتخاذ تاکتیک های ظریف برای مقابله با تشنج زدائی هستند.

بر این بنیان، ما می گوئیم اوضاع و احوال بین المللی بفرنج و متضاد است و هنوز دگرگونی و یا تغییر بنیادین در جهت هرچه بهتر شدن آن به چشم نمی خورد. برای این نیز تشدید مبارزه برای ازین بردن همه رسوبات "جنگ سرد" و نیز کاهش و سپس از بین بردن کامل سلاح های ناپودساز جمعی اعم از هسته ای - لیزری و شیمیائی، همچنان در دستور مبارزه همه انسان دوستان در سراسر جهان باقی می ماند. در حال حاضر اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا مذاکرات در ژنو را برای کاهش پنجاه درصد سلاح های هسته ای استراتژیک از سر گرفته اند. در عین حال موضوع حیاتی پایان دادن به نظامی کردن فضای کیهانی نیز به طرز حادی مطرح است.

پایان موقتیت آمیز مذاکرات میان "مسکو" و "واشنگتن" می تواند گام دیگری در جهت کاهش سلاح های هسته ای باشد. روشن است که کاهش پنجاه درصد از سلاح های هسته ای، بهیچ وجه بمنای برطرف شدن خطر ناپودی تمدن بشری در صورت بروز جنگ هسته ای نیست. بیکار در راه خلع سلاح هسته ای، روندیست درازمدت. متأسفانه مردم کشورهای "جهان سوم" به علت مشکلات عظیم اجتماعی و اقتصادی، نقش چندانی موثری در مبارزه علیه جنگ افروزان بین المللی نداشته اند. مردم مین ما نیز گرچه در راه پایان دادن به جنگ ایران و عراق مبارزه سختی را با پیروزی به پایان رساندند، هنوز به ژرفای فاجعه جنگ هسته ای، آنطور که باید و شاید پی نبرده اند. چنین وضعی در عین حال با کار ناکافی ما پیوند دارد. در اسناد کنفرانس ملی مبارزه در راه صلح و تامین امنیت بشر یک وظیفه انقلابی تعیین شده است. باید گفت که حزب به کار تبلیغی در این زمینه کم بها داده است. واضح است که مبارزه در این راه تنها وظیفه حزب ما نیست و همه بشردوستان ایرانی باید در این سمت حرکت کنند.

در اینجا این پرسش که آیا اتحاد شوروی با اتخاذ تدابیر یکجانبه در عرصه نظامی، از قبیل کاهش چشمگیر تعداد نیروهای مسلح و ازین بردن تجهیزات نظامی، از تانک و توپ گرفته تا هواپیما و ناوچنگی و غیره، در جهت تضعیف بنیه نظامی خود گام برمی دارد، را نباید بی پاسخ گذارد. رهبران شوروی در برخورد به قدرت نظامی از دکترین دفاعی پیمان ورشو پیروی می کنند. این بدان معنا نیست که اتحاد شوروی قدرت نظامی خود را تضعیف می کند. سیاست خارجی اتحاد شوروی برپایه اصول اعلام شده زیرین استوار است:

- جنگ افزارهای هسته ای باید از راه گفتگو در راستای خلع سلاح و تقلیل توان دفاعی کشور تا حد نیازهای معقول، نابود شود.

- توسل به زور برای نیل به اهداف سیاسی، اقتصادی و ... مجاز نیست و در زمینه مناسبات با دیگر کشورها اصل احترام به استقلال، حق حاکمیت و تمامیت ارضی آنها، اصلی تغییر ناپذیر است.

- در شرایط توازن منافع، نه رویارویی، بلکه مذاکره و تبادل نظر باید یگانه راه برای حل مسائل بین المللی و درگیری های منطقه ای شمرده شود.

حزب ما، باید با تبلیغ وسیع ضرورت مبارزه در راه صلح و تامین امنیت در جهان، به سهم خود تلاش کند که مردم کشور ما نیز دوشادوش همه مردم جهان در مبارزه علیه جنگ افروزان و جناح جنگ طلب و تجاوزگر امپریالیسم، شرکت کنند. اگر همه مردم جهان متحداً عمل کنند، می توانند اراده خود را به کسانی که هنوز هم حفظ سلاح های هسته ای و شیمیائی را به عنوان "حامل بازدارنده بروز جنگ" می نامند، تحمیل کنند. نمی توان از صلح سخن گفت و در عین حال سلاح های هسته ای را مدرتیزه کرد و یا "جنگ ستارگان" را تدارک دید.

آیا می توان

بهدرگیری های منطقه ای پایان داد؟

این پرسش در برابر میلیون ها انسان قرار دارد که قربانی توطئه های امپریالیسم جهانی هستند. طبق محاسبه دانشمندان طی ۵/۵ هزار سال در کره زمین ۱۵ هزار جنگ و درگیری مسلحانه روی داده و طی آنها حدود ۲/۵ میلیارد انسان کشته شده اند. بشریت در سراسر این دوران طولانی قسط ۲۹۲ سال در شرایط صلح زندگی کرده است.

وضع امروز چگونه است؟ طبق همان آمار در سال ۱۹۸۷ در کره زمین بیش از هریک از سال های دیگر از تاریخ، جنگ و خونریزی روی داده است.

طبق محاسبه ای، پس از جنگ جهانی دوم هزینه نظامی همه کشورهای جهان، به رقم سرسام آور ۱۷/۵ تریلیون دلار بالغ شده است. در همین مدت در جهان ۱۲۰ جنگ روی داده و ۲۰ میلیون انسان قربانی شده اند. قسط در سال های ۸۰ میلادی آتش ۲۲ جنگ در جهان شعله ور شده که ۱۵ درصد از قربانیان آنها افراد غیرنظامی بوده اند. جالب است که همه این جنگ ها در مناطق عقب افتاده جهان - در "جهان سوم" - روی داده است. "جنگ سرد" میان "شرق" و "غرب" یکی از عوامل بروز مناقشات مسلحانه در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین بود. باتوجه به اینکه هر جنگ محلی می تواند به سهولت به جنگ منطقه ای و حتی جهانی منجر گردد، خطرات ناشی از آن برای همگان روشن است. تغییرات کیفی سال های اخیر در اوضاع بین المللی، امکان مناسبی برای حل اختلاف های منطقه ای از طریق مذاکرات سیاسی بوجود آورده است. باید خاطرنشان سازیم که در این زمینه سیاست خارجی اتحاد شوروی که برپایه نواندیشی استوار است، نقش بسزایی ایفاء می کند. البته هنوز زود است که درباره پایان یافتن قطعی همه درگیری های خونین در مناطق گوناگون جهان سخن گفت. امپریالیسم می کوشد اقدامات تجاوزکارانه خود را ادامه دهد. کشورهای امپریالیستی و درموردی کشورهای دست نشانده ای چون عربستان سعودی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا آتش بیاران جنگ های خونین منطقه ای هستند.

درواقع می توان گفت امپریالیسم مقصر اصلی شرایط غیرانسانی حاکم بر کشورهای جهان سوم است. شمار چشمگیری از این کشورها که دچار درگیری های منطقه ای هستند، با فقر و گرسنگی بی سابقه ای دست بگریباندند.

حزب ما به این معضل از آن لحاظ اهمیت می دهد که مردم کشور ما ضریات مهلك جنگ های منطقه ای را طی هشت سال تحمل کرده اند. ما برآنیم که در جهان معاصر، در جهان دارای وابستگی و مناسبات متقابل، هر جنگی بر وضع جهان یکپارچه اثرات زیانبار برجای می گذارد.

به جنگ های منطقه ای باید پایان داده شود. این يك مسئله عاجل و حیاتی است که با سرنوشت حال و آینده میلیون ها انسان در "جهان سوم" پیوند دارد. تجربه بارها به اثبات رسانده که جنگ های منطقه ای و توطئه های امپریالیستی زیرپوشش تامین منافع حیاتی، دفاع از ارزش های سیاسی و ایدئولوژیکی و... است. حزب توده ایران در کنفرانس ملی مخالفت آشکار خود را با صدور انقلاب و ضد انقلاب در هر شکل و زیر هر عنوانی اعلام کرد. ما، مخالف سرسخت دخالت خارجی در امور داخلی کشورها هستیم و معتقدیم، سرنوشت هرکشوری را مردم و نیروهای سیاسی آن کشور باید تعیین کنند.

موافقتنامه های امضاء شده در ژنو میان افغانستان، پاکستان، اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا دایره برخورد نیروهای نظامی شوروی از افغانستان و پایان دادن به جنگ داخلی در آن کشور گام بسیار مهمی بود که دولت شوروی در جهت کوشش برای خاموش ساختن شعله های جنگ های منطقه ای برداشت. متعاقب این اقدام اتحاد شوروی، مذاکرات برای پایان دادن به جنگ در کامبوج، نیکاراگوئه، آنگولا و غیره نیز آغاز شد. همه این اقدامات امیدوارکننده بود. اما، موضع ایالات متحده آمریکا پرسش های زیادی را مطرح می کند: آیا موافقتنامه های ژنو می تواند به نقطه عطفی در تاریخ مردم زجر دیده افغانستان تبدیل گردد؟ آیا تدابیر اتخاذ شده خواهد توانست صلح و آرامش پایدار را به آنگولا و موزامبیک بازگرداند؟ درگیری میان اعراب و اسرائیل تا کی ادامه خواهد یافت؟ آیا

فلسطین در پیوند است. به دیگر سخن، بدون حل عادلانه مسئله فلسطین، این منطقه رنگ صلح و آرامش پایدار را به خود نخواهد دید. بر این بنیان، حزب توده ایران که همواره از مبارزه برحق خلق فلسطین تحت رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین دفاع کرده است، باردیگر همبستگی عمیق خود را با مردم زجر دیده فلسطین اعلام می دارد.

سازمان آزادیبخش فلسطین با تجدید نظر اساسی در موضع سابق خود و پذیرش مصوبات شورای امنیت سازمان ملل، موفقیت بزرگی در عرصه بین المللی بدست آورد. شناسائی موجودیت کشور اسرائیل و متعاقب آن تشکیل دولت موقت فلسطین و انتخاب یاسر عرفات به عنوان رئیس جمهور و شناسائی دولت فلسطین از جانب دهها کشور جهان یک موفقیت تاریخی بشمار می رود. مبارزه مستمر و پیگیر خلق عرب فلسطین در اراضی اشغالی و باریکه غزه نقش تعیین کننده ای در تغییر جو در جهان بسود سازمان آزادیبخش فلسطین ایفا کرد.

رفقا!

اکثریت قاطع مردم میهن ما با نظر تحسین به مبارزه سخت و دشوار خلق فلسطین می نگرند. اما، رژیم جمهوری اسلامی با مخالفت خصمانه و تبلیغات گسترده علیه سازمان آزادیبخش فلسطین آب به آسیاب رژیم صهیونیستی می ریزد. سردمداران رژیم در عین همکاری نزدیک با صهیونیست های اسرائیل در زمینه خرید تجهیزات نظامی، می کوشند تا شعارهای افراطی چون "نابود کردن دولت اسرائیل" را به مبارزان فلسطینی تحمیل کنند و آنها را به مبارزه تروریستی بکشانند و در نتیجه از سوئی به نهضت مقاومت خلق فلسطین ضربه وارد می سازند و از سوی دیگر، دست دولت اسرائیل را در سرکوب مبارزان فلسطینی بازمی گذارند. حکام جمهوری اسلامی می کوشند تا نقش عده انگشت شماری از عمال خود در فلسطین را بزرگ جلوه گر سازند. آنها مدعی هستند که گویا مردم فلسطین در راه حکومتی "اسلامی" شیبه رژیم ضد خلقی حاکم بر ایران مبارزه می کنند. در اینجا نیز هدف روشن است، تحریف مضمون و محتوای سیاست نوین سازمان آزادیبخش فلسطین آشکار است که سیاست نادرست رژیم در تحلیل نهائی در خدمت یاری رسانی به صهیونیست های اسرائیل قرار می گیرد. خلق عرب فلسطین این سیاست را محکوم می کند. بنیادگرایان "اسلامی" نقشی در تجهیز مردم فلسطین نداشته و ندارند.

یگانه راه پایان دادن به خونریزی در خاورمیانه و نزدیک تشکیل کنفرانس بین المللی است. در حال حاضر این امر مورد قبول تقریباً اکثریت کشورهای ذینفع در "غرب" و "شرق" است. در سال های اخیر، برخی تغییرات در سیاست "واشنگتن" نسبت به سازمان آزادیبخش فلسطین بوجود آمده است. اما اگرچه "واشنگتن" حاضر به مذاکره مستقیم با سازمان آزادیبخش فلسطین شد، با این وجود می کوشد تا میان کشورهای عربی و فلسطین تفرقه بیندازد. سیاست دولت آمریکا ایجاد گروه بندیهای مختلف از کشورهای عربی به منظور تفرقه هر چه بیشتر میان آنهاست.

بحران لبنان ادامه دارد. اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا به این بحران دامن می زند. اختلاف میان سوریه و دیگر کشورهای عربی در زمینه نقش آن کشور در لبنان بالا می گیرد. اختلاف میان سوریه و عراق از جمله درگیری های محلی میان کشورهای عربی است. کوتاه سخن، کشورهای عربی دچار اختلاف های پایان ناپذیر هستند و دولت اسرائیل از آنها بهره می گیرد. برخی از کشورهای عربی از طریق مخالفت با سیاست نوین سازمان آزادیبخش فلسطین موضع اعراب را در مقابله با اسرائیل تضعیف می کنند.

مبارزه علیه درگیریهای منطقه ای ساخته و پرداخته امپریالیسم، یکی از وظایف اساسی تبلیغات حزب است. باید علیه نقش ژاندارم، که ایالات متحده آمریکا می کوشد در "جهان سوم" به عهده گیرد، مبارزه کرد. "واشنگتن" می خواهد خلق ها را تابع اراده خود سازد. حمله به گرنادا و سرکوب خلق آن کشور کوچک، نمونه برجسته سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکاست. لبنان یکی دیگر از قربانیان ژاندارم بین المللی - ایالات متحده است که کمک به اسرائیل را از وظایف صده خود می داند.

در فاصله دو پلنوم وضع بحرانی در لبنان تشدید شده است. بدون تردید عامل موثر در این مورد تجاوز مستمر نیروهای مسلح اسرائیل به

آتش بس میان ایران و عراق روزی از حالت نه جنگ و نه صلح خارج خواهد شد؟

دولت های اتحاد شوروی و افغانستان مفاد قراردادهای ژنو را به مورد اجراء گذاردند. نیروهای نظامی شوروی خاک افغانستان را ترک گفتند. رئیس جمهور افغانستان برای پایان دادن به جنگ برادرکشی سیاست آشتی ملی را مطرح کرد. اما پاکستان و ایالات متحده آمریکا موافقتنامه های ژنو را عملاً لگد مال کردند. آنها، انتظار داشتند که پس از خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان، دولت آن کشور بلافاصله سقوط کند. گذشت زمان اشتباه "واشنگتن" را نشان داد. به اصطلاح "دولت موقت" مجاهدین مستقر در پاکستان طی بیش از شش ماه جنگ خونین توانست شهر جلال آباد را برای استقرار "دولت موقت" تصرف کند. جنگ برادرکشی در افغانستان با پشتیبانی ایالات متحده و پاکستان و عربستان سعودی ادامه دارد.

اکنون دیگر محافل دیپلماتیک بر این عقیده اند که مسئله افغانستان را نمی توان با جنگ حل و فصل کرد. یگانه راه مذاکرات سیاسی و تشکیل دولت آشتی ملی است. اما، بنیادگرایان اسلامی که تابع اراده نظامیان پاکستانی هستند و از "کمک" نظامی "واشنگتن" استفاده می کنند، حاضر به درپیش گرفتن راه منطقی مذاکرات سیاسی نیستند. ایالات متحده آمریکا با نقض آشکار قراردادهای ژنو، به ارسال تجهیزات نظامی مدرن برای پاندهای اسلامی متمرکز در پیشاور ادامه می دهد.

مشابه این روند را در دیگر "نقاط داغ" جهان نیز می توان مشاهده کرد. ایالات متحده آمریکا منبع اصلی تامین سلاح برای ضد انقلابیون "اونیتا" در آنگولا و نیز پاندهای ضد دولتی در موزامبیک است. البته در هر دو مورد "واشنگتن" با نژادپرستان جمهوری آفریقای جنوبی همکاری کرده و می کند.

در آمریکای مرکزی دو سیاست متضاد به چشم می خورد، تصمیم خلق های این منطقه برای تعیین سرنوشت تاریخی خویش از سوئی و تلاش امپریالیسم آمریکا برای سلب این حق از خلق ها از سوی دیگر. ایالات متحده آمریکا می خواهد تا چون گذشته آمریکای لاتین را به مشابه "منطقه منافع حیاتی" خود نگهدارد. اما این اشتباه بزرگی است. تاریخ به پیش می رود. انسان ها برای آزادی و استقلال می رزمند. این مبارزه که در مواردی هم با شکست روبرو می شود، تعطیل بردار نیست. کشورهای آمریکای لاتین دیگر مستعمره به شکل کلاسیک آن نیستند. کشورهایی چون برزیل، مکزیک و آرژانتین از لحاظ شاخص های اقتصادی به عامل چشمگیر روند اقتصاد جهانی تبدیل شده اند. در آمریکای لاتین روندهای عینی رشد اقتصادی و مالا رشد سیاسی در جریان است. این روندها تابع قوانین عینی تاریخی است و نمی توان آن را از حرکت بازداشت.

ایالات متحده آمریکا این واقعیت را می داند و به همین سبب می کوشد تا تاثیر قوانین عینی تاریخی را حداقل کند سازد. "واشنگتن" مایل نیست اهرم های به اصطلاح هدایت نیمکره غربی را از دست بدهد. سیادت اقتصادی که دارای ریشه تاریخی است، یکی از این اهرم های موثر بشمار می رود که در دست ایالات متحده است.

دخالته نظامی ایالات متحده در پاناما جلوه ای از سیاست آمریکا در این نیمکره است. رهبران ایالات متحده آمریکا که شب و روز درباره دموکراسی و ضرورت مراعات اراده مردم سخن می گویند، وقتی نوبت به خودشان می رسد، همه اصول و موازین بین المللی را زیر پا می گذارند. البته حاکمیت سیاسی و نظام اجتماعی در دیگر کشورها می تواند خوشایند آمریکا نباشد. این حق رهبران آن کشور است. اما، هیچکس به امپریالیسم آمریکا حق نداده تا رژیم دغخواه خود را در این یا آن کشور با توطئه گری بر سر کار آورد.

کمک سه میلیارد دلاری سالانه آمریکا به اسرائیل نمونه بارز دیگر سیاست ضد انسانی ایالات متحده آمریکاست. ایالات متحده آمریکا تروریسم را در حرف محکوم می کند، اما در عمل از مشهورترین دولت تروریست جهان - دولت اسرائیل - حمایت می کند. جنایتی را که دولت اسرائیل در سرزمین های اشغالی و لبنان مرتکب می شود، فقط می توان با جنایات فاشیست های هیتلری در زمان جنگ جهانی دوم مقایسه کرد. همه می دانند اگر حمایت مستقیم آمریکا می بود، دولت اسرائیل نمی توانست حمام خون در خاورمیانه و نزدیک به راه اندازد.

به نظر ما حلقه مرکزی بحران خاورمیانه و نزدیک، با حل مسئله

سیاهچالها با شکتجه و مرگ روپاروی هستند اعلام می دارد.

رفقا!

"جهان سوم" دچار مشکلات و مضللات عظیمی است. وام خارجی و بهره سنگین آن شیرازه اجتماعی - اقتصادی اکثر کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را از هم پاشیده است. در برخی از این کشورها ۷۰ تا ۸۰ درصد ارز بدست آمده از صادرات صرف پرداخت بهره و اقساط وام های کمرشکن به کشورهای پیشرفته سرمایه داری می شود. اکثر کشورهای "جهان سوم" قادر به پرداخت اصل و فرع وام ها نیستند. گرسنگی و فقر و عقب ماندگی از ویژگیهای کشورهای "جهان سوم" است. هر سال میلیون ها انسان از گرسنگی می میرند. کاهش سریع بهای مواد خام (یگانه منبع درآمد ارزی کشورهای "جهان سوم") به موازات افزایش بهای کالاهای صنعتی، مانع رشد اقتصادی این کشورهاست.

هیچک از کشورهای رشداپنده، حتی ثروتمندترینشان، قادر به پرداخت اصل و فرع وام ها نیستند. مثلا، وام خارجی آمریکای لاتین (بطور عده به ایالات متحده آمریکا) تقریبا برابر نصف محصول داخلی آن است. کشورهای این منطقه سالانه از یک دوم تا یک سوم در آمد ارزی خود را به بانک های بزرگ آمریکا و دیگر کشورهای اروپای غربی تحویل می دهند، بدون اینکه اندکی از فشار حلقه وام برگردنشان تخفیف یابد. بانک های بین المللی امپریالیستی سالانه فقط از بابت بهره وام ۴۰ میلیارد دلار از آمریکای لاتین خارج می کنند و بدین سان ضربه جبران ناپذیری بر بیکر اقتصاد این کشورها وارد می سازند. رقم ارائه شده فقط نمونه ای از ژرفای غارت مردم کشورهای رشداپنده توسط انحصارها و بانک های امپریالیستی است. پرداخت وام و بهره سنگین آن به يك مضل بین المللی تبدیل شده است. برای حل این مضل که صدهامیلیون انسان را در "جهان سوم" به فقر و مرگ محکوم کرده، باید هرچه زودتر چاره ای اندیشیده شود. آیا راه علاجی وجود دارد؟ اتحاد شوروی به این پرسش پاسخ مثبت می دهد. میخائیل گارباچف به هنگام سخنرانی در اجلاس سازمان ملل متحد خاطرنشان ساخت که وام کشورهای رشداپنده "نه قابل پرداخت و نه قابل وصول با شرایط اولیه است". اتحاد شوروی آمادگی خود را برای اعطاء مهلت درازمدت (تا ۱۰۰ سال) برای بازپرداخت وام به کشورهای کمتر رشداپنده اعلام کرد. به نظر رهبر اتحاد شوروی در موارد زیادی وام را باید به کلی ملغی کرد، یعنی از دریافت آن برای همیشه صرف نظر کرد. این پیشنهاد عادلانه و انسانی مورد استقبال همه کشورهای وام دار قرار گرفت. اما، شواهد عده مویید آن است که ایالات متحده آمریکا و کشورهای رشداپنده صنعتی سرمایه داری، به مفاه بزرگترین طلبکاران، حاضر به پذیرش پیشنهاد اتحاد شوروی نیستند.

از مجموعه آنچه که گفته شد می توان يك نتیجه گرفت: در آستانه سده بیست و یکم سرنوشت اندوهباری در انتظار صدهامیلیون انسان است. درحالی که جهان صنعتی با سرعت در مسیر کامپیوتریزه شدن به پیش می رود، مدل اجتماعی - اقتصادی مناسب و منطبق با شرایط کنونی مشخص - تاریخی برای دهها کشور عقب مانده از قافله تمدن وجود ندارد. ادامه غارت بی بند و بار "جهان سوم" از جانب انحصارهای فراملی و بانک های بین المللی، امکان گردآبی سرمایه در این کشورها را، حتی برای تامین رشد متناسب با آنگک رشد جمعیت نامکن ساخته است.

به جرئت می توان گفت که ادامه این وضع می تواند ثبات جهان را متزلزل سازد. توجه به این مضل جهانشمول فقط با همکاری همه کشورهای جهان، صرف نظر از اختلاف های عقیدتی امکان پذیر است.

در این رابطه، حزب توده ایران با درنظرگرفتن منافع میهن مان، از سیاست جدید خارجی شوروی که برپایه تئوری و پراتیک تواندیشی استوار است قویا پشتیبانی می کند. هدف اتحاد شوروی دمکراتیزه کردن مناسبات میان دولتها، تامین امنیت بین المللی و حل اختلاف ها نه از راه نظامی - سیاسی بل از راه سیاسی و نیز استفاده از دستاوردهای عظیم انقلاب علمی و فنی برای حل مضللات جهانشمول بشری، تامین شرایط ادامه زندگی مسالمت آمیز و برابر حقوق دولت ها در عصر انباشت سلاح های هسته ای - لیزری و کامپیوتری است.

این کشور و اشغال بخشی از جنوب لبنان به عنوان "منطقه امنیتی" است. هدف اسرائیل شمله ورنگه داشتن آتش جنگ در لبنان به قصد جلوگیری از حل مسئله خاورمیانه است. در عین حال، اسرائیل می گوید تا مانع حل سیاسی مضل لبنان گردد.

در فاجعه لبنان نباید نقش ج. ا. را نیز فراموش کرد. رژیم ایران سالانه دهها میلیون دلار صرف نگهداری مشتی تروریست "حزب الله" در لبنان می کند. سیاست رژیم "فهیسان" لبنان را به دوگروه متخاصم - "حزب الله" و "امل" - تقسیم کرده که سالهاست پایکدیگر به جنگ مشغولند. رژیم ج. ا. برای تحمیل اراده خود به سازمان "امل" گروه "حزب الله" را به حساب مردم ایران مسلح می کند و به خصومت میان دو گروه شیعه دامن می زند.

جنگ در لبنان میان دیگر نیروهای مسلمان و مسیحی نیز ادامه دارد. این جنگ بخشی از بحران عمومی اعراب - اسرائیل بشمار می رود. به نظرما باید قلمنامه ۴۲۵ سال ۱۹۷۸ و قلمنامه ۵۰۸ و ۵۰۹ سال ۱۹۸۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد دایر بر خروج نیروهای اشغالگر اسرائیل از جنوب لبنان، بدون چون و چرا اجرا گردد.

روشن است که کشورهای عربی باید راسا راه حل مضل داخلی لبنان را پیدا کنند و این نیز مستلزم وحدت میان دولت های عربی است. اگر این کشورها نتوانند زبان مشترک پیداکنند، نه مسئله لبنان و نه مسائل خاورمیانه و نزدیک در مجموع خود نمی تواند حل شود.

ایالات متحده آمریکا در فاصله زمانی اندک سه بار لیبی را مورد تجاوز قرار داد. حمله به جت های جنگنده لیبی در کرانه های آن کشور و بمباران شهرهای لیبی با استفاده از پایگاههای "ناتو" در اروپا را جز راهزنی هوایی نمی توان نامید.

هربار که سیاست این یا آن کشور در آمریکای لاتین و آسیا و آمریکا در چارچوب معیار "واشنگتن" نمی گنجد، دولت آمریکا "دست به اسلحه" می برد. این خطر بزرگی است که می تواند به روشن شدن آتش جنگ بیانجامد. ما برآنیم که زهرها گذاردن موافقتنامه ها، زد مذاکرات برای حل مسالمت آمیز مسئله مورد اختلاف، سرهمبندی انواع توطئه ها و مسلح ساختن عمال و دست نشاندهگان امپریالیسم به قصد مقابله مسلحانه با حکومت هایی که به مذاق آمریکا خوش نمی آید، محکوم به زوال است. نمی توان با زور سرنیزه برای همیشه از مبارزه خلق ها در راه آزادی و استقلال جلوگیری کرد.

رفقای عزیز!

کشورهای همسایه ما - پاکستان و ترکیه - دچار بحران هستند. هر دو این کشورها سرنوشت خود را با ایالات متحده آمریکا گره زده اند. پس از مرگ ضیاء الحق، پیروزی بی نظیرتو در پاکستان، گرچه گامی بود به پیش، اما نتوانست این کشور را از چنگال خونین ژنرال ها نجات دهد.

در حال حاضر سه نیرو در پاکستان حکومت می کنند. حزب بی نظیرتو، ژنرالها، و احزاب بنیادگرای "اسلامی". می توان گفت که دولت رسمی بدون مشورت و صلاحدید ژنرال ها و بنیادگرایان "اسلامی" نمی تواند گامی در جهت استقرار دمکراسی واقعی بردارد. سیاست خارجی پاکستان، بویژه در زمینه برخورد با مضل افغانستان همانند دوران ضیاء الحق تابع سیاست امپریالیسم آمریکاست. ایالات متحده آمریکا پس از شکست در ایران در سال ۱۳۵۷، پاکستان را به عنوان مرکز توطئه علیه کشورهای منطقه انتخاب کرد.

ترکیه، همسایه دیگرما، با ضویت در "ناتو" و تبدیل این کشور به پایگاه نظامی آمریکا، عملا نقش دست نشانده امپریالیسم در منطقه را ایفا می کند. ترکیه حلقه پیوند دهنده ایران و پاکستان به "ناتو" و در راس آن ایالات متحده آمریکاست.

هرسه کشور جمهوری اسلامی، پاکستان و ترکیه دچار بحران صعیق اقتصادی - اجتماعی هستند. در هرسه کشور تورم و بیکاری و فقر بیداد می کند. در هرسه کشور نیروهای میهن پرست و آزادپخواه روانه زندان ها می شوند.

پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران همبستگی عمیق خود را با کمونیست های ترکیه و پاکستان و زحمتکشان این دو کشور که در

ادامه گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

نواندیشی در پیوند مستقیم با تئوری دنیای متضاد، ولی در عین حال به هم بسته، به هم پیوسته و یکپارچه است.

میخائیل گابریاچف می گوید که نواندیشی با معیارهای همه بشری خود و سمت گیری در راستای عقل سلیم و با درهم شکستن قالب های

شوروی ستیزانه و پس زدن بی اعتمادی نسبت به ابتکارها و فعالیت های اتحاد شوروی شروع به راهگشایی در امور بین المللی کرد. هدف

نواندیشی ایجاد سیستم فراگیر امنیت بین المللی از طریق پایان دادن به بهره گیری از "زور" در عرصه سیاسی است. تئوری نواندیشی غیرنظامی کردن، انسانی کردن،

دمکراتیزه کردن و ایدئولوژی زدائی مناسبات میان دولت ها را در مد نظر دارد.

اگر بپذیریم که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، در آن صورت باید پیوند مستقیم نواندیشی در دمکراتیزه کردن حیات اجتماعی - اقتصادی و نیز دمکراتیزه کردن شیوه های کار درون احزاب کمونیستی را نیز بپذیرا باشیم.

نواندیشی به معنای ایجاد دگرگونی بنیادی در محتوای مناسبات بین المللی و مالا اتخاذ شیوه های جدید دیپلماسی است. دیپلماسی طراز نوین از جمله با تهدید و فشار و زورگویی در تضاد است. نواندیشی به ارزش های همه بشری، به تضمین معنوی - اخلاقی سیستم امنیت جهانی، به کیفیت نوین بین المللی کردن بحث ها و مذاکرات تکیه می کند. نواندیشی مسائل حاد جهان را از دیدگاه نوینی مورد بررسی قرار می دهد. مثلا گرچه هیچ عامل خارجی نمی تواند ماهیت امپریالیسم را تغییر دهد، ولی بادر نظر گرفتن مرحله کنونی دگرگونی در عرصه مناسبات بین المللی و سطح نوین به هم بستگی، به هم پیوستگی و یکپارچگی جهان، امکان تاثیرگذاری بر این ماهیت منتفی نیست.

نواندیشی، مسئله پایان دادن و یا تحدید نظامی گری در پهنه اقتصاد را ممکن می داند. زیرا سیاست نظامی گری و مسابقه تسلیحاتی به هرحال به وخامت فزاینده وضع منجر می شود.

نواندیشی موضوع حیاتی پایان دادن به ادامه بهره کشی از خلق های "جهان سوم" را که خطری برای جهان است و ضرورت پیکاری راههای رشد سریع اجتماعی - اقتصادی در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را مطرح می سازد.

کشورهای رشدیابنده مبارزه در راه ایجاد نظم نوین اقتصادی را در دستور روز قرار داده اند. نواندیشی رسیدن به این هدف را در گرو خلق سلاح می داند و نظریه "خلق سلاح برای رشد" را پیش می کشد و اتخاذ تدابیر عملی در راستای خلق سلاح تدریجی را شرط ضرور اجرای آن می داند.

نواندیشی مخالف صدور انقلاب و ضدانقلاب است و تعیین سرنوشت هرخلقی را از جمله حقوق مسلم آن خلق می داند. نواندیشی نافی دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر است. نواندیشی، یعنی نوزایی

دیپلماسی.

نواندیشی مسئله پس مهم همکاری همه بشری در زمینه بهبود محیط زیست را مطرح می سازد.

نواندیشی دربرخورد به بهره گیری از نیروی بالقوه سوسیالیسم نیز حائز اهمیت سترگی است. در این مورد، می توان گفت که نواندیشی با دید نوین درباره سوسیالیسم معاصر پیوند دارد. به دیگر سخن، دگرگونسازی به مثابه یک روند انقلابی ققط با درک نوین از تئوری سوسیالیسم برای ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی امکان پذیر است.

افزون براین، به نظریا، نواندیشی به معنای برخورد خلاق به واقعیات موجود جوامع سرمایه داری به منظور تنظیم خط مشی واقع بینانه همخوان با شرایط اجتماعی - اقتصادی و تناسب نیروها و سنن و ... برای همه احزاب

کمونیستی و کارگری حائز اهمیت فراوان است.

باید

خاطر نشان سازیم که نباید

نواندیشی را به سطح یک "آئین"

ارتقاء داد. تصور اینکه "نواندیشی"

یک پارچه همیشه پاسخ همه جانبه و فراگیر برای همه

مسائل پیدا خواهد کرد، اشتباه

نواندیشی:

عاملی در راستای بهبود اوضاع بین المللی
و نیز تعیین خط مشی سیاسی احزاب
برپایه حقایق ملموس

بزرگی است.

در عصر انباشت سلاح های نابودساز جمعی، نواندیشی در عرصه بین المللی، همزیستی مسالمت آمیز میان دولت های دارای نظام های اجتماعی - اقتصادی گوناگون را یگانه راه نجات بشریت از نابودی می داند.

موضع حزب توده ایران چگونه باید باشد؟ ما طرفدار ایجاد سیستم فراگیر صلح و امنیت جهانی بوده و هستیم. ما، مبارزه در راه صلح را وظیفه انقلابی می دانیم. اما، این هم برای ما روشن است که انحصارهای نظامی - صنعتی هنوز قدرت زیادی دارند و از همه توان خود علیه مبارزان راه صلح استفاده خواهند کرد. آنها به سهولت از مدرنیته کردن سلاح های نابود ساز جمعی دست بردار خواهند بود.

امپریالیسم کماکان به مبارزه ایدئولوژیک علیه سوسیالیسم ادامه می دهد. به همین سبب، ایدئولوژی زدائی در مناسبات سیاسی میان دولت ها، به هیچ وجه به معنی ازین رفتن مبارزه ایدئولوژیک نیست. حزب کمونیست اتحاد شوروی به عنوان مبتکر نظریه ایدئولوژی زدائی در مناسبات دولتی در این باره می گوید، ما از اعتقاد، فلسفه و سنن خود دست برمی داریم و از کسی هم نمی خواهیم تا اعتقاد و فلسفه و سنن خویش را نفی کند. به بیان دیگر ما طرفدار سوسیالیسم و به حد کمال رساندن خصائل انسانی و دمکراتیک آن هستیم. بگذار هرکسی برتری نظام و طرز زندگی و ارزش های خود را در عمل به اثبات رساند. این همان مبارزه صادقانه ایدئولوژیک، یعنی مبارزه در راه منافع طبقاتی، ملی و دولتی است.

مبارزه ایدئولوژیک که در هرکشوری جریان دارد نمی تواند در مقیاس جهانی از بین برود. بحث برسر چگونگی این مبارزه در شرایط انباشت سلاح های نابودسازجمعی و خطر ازین رفتن تمدن بشری است. اگر منظور از مبارزه دامن زدن به خصومت و دشمنی طرفین باشد، در این صورت احتمال بروز جنگ منتفی نخواهد بود. مبارزه را باید به معنای بحث و نشان دادن خصلت ایدئولوژی های گوناگون در عمل و در رابطه با انسان درک کرد. ما، مبارزه میان سوسیالیسم و سرمایه داری را که مبارزه طبقاتی است در این محدوده درک می کنیم.

طبقات در جوامع سرمایه داری خارج از اراده ما وجود دارند. وجود طبقات خواه ناخواه به مبارزه طبقاتی منجر خواهد شد. تا زمانی که نظام های بهره کشی وجود دارند، مبارزه طبقاتی نیز وجود خواهد داشت. و این

به هیچ رو شامل هماهنگی آن با تئوری نواندیشی در مناسبات بین المللی نیست. موضوع نواندیشی در ارزیابی منافع طبقاتی و منافع همه بشری و پیوند متقابل آنها را نیز باید از این دیدگاه مورد بررسی قرار داد. سؤال این است، آیا طبقه کارگر باید در عصر انباشت جنگ افزارهای ناپودسازجمعی در مبارزه خود برای پیکار در راه منافع همه بشری اولویت قائل شود؟ پاسخ مثبت است. لنین بوجه خود، ضمن تحلیل نقش احزاب طبقه کارگر در مراحل گوناگون انقلاب در این یا آن کشور به ضرورت برتری مبارزه در راه خواستهای عام دمکراتیک در تاپسه با خواستهای ویژه طبقه کارگر به قصد جلب هرچه بیشتر دیگر طبقات با انتشار جامعه به مبارزه رهائی بخش اشاره کرده بود. خواستهای دمکراتیک عام بر گیرنده، منافع همه خلق است. البته در مورد مشخص برتری قائل شدن برای خواستهای دمکراتیک در يك کشور، هدف بهیچ وجه بدست فراموشی سپردن منافع ویژه طبقه کارگر نیست، بلکه هموارکردن راه دستیابی به منافع طبقه کارگر با بر نظر گرفتن شرایط خاص هر کشور و آرایش نیروها در عرصه سیاسی است. درمقیاس جهانی موضوع مورد بحث از اهمیت ویژه ای برخوردار است. آغاز جنگ هسته ای، یعنی پایان موجودیت بشر. چنین جنگی هم طبقه کارگر و هم طبقه بورژوازی را نابود می کند. از این رو، قاعدتا همه طبقات و لایه های اجتماعی باید به یک اندازه در ممانعت از بروز جنگ ذینفع باشند و حفظ صلح جهانی را بر منافع خود ترجیح دهند.

حزب توده ایران معتقد به وجود دیوار چین میان منافع همه بشری و منافع ویژه طبقاتی نیست و بر آن است که این دو دارای پیوند دیالکتیکی هستند. اگر ما نتوانیم این پیوند را در مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی مورد توجه قرار دهیم، طبعاً روح زمان را درک نکرده ایم. ما نیز همانند همه احزاب کمونیستی و کارگری در راه پیشرفت اجتماعی مبارزه می کنیم و این نیز فقط در شرایط صلح امکان پذیر است. بنابراین عقل سلیم حکم می کند تا از جنگ و راههای نظامی برای حل مسائل مورد اختلاف در سطح بین المللی استفاده نشود و همه دولت ها و خلق های جهان برای جلوگیری از نابودی بشر به همکاری بپردازند. همه کشورها قطع نظر از نظام اجتماعی - اقتصادی حاکم بر آنها ناچارند مناسبات خود را در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی گسترش دهند.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت؛ برخورد تئوری و پراتیک نواندیشی به مسئله رفع خطر نابودی تمدن بشری از طریق خلق سلاح هسته ای و یا تحدید آن به حداقل ممکن و نیز کاهش چشمگیر سلاح های غیرهسته ای به معنی نفی مبارزه طبقاتی نیست. آنچه مورد نظر است، رد جنگ به مثابه حربه حل اختلاف های طبقاتی است.

نواندیشی برای سیاست همزیستی مسالمت آمیز محتوای نوینی قائل است. نواندیشی قاطعیت دفاع از اصول، انعطاف پذیری تاکتیکی، سازش و راههای سیاسی حل مسائل مورد اختلاف میان دولت ها و خلق ها را بر رویارویی و جبهه گیری متقابل ترجیح می دهد. نواندیشی دربرخورد به سیاست همزیستی میان نظام های مختلف اجتماعی - اقتصادی غلبه بر تئوریکتاریستی و دکماتیستی را طلب می کند.

پرواضح است که در گذشته همزیستی مسالمت آمیز و تشنج زدانی در چارچوب بسیار محدودتر و در مواردی نادرست مطرح می شد. می توان گفت که تحولات کم و بیش مهم مثبت (باوجود مقاومت سرسختانه جناح جنگ طلب امپریالیسم جهانی) در عرصه بین المللی محصول مستقیم تاثیرگذاری نواندیشی در سیاست جهانی است.

همزیستی مسالمت آمیز میان کشورها، به معنای حل مسائل مورد اختلاف از طریق بکارگیری اهرم های سیاسی و دیپلماتیک و نه جنگ، شامل همه کشورها و خلق های جهان اعم از پیشرفته صنعتی و یا درحال رشد است. صلح و امنیت بین المللی بیش از همه برای کشورهای "جهان سوم" ضرورت حیاتی دارد. در شرایط همزیستی مسالمت آمیز به مسابقه تسلیحاتی پایان داده می شود و در نتیجه بخش قابل ملاحظه ای از هزینه های نظامی می تواند به رشد اقتصادی اختصاص یابد.

حل مضللات عظیم صدھامیلیون انسان در "جهان سوم" و از آن جمله مبارزه علیه گرسنگی و بیماری و بیسوادی فراگیر... نیاز به همکاری در سطح بین المللی دارد. و این چنانکه خاطرنشان کردیم از عناصر متشکله تئوری نواندیشی بشمار می رود.

همزیستی مسالمت آمیز می تواند امکان آن را فراهم آورد تا از دستاوردهای علمی و فنی نه در جهت مدرنیزه کردن سلاح های نابود ساز جمعی، بلکه حل مضللات عظیم دامنگیر بشریت استفاده شود.

باید گفت که هسته مرکزی نواندیشی را وحدت و یکپارچگی جهان، در عین وجود تضادها تشکیل می دهد. درگذشته، از اصل دیالکتیکی وحدت و مبارزه اعداد، بخش دوم آن در نظر گرفته می شد، بدون آنکه به بخش نخست، یعنی "وحدت" توجه شود. اگر اصل "وحدت" بدست فراموشی سپرده نشود، در آن

صورت می توان راه حل های مسالمت آمیز برای برخی از تضادها پیدا کرد. مبارزه در راه صلح و تامین امنیت بین المللی وظیفه انقلابی است. درعین حال، نواندیشی به هیچ وجه به معنی عدول از مبارزه علیه امپریالیسم و توطئه های آن در کشورهای نظیر ایران نبوده و نیست. مسئله بهره کشی، چنانکه در نمونه های مشخص نشان دادیم، از خلق های کشورهای "جهان سوم" از جانب انحصارهای فرامالی که برخلاف گذشته نه از طریق اشغال نظامی، بلکه با استفاده از اهرم های سیاسی - اقتصادی عمل می کنند، یکی از عوامل عمده تشدید وخامت بین المللی است. از این دیدگاه، مبارزه علیه سیاست نواستعماری یکی از عناصر اساسی مبارزه در راه تامین امنیت بین المللی بشمار می رود.

ما، مخالف سرسخت سیاست نواستعماری هستیم. این سیاست عبارتست از گذار از استعمار کهن به مناسبات نابرابر استعماران اقتصادی میان امپریالیسم و استعمارگران سابق و کشورهای نواستقلال. ما با این شکل از مناسبات میان کشورها مبارزه کرده و خواهیم کرد. اما، این به هیچ وجه به معنای نفی ضرورت ایجاد مناسبات برابر حقوق، دارای سود متقابل و احترام گزاری به استقلال و حاکمیت کشور و برسمیت شناختن حقوق مستقل خلق ها نبوده و نیست.

خلق ها در همه کشورهای جهان در راه آزادی و استقلال مبارزه می کنند. باید امپریالیسم را وادار کرد تا این حق مسلم را به رسمیت بشناسد و این یکی از وجوه تئوری نواندیشی است. امپریالیسم آمریکا بارها و بارها مسئله "منافع حیاتی" خود در "جهان سوم" و ضرورت "دفاع" از آن را مطرح ساخته است. ما این نظریه را قاطعانه رد می کنیم و طرفدار دمکراتیزه کردن و انسانی کردن مناسبات میان دولت ها، اعم از بزرگ و کوچک و ثروتمند و فقیر، هستیم. اما، ایجاد چنین مناسباتی وابسته به یک طرف نیست و همه باید در این راه پیش روند. به باور ما، همزیستی مسالمت آمیز میان کشورها مستلزم تحقق بخشیدن به اصل مناسبات برابر حقوق و دارای سود متقابل نیز هست. افزون بر این، همزیستی مسالمت آمیز در مضمون نوین آن باید براساس برسمیت شناختن حق انتخاب راه رشد اجتماعی - اقتصادی از جانب خلق ها و نیز ایجاد مناسبات عادلانه میان کشورهای رشد یافته صنعتی از سویی و رشدیابنده از سوی دیگر استوار گردد.

نکته بسیار مهمی که باید خاطرنشان گردد عملکرد تئوری نواندیشی در پراتیک تعیین سیاست داخلی کشورهاست. در اتحاد شوروی نواندیشی دربرخورد به مفهوم نوین سوسیالیسم در انطباق با واقعیت های قرن بیستم تظاهر پیدا می کند. از این رو، ضرورت دارد تا بازتاب آن را در اتحاد شوروی مورد بررسی قرار دهیم.

سوسیالیسم در آستانه سده بیست و یکم

از اتحاد شوروی آغاز می کنیم. دگرگونسازی انقلابی در این کشور يك ضرورت تاریخی بود. سوسیالیسم در اتحاد شوروی در نتیجه شیوه اداری - فرماندهی به ارث رسیده از استالین که تبدیل حزب به ارگان اصلی اداره کردن امور اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هسته مرکزی آنرا تشکیل می داد و ادامه مستمر آن و نیز دگرزیسه (دفرمه) شدن سوسیالیسم در نتیجه خطاها و اشتباهات بزرگ در ساختمان سوسیالیسم، عدم توجه به رشد خلاق سوسیالیسم و غنابخشیدن به قانونمندیهای ساختمان جامعه سوسیالیستی، کم بها دادن و یا اصولاً رد وجود تضادها در جامعه سوسیالیستی و ضرورت پیکاری راه حل آنها توانست نیروی بالقوه خود را به معرض نمایش گذارد و در نتیجه بحران اجتماعی - اقتصادی جامعه را فراگرفت.

افزون برآنچه گفته شد، شیوه دیکتاتوری اداره کشور در دوران استالین و جنایت هایی که وی با کمک عده ای از همفکرانش مرتکب گردید، در واقع سد عظیمی در راه پلورالیسم نظری در جامعه بوجود آورد.

به گفته رهبران اتحاد شوروی مفاهیم تئوریک سوسیالیسم به علل پیشگفته و نیز اوضاع و احوال حاکم بر کشور در دوران رکود، بگونه مطلوب رشد نیافتند و در همان سطح سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۶۰ باقی ماندند. درواقع مفهوم متحجری از مناسبات تولید سوسیالیستی پدیدار گشت و تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولیدی نادیده گرفته شد. ساختار اجتماعی به طرز قالی تصویر شد، به تضاد و پویایی منافع گروههای اجتماعی ارزش لازم داده نشد. بدین سان نیز تاثیر و نفوذ ایدئولوژی سوسیالیستی رویه کاهش گزارد. عدم مراعات اصول و موازین دمکراتیک در جامعه نفی ترانست در کاهش وجهه سوسیالیسم موثر نیست.

هدف از دگرگونسازی انقلابی در اتحاد شوروی بهره گیری همه جانبه از نیروی بالقوه عظیم سوسیالیسم به منظور پویاتر کردن آن در این مرحله از رشد تاریخی یا تجربه اندوزی از اشتباهات و خطاها و نارسائی های گذشته است. این امر

۱ استفاده می شود و همه آنچه مانع کار و فعالیت تاریخی خلق می گردد، کنار گذاشته می شود.

تغییرات عظیمی که در شوروی می گذرد دارای اهمیت تاریخی است و نقش مهمی در تعیین سرنوشت سوسیالیسم ایفا خواهد کرد. از این نظر موقیبت و یا عدم موقیبت دگرگونسازی در اتحاد شوروی برای همه احزاب کمونیستی و کارگری جهان و از جمله حزب توده ایران دارای اهمیت حیاتی است. ما تردیدی نداریم که سوسیالیسم به مثابه یک نظام انسانی در آخرین تحلیل پیروز خواهد شد. ما از مصمم قلب خواهان پیروزی دگرگونسازی انقلابی در اتحاد شوروی هستیم. اما، ناگفته نماند که روند دگرگونسازی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در اتحاد شوروی، در شرایطی بسیار پرتلاطم و پیچیده و با دشواری به پیش می رود. هنر مقاومت های جدی از "چپ" و "راست" مانع پیشروی مستمر دگرگونسازی است بدون تردید اشتباهاتی که در جریان پیشروی روی می دهد در کند شدن پیشروی دگرگونسازی تاثیر می گذارد.

احتساب ها، تعطیل کار، درگیری های ملی همراه با مشکلات عظیم در تامین مایحتاج عمومی نشانگر آن است که اصلاحات بنیادین اقتصادی، دموکراسی و علنییت دوره سرنوشت ساز و حادی را می گذرانند. موانع بوروکراتیک برسرراه ایجاد شرایط نوین کار، مانع دستیابی سریع به اهداف اصلاحات اجتماعی و اقتصادی است. تردیدی نیست که دگرگونی بنیادی در ساختار اقتصادی از طریق خودگردانی کامل گروههای کار، واگذاری عملی زمین به دهقانان، تعیین چارچوب مالکیت - اجاره و مناسبات اجاره ای، مقاطعه، تعاونی و غیره - نیاز به زمان و کار جدی دارد.

مشکلاتی که ما از آنها نام بردیم موجب گردیده تا مخالفان سوسیالیسم تبلیغ علیه این نظام عادلانه را تشدید کنند. دشمنان سوسیالیسم در جهان و از جمله در کشور ما از "مرگ کمونیسم و سوسیالیسم"، از "فروپاشی ناگزیر تاریخی کمونیسم" سخن به میان می آورند.

واقیقت آنست که نه اندیشه های سوسیالیستی، بلکه نظام فرماندهی - اداری و سوسیالیسم دگرگرفته است که شکست خورده است.

مشخصه های این سوسیالیسم دگرگرفته عبارت بود از:

- امتناع از دموکراتیزه کردن همه شئون جامعه؛

- تصور دکماتیک از تئوری مارکسیستی - لنینیستی و مقاومت در برخورد با خلاق به آن واز جمله نفی تضاد در آن؛

- تبیین از سیستم فرماندهی - اداری استالین در اقتصاد، ادامه موجودیت نظام اقتصاد متمرکز و امتناع از رفم های اقتصادی و سیاسی؛

- جدایی رهبری حزب و دولت از خلق.

نظامی که در کشورهای اروپای شرقی وجود داشت، باوجود دستاوردهای مهم اجتماعی کوچک و بزرگ، در این یا آن عرصه، بطور کلی بر روش های در مواردی نه اندک بیگانه با سوسیالیسم استوار بود. اکنون سخن از سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی در میان است. بدون تردید هم دموکراتیسم و هم انسان گرایی از عناصر اصلی متشکله سوسیالیسم است. در عین حال باید گفت که سوسیالیسم دموکراتیک نیز اگر پویا نباشد، بطور دیالکتیکی نفی خواهد شد.

سوسیالیسم یک صورتبندی است. تمویض صورتبندی ها در تاریخ بشر، قانونمند بودن خود را به اثبات رسانده و هیچ دلیلی وجود ندارد که این روند در مرحله سرمایه داری متوقف گردد، نظامی که باوجود دستاوردهایش در رشد نیروهای مولده قادر به استقرار عدالت اجتماعی نیست.

رققا!

آنچه در حال حاضر در اتحاد شوروی می گذرد نه تنها در سرنوشت نهائی سوسیالیسم که ما نیز در راهش مبارزه می کنیم تاثیر دارد، بلکه با مسئله مهم جلب توده های میلیونی، یعنی جاذبیت سوسیالیسم نیز پیوند می یابد. اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم نه تنها سرنوشت سوسیالیسم، بلکه سرنوشت صلح جهانی و مالا همه بشریت با سرنوشت دگرگونسازی در اتحاد شوروی پیوند دارد. عدم موقیبت دگرگونسازی در اتحاد شوروی می تواند به بهای بسیار گران برای بشریت تمام شود. این نظر به هیچ وجه زیاده روی در ارزیابی نیست، بل عین واقیقت است.

از مجموعه آنچه گفته شد چه نتیجه ملموسی می توان و باید گرفت. مثلا پنهان نیست که هستند افرادی (هم در شوروی و هم خارج از آن) که خصلت سوسیالیستی جامعه شوروی را نفی می کنند. آنها گاهی شخص استالین و گاهی مارکسیسم - لنینیسم را در مجموع خود بر سکوی اتهام می نشانند.

البته نمی توان و نباید دوران فرمانروایی استالین و پیامدهای فاجعه بار آن نادیده گرفت. افزون براین، نباید از نظر دورداشت و بکار نکرافتن پیگیر پیرامون شیوه های - کارای اداره اقتصاد ملی و عدم توجه به درک لینی از نقش

نیاز مبرم به بازنگری و تحلیل دیالکتیکی رویدادها در گذشته و حال و چگونگی سیر آتی آنها هم در خود اتحاد شوروی و هم در عرصه بین المللی برای تدوین تئوری و کاریست عملی دگرگونسازی داشت. زیرا سوسیالیسم در خلا رشد نمی یابد و تابع شرایط مشخص - تاریخی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

آیا می توان گفت تئوری تکامل یافته دگرگونسازی آماده شده است؟ بدون تردید پاسخ به این پرسش نمی تواند مثبت باشد. با توجه به زمان سپری شده می توان گفت دگرگونسازی که تئوری آن توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی تدوین می شود تنها یک رشته اصلاحات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را دربر نمی گیرد. حرف برسر تغییر کیفی مضمون و محتوای رشد اقتصادی و اهداف آن و ایجاد چنان سیستم حقوقی - سیاسی است که اداره کشور توسط توده ها را برای همیشه تضمین کند. حرف برسر شکافتن کامل خصلت بشردوستانه سوسیالیسم و گسترش دموکراسی سوسیالیستی به معنی علنییت و دموکراتیزه کردن همه شئون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی است. حرف برسر تصحیح اشتباهات در مناسبات میان ملت هاست.

دردگرگونسازی و یا شتاب دادن به روند پیشرفت اجتماعی - اقتصادی منظور فقط افزایش آنگذ رشد اقتصادی نیست. در این مورد مطلب عمده مربوط به کیفیت رشد و انتقال آن به مسیر دموکراتیک و کاراتر پیشرفت است. هدف قراردادن اقتصاد و دستاوردهای آن در خدمت انسان ها و بهبود شرایط کار و زندگی آنها با تکیه بر سیستم خودگردانی سوسیالیستی است. شتابان سازی رشد اجتماعی - اقتصادی، بهره گیری از عالی ترین سطح دستاوردهای انقلاب علمی و فنی را مدنظر دارد. لنین می گفت تاثیر عمده سوسیالیسم در جهان با سیاست اقتصادی و دستاوردهای اجتماعی - اقتصادی آن پیوند دارد. همه این دستاوردها فقط در شرایط آزادی اندیشه و بیان، فقط در جریان برخورد نظرات گوناگون می تواند بدست آید. از این جهت، دگرگونسازی انقلابی به مسئله علنییت، اطلاع رسانی، تنوع نظر و انتقاد و انتقاد از خود اهمیت خاص می دهد.

حزب کمونیست اتحاد شوروی برآن است که بدون علنییت و دموکراتیزه کردن هرچه بیشتر شئون زندگی، بدون واگذاری واقعی حاکمیت به شوراهای بدون تغییر در مالکیت عمومی، بدون تحقق بخشیدن واقعی به خودگردانی سوسیالیستی، بدون ایجاد انگیزه های نیرومند برای کار خلاق، بدون هموار ساختن هرچه بیشتر راه پیشرفت آموزش و علم و دانش و بهره گیری فوری از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در تولید در جهت بهبود زندگی مردم، بدون ایجاد یک حکومت متکی به قانون، نمی توان به هدف اصلی، یعنی چهره نویختن به سوسیالیسم و افزودن به جذابیت آن دست یافت.

براین بنیان، می گویند دگرگونسازی یک انقلاب واقعی است. البته منظور انقلابی متمایز از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر نیست، بل ادامه آن است. دگرگونسازی، انقلاب در نشان دادن سیمای انسانی سوسیالیسم از طریق دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی، انقلاب در بالا بردن سطح زندگی از طریق بهسازی ها و رفم های عمیق اقتصادی - اجتماعی است.

به گفته میخائیل گاریچف، استراتژی دگرگونسازی شرایط احیاء ارزش های معنوی و موازین اخلاقی را فراهم می آورد. وی طی سخنرانی در جلسه ای با حضور دانشمندان و هنرمندان اتحاد شوروی (۶ ژانویه ۱۹۸۹) اظهار داشت که بعضی ها مدعی کنارگذاشته شدن اصول و آرمان های سوسیالیستی در نتیجه کاریست استراتژی دگرگونسازی هستند. می گویند حسابرسی اقتصادی، اجاره مقاطعه، تعاون و... عدول از مواضع اقتصاد سوسیالیستی است.

م. گاریچف در پاسخ می گوید: هدف عبارت است از بهره گیری از این اهرم ها به منظور استفاده از نیروی عظیم نهفته در مالکیت سوسیالیستی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی و از بین بردن بیگانگی موجود نسبت به مالکیت عمومی بر ابزار تولید.

طبیعی است که حزب کمونیست اتحاد شوروی به عنوان مینکراسالی استراتژی دگرگونسازی انقلابی نمی توانست خود از تحول درونی کنار بماند. حزب می بایست از نیروی فرماندهی به پیشروی واقعی سیاسی مبدل گردد. حزب می بایست راههای منطقی و مستدل تاثیر گذاری بر توده ها را پیدا کند. این نیز بدون نوسازی بنیادین حزب، بدون دموکراتیزه کردن مضمون و شیوه های کار آن، بدون سیاست نوین تعیین کادر و درآمیزی اعضاء حزب با توده ها امکان پذیر نبود. حزب می بایست به دخالت مستقیم در امور دولتی پایان داده و کارمستمر سیاسی و ایدئولوژیک را به مثابه وظیفه عمده تعیین کند.

ما گفتمیم که برای پیشبرد موقیبت آمیز امر دگرگونسازی شناخت گذشته و علنی کردن "لکه های سفید" در تاریخ اهمیت دارد. البته این به معنی نفی کامل گذشته نیست. مثلا، م. گاریچف در سخنرانی پیشگفته اعلام کرد که مردم شوروی هیچگاه حاضر به پذیرش برخورد نیهیلیستی به گذشته، به همه آنچه نسل های گذشته ایجاد کرده اند، نخواهند شد. چنین برخوردی از نظر فلسفی نفی تجربیات و دستاوردها، عدم درک معنا و مضمون تاریخ، عدم قبول دیالکتیک رشد است که در جریان آن از همه آنچه برای ایجاد ساختمان جدید ضروری است

دمکراسی سوسیالیستی و عدم توازن در مرکزیت و دمکراسی از جمله اشتباهات بزرگ در راه ساختمان سوسیالیسم در شوروی بشمار می رود. اما، هیچیک از عوامل شده زائیده ویژگیهای مارکسیسم - لنینیسم نبوده و با سوسیالیسم علمی هیچگونه قرباتی ندارند.

شار امپریالیسم و وارد شدن دولت شوروی به سرمایه گذاری عظیم در صنایع سنگین و نظامی، خود به خود مانع رشد صنایع سبک برای تولید کالاهای مصرفی؛ مانع گسترش تولید کشاورزی و خدمات گردید. اما، حتی پس از دستیابی به توازن نظامی - استراتژی میان دو بلوک عدم توازن میان رشته های تولید وسائل تولید و تولید کالاهای مصرفی اصلاح نشد و شرایط ضرور برای تسریع رشد صنایع سبک و بهبود شرایط زندگی توده ها ایجاد نگردید. البته، چنانکه در بخش مربوطه گفته شد، همه تاریخ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی را نمی توان فقط سیاه تصویر کرد.

روند سازندگی سوسیالیستی به سادگی پیش نمی رود. کسانی که این واقعیت را درک نکنند، حتما دچار اشتباه و سردرگمی خواهند شد. البته در این میان دشمنان سوسیالیسم هم از پراکندن انواع نظرات دایر بر "ورشکست" نظام اجتماعی نوین دست بردار نخواهند بود. اصلاحات بنیادین اجتماعی و اقتصادی برای بروز نیروی بالقوه عظیم سوسیالیسم نمی تواند خوشایند مخالفان این نظام عادلانه باشد.

از نقطه نظر تئوریک، سوسیالیسم نخستین سیستم اجتماعی در تاریخ بشر است که فاقد منافع آشتی ناپذیر طبقاتی و مالا فاقد پایه عینی برای بوجود آمدن تضادهای آشتی ناپذیر است. اما، در پراتیک، شاهد چهره نمایی تضادهای آشتی ناپذیر در کشورهای سوسیالیستی بودیم. علت چیست؟ منطق تاریخ مسئله رشد آگاهانه سوسیالیسم را برشالوده اداره علمی جامعه و آینده نگر علمی مطرح می کند. ولی، وقتی ذهن گرائی و اراده گرائی و نقض قانونمندیهای عینی پیش گرفته می شود، طبیعا منطق تاریخ نیز نقض می گردد و ما ناظر وجود تضادهای آشتی ناپذیری در تاریخ سوسیالیسم می شویم. جنگ میان دو کشور سوسیالیستی چین و ویتنام، وجود کیش شخصیت در برخی از کشورهای سوسیالیستی و یا اشتباه زاینده بحران های اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی محصول سیاست ناصحیح و نقض منطق تاریخ است.

بدیهی است که در سوسیالیسم به مثابه سیستم اجتماعی، شرایط داخلی اجتماعی - اقتصادی که حتما باید زاینده تضاد آشتی ناپذیر و مالا برخوردارهای اجتماعی باشد، وجود ندارد. فقط نادیده گرفتن قانونمندیهای ساختمان سوسیالیسم، دگردیسه شدن سوسیالیسم در نتیجه سیاست ناصحیح و اشتباه می تواند تضاد در سوسیالیسم را به تضاد آشتی ناپذیر تبدیل سازد. در برخی از کشورهای سوسیالیستی در مواردی حتی به تاثیر متقابل و دیالکتیکی نیروهای مولد و مناسبات تولیدی کم بها داده می شد و اصولا وجود تضاد میان این دو را نمی می کردند. در اینگونه شرایط است که دگرگونسازی انقلابی ضرورت پیدا می کند و در صورت عدول از آن موجودیت حزب زیر علامت ستوال می رود. بنابراین نخستین درسی که ما باید بیاموزیم عدم وجود سوسیالیسم آرمانی است.

آموزش مهم دیگر، خودداری از جزم گرائی و تصور متحجر از مقولات اقتصادی است که می تواند راهگشای نظری در تعیین خط مشی اقتصادی حتی در شرایط کشور ما باشد. برای نمونه می توان از ضرورت مراعات هماهنگی برنامه ریزی و مکانیسم بازار مثال آورد. در اینجا بحث برسر پیدا کردن مدلی است که بتواند برتری برنامه ریزی را با انکیزه مناسبات اقتصادی برای رشد اجتماعی، بهره گیری سریع از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی، افزایش بازدهی کار و نیز عکس العمل انعطاف پذیر نسبت به تغییر مصرف، همگون سازد. حرف برسر تاثیر متقابل برنامه و بازار است.

رویدادهای کشورهای اروپای شرقی می آموزند که انقلاب عمل یک باره جایگزینی حاکمیتی با حاکمیت دیگر نیست. انقلاب یک روند درازمدت برای تحمّل بنیادی جامعه است. اصولا، هر انقلابی اهم از سوسیالیستی یا دمکراتیک برای حل تضاد و یا تضادهای نماینده انقلاب صورت می گیرد. لذا بدون حل این تضادها نمی توان هیچ انقلابی را موفق دانست. و نیز هر انقلابی تابع قانونمندیهای ویژه خود است و عدم مراعات آنها دیرپازود جامعه را با بحران در همه عرصه ها روبرو می سازد.

برخی ها می خواهند نارسائی ها و پدیده های منعی در این یا آن کشورهای اروپای شرقی را محصول سوسیالیسم به مثابه یک نظام اجتماعی معرفی کنند. ما با این ارزیابی مخالفیم. کیش شخصیت و فساد و رشوه خواری و ... را نباید و نمی توان به حساب سوسیالیسم گذارد. نارسائی های موجود در کشورهای سوسیالیستی زائیده سوسیالیسم نبوده و نیست، بلکه نشانگر ناقص ماندن ساختمان سوسیالیسم و نیز عدم تبدیل آن به یک سیستم فراگیر است. هیچ نظام اجتماعی قادر نیست همه چیز را بلافاصله تغییر دهد و آنچه را که از گذشته مانده، تابع خود سازد. در سوسیالیسم نیز همه چیز نمی تواند ناگهان سوسیالیستی

گردد. به همین سبب به نظرها، شیوه هایی که قرباتی با سوسیالیسم ندارند، باید ضد سوسیالیستی تلقی گردند.

هیئت سیاسی پیشنهاد می کند که پلنوم در بحث پیرامون نواندیشی و دگرگونسازی، درباره مسئله اولویت منافع همه بشری نسبت به منافع طبقاتی، بروشنی موضع گیری کند. آشکار است که پذیرش اولویت منافع همه بشری به معنی نفی مبارزه طبقاتی از جمله در درون این یا آن کشور در راه منافع طبقاتی نبوده و نیست. در این مورد، پذیرش این شرط که حل مسائل طبقاتی فقط با درنظر گرفتن اولویت منافع همه بشری امکان پذیر است، اهمیت حیاتی دارد. این اصل مورد پذیرش ماست.

موضوع مهم دیگر بهره گیری از ثمرات نواندیشی در تدوین و تعیین خط مشی سیاسی و واقع بینانه است.

پلنوم کمیته مرکزی شایسته است، ضمن پرهیز از پندار گرائی و اراده گرائی، به بازنگری در برداشتهای دیروزی خود درباره جامعه، انقلاب و نیروهای محرکه آن، هژمونی پرولتاریا، "راه رشد غیر سرمایه داری" و ... که دیگر پاسخگوی نیازهای زمان و زندگی نیست، بپردازد.

رویدادهای برخی از کشورهای مترقی "جهان سوم" که چشم برواقعیت ها فرو بسته بودند و نمی خواستند تناسب نیروها، شرایط تاریخی و ساختار طبقاتی جامعه را آنچنان که هست ببینند و نه براساس ذهن گرائی، بل واقعیت موجود سیاست داخلی را پی ریزی کنند، شاهد گویای ضرورت بهره گیری از تئوری و پراتیک نواندیشی است.

رقعا اطلاع دارند که قانون اساسی سابق الجزایر روی سوسیالیسم و سمت گیری سوسیالیستی تکیه داشت. سیر حوادث نشان داد که تنظیم کنندگان قانون اساسی شرایط ویژه جامعه را نادیده گرفته بودند. در واقع نیز انفعال اجتماعی ۵ اکتبر ۱۹۸۸ در الجزایر ذهن گرائی در اتخاذ تصمیم را به عیان نشان داد. اتخاذ شیوه تک حزبی اداره کشور، اصلاحات سیاسی را محدود ساخته بود که این نیز مانع حل بحران اقتصادی - اجتماعی دامنگیر جامعه از طریق استفاده از منابع داخلی در یک کشور واپس مانده از لحاظ اقتصادی بود.

تظاهرات خشونت آمیز ۵ اکتبر ۱۹۸۹ زنگ خطری بود. ۵ روز بعد رئیس جمهوری الجزایر ملی سخنانی خطاب به مردم، در واقع برنامه برون رفت از بحران را ارائه داشت. در ماه فوریه ۱۹۸۹ همه پرسى درباره طرح نوین قانون اساسی به عمل آمد که در آن ایجاد جامعه پلورالیستی در نظر گرفته شده بود. ماده ۴۰ قانون اساسی راه را برای تشکیل احزاب سیاسی، از حزب کمونیست گرفته تا احزاب لیبرال و ... گشود. در قانون اساسی جدید کلمه سوسیالیسم و سمت گیری سوسیالیستی حذف شده است. گرچه در حال حاضر هم امکان انتخاب راه سوسیالیستی در اصل نفی نشده، باوجود این حذف کلمه "سوسیالیسم" از قانون اساسی برای خیلی ها ضربه سنگینی بود.

طرفداران سوسیالیسم در الجزایر که اندک هم نیستند، به عدم انطباق قانون اساسی سابق با شرایط مشخص - تاریخی کشور معتقدند. به عقیده آنان اینکه باید در شرایط احترام به آزادی های دمکراتیک و پلورالیسم سیاسی، یعنی در محیط مبارزه انواع نیروهای سیاسی در چارچوب دمکراسی و قانونیت، در راه تحولات دمکراتیک اجتماعی بیکار کرد.

نمونه دیگر از این قبیل موزامبیک است. در اواخر ژوئیه ۱۹۸۹ کنکره پنجم حزب "فرلیمو" تشکیل شد. کنکره ویرایش جدید برنامه حزب را مورد بررسی قرار داد. هدف ویرایش جدید برنامه دخالت دادن واقع بینی در تعیین سیاست حزب در زمینه حل معضلات عظیمی بود که کشور با آن روبروست. تغییر در برنامه در کدام راستاست؟ در برنامه گفته می شد که "فرلیمو"، پیشروی اتحاد کارگران و دهقانان" است. چنین فرمولی برای شرایط موزامبیک غیرواقع بینانه بود. در ویرایش جدید "فرلیمو"، حزب پیشرو همه خلق، معرفی می شود.

در برنامه گفته می شد، وحدت ملی مورد نیاز کشور فقط در شرایط انقاي بی عدالتی و استثمار فرد از فرد امکان پذیر است. ویرایش جدید با تأیید "پیروی حزب از آرمان های سوسیالیستی" مقوله "مبارزه طبقاتی" را از برنامه مصوب سال ۱۹۸۲ حذف کرده است. حزب همچنین تعیین حاکمیت به مثابه "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان" را نیز کنار گذارد. در ویرایش جدید نقش رهبری حزب عبارت است از تعیین مشی اساسی رشد.

سیاست ارضی حزب، جمعی کردن تدریجی تولید کشاورزی از طریق اتحاد داوطلبانه دهقانان تعیین شده است. در ویرایش جدید روی ضرورت گسترش تولید کوچک و بزرگ مزارع خانوادگی تکیه می شود.

رقعا از تغییراتی که در افغانستان روی داده باخبرند و نیازی به بازگویی آنها نیست. مجموعه آنچه گفته شد حاکی از ریشه دواندن تئوری و پراتیک نواندیشی در انتخاب راه رشد در کشورهای مترقی است.

مشابه تغییرات پیشگفته را می توان در اتیوپی نیز مشاهده کرد.

احزاب کمونیستی و کارگری جهان غیرسوسیالیستی در چه راهی پیش می روند

جهان در حال تغییر است. احزاب کمونیستی و کارگری دوران بس دشواری را می گذرانند. این احزاب صرف نظر از خطاهای خود، باید پاسخگوی مسائلی نیز باشند که هم اکنون در کشورهای سوسیالیستی گذشته و می گذرد. حداقل مخالفان چنین نظر غیرمنطقی ای را مطرح می سازند.

بدون شك، هیچ حزبی از اشتباه مصون نیست، بویژه اگر در شرایط دشوار و بفرنج مجبور به اتخاذ خط مشی گردد. اما، هیچ بفرنجی و دشواری نمی تواند و نباید مانع جستجوی راههای نوین و نظرات بکر و منطبق برشرایط معاصر، یا توجه به اشتباهات گذشته گردد. زیرا فقط از این طریق است که احزاب کمونیستی و کارگری می توانند بر مشکلات فائق آیند.

احزاب کمونیستی و کارگری در "جهان سوم" بطور عمده در شرایط بسیار دشوار ترور و اختناق و حکمروایی رژیم های ارجحی یا استبدادی فعالیت می کنند. در سال های اخیر تغییر اساسی در خط مشی این احزاب بوجود آمده است. می توان گفت مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و در برخی از کشورها، همچنین مبارزه در راه صلح، اساس برنامه این احزاب را تشکیل می دهد.

نبرد در راه آزادی های دموکراتیک و صلح در سراسر برنامه اکثر کشورهای آمریکای جنوبی که پس از یک دوران طولانی، از چنگال خونین رژیم های استبدادی رهائی یافته اند، قرار دارد. در کشورهای آفریقایی و آسیایی نیز دموکراسی و صلح به نیروی تجویز کننده تبدیل می شود. بطور کلی می توان گفت شعارهای آزادی و صلح هر روز بیشتر نیرو می گیرد. شعارهای آزادی و صلح و عدالت اجتماعی به تدریج به مثابه "شعارهای فراگیر در برنامه های احزاب کمونیستی و کارگری در "جهان سوم" جا باز می کنند.

رویدادهای شیلی و موضع حزب کمونیست آن کشور نیز آموزنده است. مبارزه علیه رژیم فاشیستی حاکم بر آن کشور هیچگاه متوقف نشد. علت را باید در شرکت فعال همه احزاب سیاسی از سوئی و کشش آنها به مبارزه در جبهه واحد از سوی دیگر جستجو کرد. بدیهی است کشش به اتحاد نیروها در جریان یک روند بسیار بفرنج و طولانی بوجود آمد. نتیجه عمل مشترك پاسخی بود که مردم شیلی در همه پرسى ۵ اکتبر ۱۹۸۸ به رژیم پینوشه دادند. درواقع آنها رژیم فاشیستی را طرد کردند و نتیجه آن شکست پینوشه در انتخابات ریاست جمهوری بود.

محصول حاکمیت پینوشه برای اکثریت زحمتکشان جز فقر و بدبختی نبوده و نیست. امروز اکثر مردم بمراتب بدتر از سال ۱۹۷۳ زندگی می کنند. طبعی است که در این شرایط کشش انسان ها به آزادی و عدالت اجتماعی تشدید می گردد. در این مورد نقش کمونیست ها و دیگر سازمان های چپ را نباید از نظر دورداشت.

دیبرکل حزب کمونیست شیلی ضمن توضیح پیرامون وضع حزب خاطرنشان ساخت که مبارزه حزب در شرایط مخفی بدون شك نمی تواند مهر و نشان خود را بر فعالیت آن نگذارد. یکی از مسائل حاد و عاجل احیاء رهبری حزب بود. طی شانزده سال مبارزه در شرایط ترور و اختناق ۲۷ تن از اعضا کمیته مرکزی به هلاکت رسیدند و عده زیادی از اعضا حزب کشته شدند. حزب تنها در کنگره پانزدهم خود توانست، رهبری را احیاء کند.

کار مخفی امکان نداد تا حزب نظرات اعضا حزب را تمام و کمال در نظر بگیرد و قادر نشد علت عدم امکان دفاع از دولت متحد خلق را توضیح دهد. حزب همچنین توانست تحلیل جامع و همه جانبه حاکمیت شانزده ساله فاشیسم را ارائه دهد. به گفته وی کار مخفی مانع دموکراتیزه کردن زندگی درون حزبی بود و در نتیجه حزب طی ۲۰ سال توانست کنگره تشکیل دهد.

در کشورهای رشد یافته سرمایه داری هم مسئله دموکراسی، البته در شکل و مضمون دیگری، برای تقریباً همه احزاب کمونیستی و کارگری مطرح است. این کشورها وارد مرحله نوینی از رشد علمی و فنی شده اند. بی آمد های اجتماعی انقلاب علمی - فنی معاصر، یکی از مسائل حاد برای احزاب کمونیستی و کارگری در کشورهای رشد یافته سرمایه داری است. این احزاب برآنند که باید در راه اصلاحات مبارزه کرد. آنها در عین حال معتقدند که مبارزه در راه اصلاحات در حال حاضر مضمون تازه ای دارد و مسائل دموکراتیزه کردن، شرکت کارگران و کارکنان در اداره موسسات و هسته مرکزی مبارزه در راه اصلاحات را تشکیل می دهند.

یکی از مسائل مورد نظر احزاب کمونیستی و کارگری در کشورهای سرمایه داری رشد یافته، ضرورت تامین اتحاد عمل جنبش کارگری است که بین المللی شدن سریع حیات اجتماعی آن را در دستور روز قرار داده است.

در حال حاضر، اکثر احزاب در این کشورها دموکراسی ضد انحصاری را در برنامه های خود در نظر گرفته اند. البته برخی از این احزاب معتقدند که دموکراسی ضد انحصاری را نباید به مثابه یک قانونمندی پذیرفت. این دموکراسی فقط امکانی است که می تواند در شرایط مبارزه در راه سوسیالیسم، بوجود آید.

می گویند دموکراسی ضد انحصاری مرحله ای از تحول بنیادی است که در جریان آن نیروهای دموکراتیک به قدرت سیاسی و نفوذ پارلمانی ضرور برای تشکیل دولت ائتلافی ضد انحصاری و دموکراتیک نائل می آیند. این دولت از جانب طبقه کارگر و همه نیروهای دموکراتیک حمایت می شود. در دموکراسی ضد انحصاری رفرف و انقلاب پیوند ناگسستی دارد. رققای کمونیست برآنند که نتیجه این فرآیند نه سیستم انحصاری اصلاح شده، بل مالکیت ضد انحصاری دارای کیفیت نوین است.

در کشورهای رشد یافته سرمایه داری، تسریع رشد انقلاب علمی - فنی ساختار طبقه کارگر را تغییر داده و بیش از پیش تغییر می دهد. از اینجا هم مسئله قرارگرفتن مجموعه کارکنان، یعنی کارگران و تکنسین ها و مهندسان شاغل در تولید در زمره طبقه کارگر مطرح می شود. کارگران همه موسسات بزرگ تولیدی (صنایع، انرژی، ساختمانی، ترابری) که نقش کلیدی در اقتصاد دارند، هسته اصلی طبقه کارگر را تشکیل می دهند. به همین سبب، کوشش برای انتقال سنن مبارزه ویژه کارگران صنعتی به کارکنان موسسات نامبرده از جمله وظایف عاجل بشمار می رود.

نظراتی که حزب کمونیست ایتالیا به مثابه بزرگترین حزب کمونیستی در اروپای غربی مطرح می کند، جالب است. به نظر کمونیست های ایتالیا مبارزه سیاسی در اروپای غربی، در آینده نزدیک، بطور عمده میان محافظه کاران میانه رو و نیروهای دموکراتیک جریان خواهد داشت. البته این مبارزه نه به شکل "سنگریندی"، بلکه سیاسی خواهد بود.

حزب کمونیست ایتالیا تز همیوندی سیاسی اروپای غربی را مثبت می داند و معتقد است که فقط در این صورت اروپای غربی می تواند در مقابل سیاست سرکردگی طلبانه ایالات متحده آمریکا مقاومت کند. انعطاف پذیری حزب کمونیست ایتالیا را می توان در طرفداری آن از ایجاد بازار واحد اروپا نیز مشاهده کرد. به گفته رققای حزب کمونیست ایتالیا این بازار نباید عرصه پیکار بدون نظارت و بدون مراعات موازین تعیین شده از قبل باشد. آنها مخالف فرمانروایی تعداد اندکی از صاحبان صنایع و بانک ها و سیاستمداران در چنین بازاری هستند و مسئله آلترناتیو حکومت دموکراتیک را پیش می کشند. افزون براین، به نظر این حزب، اروپای غربی فقط در شرایط اتحاد همه نیروهای چپ می تواند نقش فعال داشته باشد.

به گفته رفیق "اوکتو"، دیبرکل حزب کمونیست ایتالیا، موضع پیشگفته حزب در اروپا، آن را در عمل به "راه اروپایی سوسیالیسم" خواهد رساند. البته همه آنچه گفته شد هنوز بلا مسئله تحریک است.

به نظر رفیق "اوکتو"، حزب کمونیست ایتالیا باید براساس نواندیشی، برخوردار نوین به معضلات بین المللی داشته باشد. به عقیده وی باید چنان عمل کرد که غرب و شرق را در مقابل هم قرار نداد و شرایط رشد دموکراتیک سوسیالیسم را فراهم آورد. وی می گوید نه تنها کمونیست های ایتالیا، بلکه همه نیروهای مترقی باید تلاش خود را متوجه تامین پیروزی دگرگونسازی در اتحاد شوروی کنند.

البته مهمترین مسئله برای حزب کمونیست ایتالیا، مسئله داخلی است دراین مورد رقبا مبارزه در راه دموکراسی، اقدامات مسالمت آمیز و نیز اصلاح گرائی شدید را منعکس کننده چهره نوین حزب کمونیست ایتالیا می دانند.

پرورش در سطح نازلی است. در چنین اوضاع و احوالی، سران رژیم از نوسازی در ایران سخن می گویند. نوسازی برچه پایه ای باید صورت گیرد و اصولاً راه رشد اجتماعی و اقتصادی ایران چگونه باید باشد؟

بیکاری، فقر و گرسنگی، بی خانمانی و بیسوادی و فساد گسترده جامعه را فراگرفته است. نرخ رشد جمعیت بسیار بالاست.

ادامه، گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

وضع اجتماعی - اقتصادی ایران و راهی که ما باید در پیش گیریم

چگونه باید دهها میلیون ایرانی را از نظر کار دائم، خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش، بهداشت و ... تامین کرد؟

حزب توده ایران باید برای پرسش هایی از این دست پاسخ صریح و روشن داشته باشد. پلنوم دیماه ۶۶ کمیته مرکزی گام های نخست را در این راستا برداشت. پلنوم همچنین برخی مسائل تئوریک را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به نتایج معینی هم رسید. امروز نیز ما باید تلاش ورزیم تا پاسخ های قانع کننده برای پرسش های طرح شده بیابیم.

حزب ما، همیشه سعی کرده تا در تحلیل وضع ایران و جهان از شیوه برخورد دیالکتیکی بهره گیرد و هدفش همواره انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط جامعه ایران و بهره جویی از آن برای ارزیابی رویدادها بوده است. ما، به سوسیالیسم علمی وفادار بوده و هستیم. ما، دفاع از منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا را وظیفه عمده خود می دانیم. ما، در راه ساختمان سوسیالیسم در ایران مبارزه می کنیم. اما، این هدف درازمدت ماست و برای دستیابی بدان باید با معضلات کنونی کشور، واقع بینانه برخورد کرد.

حزب ما سیاست خود را در همه زمینه ها با در نظر داشتن منافع خلق ها و زحمتکشان ایران، در جهت آزادی و صلح و نیز پیشرفت اجتماعی تعیین می کند. در تدوین این سیاست ما نه تنها منافع طبقه کارگر و دهقانان تهیدست، بلکه منافع همه لایه ها و طبقات خلق را در نظر می گیریم. مثلاً، چگونه می توان در کشوری که لایه های میانی درصد شکننده ای را تشکیل می دهند و سرنویشت حال و آینده کشور به گونه ای با موضع گیری آنها در ارتباط است. آنان را نادیده گرفت؟

در این تردیدی نیست که ما در تعیین خط مشی سیاسی از نواندیشی الهام می گیریم. ولی، در این راه به هیچ وجه تا سطح نمونه برداری و تقلید طوطی وار سقوط نمی کنیم. از اینرو، تلاش ما آنست که تحلیل ما از اوضاع و احوال کنونی ایران سرشت واقع بینانه داشته باشد.



بررسی مسئله ثبات سیاسی رژیم حاکم و یا عدم آن، کلید درک رویدادهای کشور است. البته، منظور ما از ثبات سیاسی، ادامه حیات رژیم نیست. تا یک سال قبل از سقوط رژیم شاه برخی از

در پی ارائه طرح هیئت سیاسی برای نظرخواهی، رقبا برای پریارساختن محتوای طرح از خود احساس مسئولیت جدی نشان دادند. در پاسخ به این برخورد شایسته، ما نیز بادر نظر گرفتن پیشنهادهای ارائه شده و نیز تصمیم هیئت سیاسی، اصلاحات بسیاری در آن به عمل آوردیم. شایان بیان است که در مواردی نه اندک طرح دستخوش تغییرات مضمونی کیفیتاً نوین گردید.

پیش از آغاز به بحث، در پیوند با مطالب مطرح شده از جانب رقبا تذکر دو نکته ضرور است:

اولاً، گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی هرچند در برگزیده برخی مسائل تئوریک و اقتصادی است، ولی برای آن تهیه نشده است که پاسخگوی همه مسائل تئوریک و اقتصادی در ارتباط با روندها و تحولات جاری در مقیاس جهان و جامعه ما باشد. البته باتوجه به روندها و رویدادهای پراهمیت جهانی و حدت معضلات اجتماعی -

اقتصادی ایران، تلاش ورزیدیم گرهی ترین مسائل ایران و جهان و نیز بویژه جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را به گونه ای مستند و همه جانبه تحلیل کنیم و ضمن شکافتن ماهیت آنها، نقطه نظرات خود را ارائه دهیم.

ثانیاً، در رابطه با خواست پاره ای از رقبا دایر بر ضرورت تشریح ساختار طبقاتی جامعه در گزارش، خاطر نشان می سازیم که ساختار طبقاتی جامعه در برنامه حزب عمیقاً مورد بررسی قرار گرفته است و از آنجائی که در فاصله کوتاه زمانی بین کنفرانس ملی تا امروز، تغییرات اساسی ای در ساختار طبقاتی و ترکیب نیروهای اجتماعی بوجود نیامده و نمی توانست بوجود بیاید، به نظر ما نیازی به تجدید نظر دیده نمی شود.

هدف از تحلیل آنچه در جامعه ما می گذرد، تعیین شعارهای مرحله ای و پیدا کردن طرق تحقق بخشیدن به آنهاست. رویدادهای کشور افکار عمومی را نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح بین المللی نیز به خود مشغول داشته است. البته دور از واقعیت خواهد بود اگر تلاش امپریالیسم برای دسترسی به منابع زیرزمینی ایران را علت عمده توجه به حوادث کشور بدانیم. آنچه در این میان باید قبل از هر چیز جلب نظر کند موقعیت جغرافیائی - سیاسی ایران است. ایران با اتحاد شوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. ایران، دوکشور پاکستان و ترکیه را که دارای اهمیت استراتژیک برای امپریالیسم جهانی است از راه خشکی به هم متصل می سازد. ایران بزرگترین و پرجمعیت ترین کشور در منطقه خلیج فارس، به مثابه یکی از سرشارترین منابع نفت و گاز جهان بشمار می رود و از این نظر نقش مهمی دارد.

بنابراین می توان گفت هرآنچه در کشور ما روی می دهد، خواه ناخواه تاثیر معینی بر رویدادهای جهانی خواهد گذاشت. اهمیت تحلیل ما و نتیجه گیری از آن نیز در اینجا نهفته است.

حزب توده ایران، به عنوان حزب طبقه کارگر، باید دقیقاً تناسب نیروها در جامعه و ماهیت طبقاتی و پایگاه اجتماعی حاکمیت و نیروهای شرکت کننده در آن و نیز میزان ثبات سیاسی رژیم را ارزیابی کند. آگاهی از این امر برای تعیین شعارهای مرحله ای اهمیت فوق العاده دارد. افزون براین، بشریت بزودی پا به سده بیست و یکم می گذارد. ما با چه توشه ای می خواهیم به پیشواز این سده برویم؟ کشور ما دچار بحران عمیق ساختاری است. تولید صنعتی و کشاورزی ما در سطح پائینی قرار دارد. بهداشت و آموزش و

سیاستمداران جهان منکر عدم ثبات سیاسی آن رژیم بودند. ولی رژیم شاه عملاً از داخل منفجر شد. رژیم جمهوری اسلامی در چه وضعی است؟ بدون مبالغه می توان گفت که عدم قبول آتش بس برای رژیم که فاقد ثبات سیاسی بود به معنی آغاز فروپاشی جمهوری اسلامی محسوب می شد. جمهوری اسلامی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ کوشش کرد تا از فروپاشی رژیم در کوتاه مدت جلوگیری کند. اما، جلوگیری از این روند در دراز مدت ناممکن است. مسائل و تضادهای که اکنون در جامعه مطرح است به مراتب حادثتر از مسائل و تضادهای قبل از جنگ و پیش از انقلاب بهمن ۵۷ است. درحال حاضر، دردهای اجتماعی - اقتصادی ایران به مراتب شدیدتر از ده سال پیش و علاج آنها باوجود رژیم دیکتاتوری مذهبی در تضاد است.

پذیرش آتش بس ضربه ای بود به سپاه پاسداران، بویژه اینکه سران رژیم، رضایی، فرمانده سپاه، را مجبور کردند که بر صفحه تلویزیون ظاهر شود و مسئولیت شکست ما را به عهده گیرد. این امر که بر روابط روحانیون و سپاه پاسداران لطمه جدی وارد ساخت، از جمله عوامل تضعیف و بی ثباتی رژیم به شمار می رود.

پایان جنگ برای توده های میلیونی مردم به معنی پایان فقر و مسکنت و بی خانمانی و گسترش عدالت اجتماعی بود. در واقع نیز جنگ، روند تقسیم جامعه به دو قطب - صاحبان ثروت و محرومان - را تشدید کرد. ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر شدند.

با پایان جنگ مبارزه برای بهبود شرایط زندگی، بویژه میان کارگران و دانشجویان، به سطح نوینی ارتقاء می یابد. اعتصاب های جسته و گریخته کارگران و تظاهرات دانشجویان، با وجود حاکمیت ترور و اختناق بی سابقه، علائمی از پایان فروکش جنبش در جامعه است. سال پیش نفتگران که نقش تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب بهمن داشتند، خواهان بهبود شرایط کار و زندگی خود شدند دانشجویان نیز با اعتراضات و اعتصابات پرممانه خود خواستار حل مسائل صنفی از قبیل خوابگاه گردیدند.

در هر دو مورد اعتراض، خواه از سوی دانشجویان و خواه از سوی کارگران نفت، وضع به اندازه ای حاد بود که خمینی راساً به صدور پیام متوسل شد. او در پیام هایش یک بار دیگر کوشید با طرح ضرورت دفاع از اسلام، مسائل مادی و خواستهای زحمتکشان را در درجه دوم اهمیت قرار دهد. جانشینان خمینی هم می کوشند تا پایشان را جای پای او بگذارند. اما، اینگونه تبلیغات دیگر در جامعه خریدار ندارد. مردم خواهان زندگی بهتر هستند، ولی رژیم که قادر به تحقق خواست های مردم نیست از آنها می خواهد تا کمربندها را هرچه سفت تر ببندند.

کوشش رژیم برای زهرچشم گرفتن از توده های متعرض از طریق کشتار جمعی زندانیان سیاسی (که آنان نیز در پشت میله های آهنین، به مبارزه خود برای دستیابی به حقوق انسانی ادامه می دادند) نه فقط به نتیجه دخواهشان نرسید، بلکه برعکس بر خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم در جامعه دامن زد و پایه های قدرت آن را لرزان تر ساخت.

سرکوب، نخستین پاسخ حکومت های خودکامه به بحران های اجتماعی - سیاسی است که در عین حال نشانگر عدم ثبات و عدم مشروعیت آن رژیم ها نیز هست. مانورهای تحت نام "عملیات کمین و دفاع شهری" با شرکت ۶۰۰ هزار بسیجی در سراسر کشور را هم باید از این دیدگاه ارزیابی کرد. این مانورها علیه دشمن خارجی نبود. درجریان سرکوب، بسیجی ها راههای ورودی و خروجی شهرها را مسدود می کردند، به "مراکز فرضی دشمن داخلی" حمله می کردند، با انفجارهای بی در بی به تخریب فرضی "میدان های اصلی شهرها می پرداختند. رژیم دارای ثبات سیاسی نیازی به مانور وسیع علیه "دشمن داخلی"، یعنی خلق، ندارد.

عدم ثبات رژیم را می توان از ادامه سیاست نظامی کردن شئون اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی نیز به روشنی دید. جنگ پایان یافته است. منطقی باید به سیاست نظامیگری نیز پایان داده شود. اما، رژیم همچنان بیش از یک میلیون انسان را در ارتش و سپاه و بسیج مسلح کرده و در خطوط مرزی و سرپازخانه ها نگاهداشته است. رژیم از بازگشت آنها به شهرها و روستاها هراس دارد. این نیروی عظیم، پس از ۶ سال جنگ بی حاصل، کار و زندگی و رفاه می خواهد و برای دستیابی به این خواست

ها به درستی خواهان کاهش سریع بودجه نظامی است. خیانت سران مرتجع جمهوری اسلامی به آماجهای انقلاب سبب رویگردانی فزاینده مردم از رژیم گردیده است. پایگاه اجتماعی رژیم روز به روز محدود تر می شود. این خود یکی دیگر از علل بی ثباتی رژیم ولایت فقیه و سرچشمه های نگرانی حکام جمهوری اسلامی بشمار می رود.

تشدید اختلاف میان دو جناح عمده در هرم و پیرامون حاکمیت به مثابه یکی از پدیده های مهم، نشانه دیگر عدم ثبات رژیم بشمار می رود، بویژه اگر به هرچه عمیق تر شدن اختلاف ها توجه کنیم. این دو جناح که به "میانه روها" و یا "واقع گراها" و "تندروها" و یا "تندگراها" مشهورند، سالهاست رویاروی هم قرار داشته و در مبارزه با هم هر دو از "شمشیر" خمینی استفاده کرده اند. شخص خمینی در زمان حیاتش یگانه عامل حفظ "موازنه نیروها" در حاکمیت به منظور ممانعت از برخورد میان آنها بود.

حزب توده ایران در اسناد کنفرانس ملی، ساختار دولتی در جمهوری اسلامی را ساختار قرون وسطایی نامید. ما نوشتیم که در استان ها و شهرستان ها امام جمعه ها و "نمایندگان امام" هسته مرکزی قدرت را تشکیل می دهند و در پشت سر تبعیت ظاهری فرمانداران و استانداران از آنها، در بسیاری موارد دشمنی آشفتی ناپذیر نهفته است. افزون بر این، میان امام جمعه ها و نمایندگان امام نیز اختلاف عمیق وجود دارد. باید خاطر نشان ساخت که رابطه های سپاه پاسداران هر استان و شهرستان با مرکز نماینده های "رهبر" هستند و خود آنها هم میان خود اختلاف دارند.

اختلاف میان سپاه پاسداران و ارتش و نیز میان کمیته ها و شهرداری واقعی است انکار ناپذیر. اختلاف درونی، هریک از این نهادها را هم مانند خوره می خورد.

مجموعه این عوامل، آن هم در شرایط خلاء بوجود آمده پس از مرگ خمینی، نمی تواند بی ثباتی رژیم را تشدید نکند.

برخی از بلندگویان رژیم مدعی هستند که "جناح های فکری موجود در نظام" حاضرند برای "حفظ و مصلحت نظام" از "اندیشه های جناحی" خود بگذرند. به باور ما، چنین نظری منطقی نیست. زیرا از اندیشه و یا اعتقاد "جناحی"، اگر واقعا وجود دارد نمی توان گذشت. اختلاف ها در هرم حاکمیت بازتاب تضاد طبقاتی و مبارزه نیروها در بطن جامعه است. البته وقتی ما از مبارزه طبقاتی سخن می گوئیم، آن را در مقیاس گسترده در نظر داریم. اگر بپذیریم که هر یک از جناح های اجتماعی گروههای ویژه ای را پشت سر دارند، باید قبول کنیم که هر یک از آنها نیز برای دستیابی به اهداف معین اقتصادی - سیاسی مبارزه کرده و می کنند. بنابراین بدون تامین این منافع، یعنی خواست لایه های معین اجتماعی، اختلاف کماکان ادامه خواهد داشت.

در برخورد "میانه روها" و "تندروها" با معضلات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در چهارچوب نظام سرمایه داری تفاوت محسوس وجود دارد. اگر جناح نخست خواهان "سپردن کار مردم به دست مردم"، یعنی به سرمایه داران است و ضرورت اتخاذ سیاست "دروازه های باز" به قصد جلب سرمایه انحصاری خارجی را یگانه راه رشد اقتصادی می داند، جناح دیگر خواهان نظارت دولت بر اقتصاد و تحدید حیطه عملکرد بخش خصوصی و استفاده از سرمایه عظیم انباشته شده در دست بازرگانان برای رشد تولید صنعتی است و با سیاست "دروازه های باز" مخالفت می کند. این گروه مخالف همیاری با انحصارهای فراملی است و سرمایه خارجی را در محدوده بهره گیری از تکنولوژی مدرن مطرح می سازد.

شواهد موجود گواه بر آنست که اختلاف های موجود میان دو جناح عمده در هرم حاکمیت و پیرامون آن فقط با بدست گرفتن انحصار حاکمیت از جانب این یا آن جناح امکان پذیر است.

از چه راههایی ممکن است حاکمیت انحصاری بدست آید؟ جواب به این سوال برای تعیین سیاست حزب از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

دو جناح عمده می توانند در مواردی برای دفاع از خود و تعرض به نیروهای مترقی و انقلابی زبان مشترک پیدا کنند. اما، تجربه نشان داده که عمر چنین سازشی کوتاه است و اصولاً با وجود اختلاف های بنیادی نمی تواند دیرپا باشد. بنابراین در اینجا به هیچ وجه بحث بر سر امکان سازش موقتی دو جناح در برابر خطری که آنان را تهدید کند نیست. این یک امر طبیعی است. اما آنچه باید دقیقاً مورد حلاجی قرار گیرد مضمون و چگونگی برخورد میان دو جناح عمده در هرم حاکمیت و پیرامون آن

است.

هنوز خمینی در قید حیات بود که بر سر رهبری پس از مرگ وی میان طیفی از هواداران آیت الله منتظری، گروه مهدی هاشمی و جناح رفسنجانی - خامنه ای برخورد و اختلاف نظر شدید پیش آمد. در این مبارزه برای نخستین بار خمینی و گروه رفسنجانی - خامنه ای حکم اعدام افراد معمم را صادر کردند. نباید فراموش کرد که تا آن ایام روحانیون حاکم در بدترین حالت به خلع لباس حکم می دادند و حاضر به رواج خونریزی روحانی به دست روحانی نبودند.

حزب توده ایران به موقع خود در تحلیل علل دستگیری و اعدام مهدی هاشمی و یارانش، به درستی کنار گذارده شدن منتظری از عرصه سیاست را پیش بینی کرد. رویدادهای بعدی، بویژه اعدام گروه امید نجف آبادی و ... از نزدیکان منتظری، درستی نظر ما را نشان داد.

نمونه دیگر رویداد تشدید حمله به موسوی، نخست وزیر وقت رژیم، و داستان استعفا او بود. گروه رفسنجانی - خامنه ای پس از موفقیت در سرکوب فیزیکی طرفداران منتظری، یورش پنهانی به موسوی را سازمان دادند. اوایل آذرماه ۶۷ حمله به موسوی تشدید گردید.

در "نامه سری" موسوی به خامنه ای، علت اصلی استعفا او بیان شده است. این نامه آگاهانه به خارج انتقال داده شد و به مقیاس وسیع انتشار یافت. وی در نامه خود ضمن برشماری علل استعفا از جمله می نویسد:

۱- مسلوب الاختیار شدن دولت در سیاست خارجی؛
۲- ارسال نامه به روسای دیگر کشورها توسط رفسنجانی بدون اطلاع دولت و شخص نخست وزیر؛

۳- تماس وزارت امور خارجه، تحت نظر خامنه ای، از طریق پنج کانال سری با واشنگتن بدون اطلاع رئیس دولت؛

۴- اجراء عملیات برون مرزی (اعمال حزب الهی ها در لبنان، هواپیما ریانی، مپ گذاری) بدون دادن خبر آنها به دولت.

بدین سان موارد اختلاف که منجر به استعفا موسوی گردید، جدی بود و می توانست به سقوط دولت وی بیانجامد. اما ورود خمینی به میدان و رد استعفا وی گامی بود برای نجات موسوی. با این حال این اقدام نیز کافی نبود. خمینی با صدور فرمانی پیرامون تعیین وی به مسئولیت "اداره کلیه امور جانپازان" موقتاً نقشه گروه رفسنجانی - خامنه ای را با بن بست روبرو ساخت. خمینی در فرمان خود خطاب به موسوی علت این گزینش را که جز جانبداری از وی و گروهش و تداوم تلاش جمعی سازش جناح ها نبود پنهان نکرد.

واقعیت آنست که، بویژه پس از انتخاب رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری و بازنگری قانون اساسی از جمله برای قدرت بخشیدن به رئیس جمهور از طریق حذف نخست وزیر، بی اساس بودن ادعای گروه رفسنجانی - خامنه ای دایره بر "وحدت" میان سران رژیم به اثبات رسید. رفسنجانی با حذف عده ای از وزراء سابق که به جناح "تندروها" منسوب بودند از فهرست کابینه پیشنهادی خود و کنار گذاردن میرحسین موسوی از مقام حساس نخست وزیر، نشان داد که عمر سازش دو جناح عده حتی کوتاه تر از آنچه که تصور می رفت، بود.

۲۴ مرداد ۶۸ برخی از نمایندگان مجلس، هنوز قبل از تغییرات در قوه قضائیه، نگرانی خود را از منزوی شدن "افراد" که بارها توسط امام امت تایید شده اند" بازگو کردند. قاضی زاده هاشمی، یکی از نمایندگان مجلس رژیم، پس از اعلام نام وزراء جدید که عده ای از آنها تحصیل کرده آمریکا هستند گفت: "یقین دارم اکثریت قاطع کسانی که قبل از انقلاب در آمریکا تحصیل کرده اند عمدتاً تفکرشان آمیزه ای از تفکر اسلامی و آمریکائی است و در کابینه جدید موفق نخواهند شد."

آیا می توان با توجه به هشدارهای خمینی گفت که پس از مرگ وی همه اختلاف های پیش گفته به فراموشی سپرده شده و جناح بندی ها به خودی خود از بین رفته است؟

سیر رویدادها پس از مرگ خمینی نشانگر تشدید اختلاف ها میان دو جناح عده تا مرز تهدید به نابودی فیزیکی یکدیگر است.

حزب، در اعلامیه خود به مناسبت درگذشت خمینی به درستی نوشت که سران رژیم علاجی جز سازش ندارند. اما، این سازش نمی تواند درازمدت باشد. تصور اینکه خمینی "عامل" اختلاف بوده و با مرگ وی دیگر جناحی و اختلافی باقی نمانده، در بهترین حالت خوشبینی بی اساس است.

در واقع نیز انتخاب خامنه ای به "رهبری"، آن هم پس از بند و بست های پشت پرده، وجود خلاء پس از مرگ خمینی را به عیان نشان داد، بویژه اگر در نظر گرفته شود که خامنه ای دارای شرط مرجعیت نیست. خود وی پس از انتخاب گفت که معلوم نیست این گزینش جنبه دائمی داشته باشد. منظور وی "انتخاب" شدنش برخلاف قانون اساسی بود که مدتی بعد در جریان "همه پرسی" به اصطلاح تصویب شد.

انتخاب خامنه ای به رهبری، اختلاف جدیدی را موجب گردید. دعوا بر سر مرجعیت و مخالفت علنی یا غیرعلنی مراجع تقلید گوناگون با مرجع تعیین شده از جانب خامنه ای - رفسنجانی - مشکینی، از جمله این اختلاف هاست. تصادفی نیست که حائری زاده در مجلس گفت: "در این زمان حساس مطرح کردن مراجع گرامی دیگر یکپارچگی و اتحاد مذهبی - سیاسی را به خطر می اندازد و باعث سردرگمی و سرگردانی مردم و تفرقه در امت اسلامی می شود" ("اطلاعات" ۲۱ خرداد ۶۸).

تصادفا مسئله مرجعیت و انتخاب اراکی به این سمت، ضعف رهبری را آشکار کرد. چون مراجع و قتها باید از "رهبر" مجتهد، یعنی خامنه ای، تنها در امور حکومتی تبعیت کنند، اما در امور غیر حکومتی باید تابع مرجع تقلید شد. اما، مرجع تقلید مانند گذشته واحد نیست.

برخی از روحانیون با اشاره به نظر "مراجع موجود" دایره بر جایز بودن "بتای بر تقلید میت" می گویند، مقلدین خمینی می توانند به تقلید خود باقی بمانند.

مدرسین حوزه علمیه قم، گلپایگانی را به عنوان مرجع تقلید انتخاب کردند. وی در پاسخ به تلگرام خامنه ای، او را ملزم به "عمل بر وفق شرع" کرد. این بدان معناست که خامنه ای لقط می تواند مجری باشد و در مقام اقامه نیست.

در مشهد هیئت امنائی تشکیل می شود که مقلدین را در مسائل شرعی راهنمایی کند بدین سان رژیم با تعدد مراجع تقلید روبروست که این امر به اختلافات حتی سیاسی دامن خواهد زد. معلوم نیست مرز میان مسائل حکومتی و غیرحکومتی کجاست و از جانب چه کسانی باید تعیین گردد. اگر مراجع موضوعی را غیرحکومتی بدانند و در مورد آن فتوا بدهند درحالی که رهبر همان موضوع را حکومتی تشخیص بدهد، حکم چه کس و یا کسانی درست خواهد بود؟ بدین سان رژیم در چنین وضعی "با مفاسد و مشکلات" روبرو خواهد شد.

این شواهد برخورد در درون هیئت حاکمه را که بی شک در صورت تداوم، تاثیر منفی در حاکمیت خواهد گذارد و نسبت به اهمیت خود پایه های آن را متزلزل خواهد کرد، عیان می سازد. به نظر می رسد، مسئله نقض وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت پس از مرگ خمینی و تعدد "مرجعیت"، هرج و مرج موجود در حاکمیت را عمیق تر خواهد کرد.

در این پیوند، لایحه قانونی برده شده به مجلس شورای اسلامی دایره بر ضرورت مراعات و اجرای مسائل مطروحه در وصیت نامه خمینی توسط دستگاههای مختلف اجرائی، قضائی، و نظامی و انتظامی کشور به مثابه "خط مشی نظام جمهوری اسلامی" برای حال و آینده هدف سیاسی معینی را تعقیب می کند که مورد نظر "تندروها"ست.

سازش در مورد انتخاب خامنه ای به مقام "رهبری"، از آنجا که با موانع و اشکالات فراوان قانونی روبروست و این اشکالات نه تنها پس از بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی از بین نرفته، بلکه افزون تر نیز شده و شکننده است و نمی تواند مدت زمان طولانی دوام داشته باشد.

واقعیات بیانگر آنست که پایه های اعتماد به "رهبر" حتی در بین بخشی از خدمتگزاران و دست اندرکاران رژیم از جمله نمایندگان مجلس فرو ریخته است و به خامنه ای نه بتوان یک رهبر مذهبی واجب الاطاعه، بلکه بعنوان بیانگر "منویات جناح خاص" می دگرند.

و اما درباره موضع توده ها باید خاطر نشان ساخت که اکثریت آنها اعتمادی به رژیم ندارند و اصولاً نقشی هم در به اصطلاح انتخاب "رهبر" نداشته اند. به موجب اصل ۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی، "ولایت مطلقه" یعنی واگذاری حق حل و فصل مسائل کشوری به شخص "ولی قیبه" که می بایست مورد پذیرش اکثریت مردم باشد.

در جریان بازنگری قانون اساسی، اصل بسیار مهم ضرورت پذیرفته شدن "رهبر" از جانب اکثریت مردم حذف و انتخاب وی (طبق ماده ۱۰۷) به مجلس خبرگان واگذار گردیده است. بدین سان "رهبر جدید" عملاً تابع

وانگهی رفسنجانی در ایجاد ساختار جدید حاکمیت در "مرحله جدید" که هدف از آن سرو سامان دادن به وضع فلاکت بار اقتصادی به کمک سرمایه انحصاری و داخلی است، حربه برنده حفظ استقلال جمهوری اسلامی را از دست خواهد داد. اگر این روند با بهبود سریع و ملموس زندگی دهها میلیون انسان همراه نباشد - که نخواهد بود - رفسنجانی و یارانش قربانی نوبتی خواهند شد.

ما معتقدیم که رژیم در کوتاه مدت نخواهد توانست تحولی در جهت تحقق خواست های اجتماعی - اقتصادی مردم بوجود آورد. بنابراین اقتصاد ورشکسته مانند شمشیر داموکلس بالای سر رهبران جدید آویزان خواهد بود.

برای جلب سرمایه، "رهبران جدید" باید تدابیر جذب کننده ای از قبیل بازپس دادن صنایع و بانکها و زمین های ملی شده به "صاحبان اصلی" اتخاذ کنند، اجازه بازگشت به گروه های صنعتی - مالی حکمفرما در دوران رژیم گذشته بدهند و نظام سرمایه داری وابسته را رسماً پذیرا گردند. آیا، این تدابیر، آن هم پس از ۱۰ سال تبلیغ علیه "مستکبرین" و امپریالیسم آمریکا برای مردم قابل هضم خواهد بود؟ آیا "تندروها" تحت شرایط معین، از این فرصت طلایی برای یورش به "میان روها" و دستیابی به موضع برتر استفاده خواهند کرد؟

در بررسی آینده جناح رفسنجانی - خامنه ای نباید نفوذ منتظری و یارانش را نیز فراموش کرد. پس از مجبور ساختن منتظری به استعفاء محبوبیت وی به عنوانی فردی که مظلوم واقع شده به میزان زیادی پیروژه در پیرامون حاکمیت افزایش یافته است.

مجلس شورای اسلامی در ترکیب فعلی مشکل دیگر گروه رفسنجانی - خامنه ای بشمار می رود. روحانیون مبارزه تهران که دبیرش کروی، رئیس کنونی مجلس شورای اسلامی است و روحانیونی مانند محتشمی، خوئی، ها، توسلی، خلخالی، غفاری و ... در آن عضویت دارند. طبعاً ساکت نخواهند نشست و به مبارزه با گروه رفسنجانی - خامنه ای ادامه خواهند داد. میرحسین موسوی و تعداد زیادی از معاونان و مدیران کل که "کنار" گذارده شده اند، در زمره مخالفان بالقوه "رهبران جدید" قرار دارند.

تندروهای دیگری از قبیل دانشجویان مسلمان عضو "دکتر تحکیم وحدت" و نیز بخشی از طلاب حوزه های علمیه و روحانیون قم و اصفهان و مشهد و تهران نیز در صف مخالفان رفسنجانی - خامنه ای قرار دارند. "میان روها" فقط با استقرار یک حکومت استبدادی مطلق که لبه تیز تیغ آن در عین حال متوجه رقبا و سرکوب فیزیکی "تندروها" و تشدید ترور و اختناق به قصد سرکوب اعتراض توده ها باشد می توانند حاکمیت خود را حفظ کنند. اما، سیر رویدادها نشانگر آن است که احتمال شکل گیری دیکتاتوری مشابه خمینی در کشور در شرایط موجود بعید به نظر می رسد. البته در صورت محدود بودن مخالفان "رهبران جدید" شاید سرکوب فیزیکی آنان امکان پذیر می بود. اما اولاً، دامنه مخالفان در جناح "تندرو" بسیار وسیع است و ثانیاً، حتی با حذف فیزیکی این جناح مبارزه برسر قدرت پایان نخواهد یافت.

به آنچه گفتیم باید هراس دائمی رژیم و رهبران جدید آن از بروز تشنجات زائیده بحران اقتصادی و مالی و فقر و بیکاری و بی خانمانی را نیز بر آنها افزود. می توان گفت از هم پاشیدگی شیرازه تولید صنعتی و کشاورزی و پیامدهای مخرب اجتماعی آن بزرگترین نقطه ضعف برای رژیم در شرایط کنونی است. سرنوشت "مرحله جدید" صرف نظر از چگونگی ادامه مبارزه جناح ها، در درجه اول با وضع اقتصادی پیوند دارد.

هر حزب سیاسی که بخواهد بر سیر رویدادها تاثیر بگذارد باید جوانب گوناگون مسائل را مورد بررسی قرار دهد. هدف ما نیز جز این نیست. هیئت سیاسی با تقدیم این گزارش به پلنوم کمیته مرکزی در واقع زمینه بحث را آماده کرده است. این وظیفه پلنوم کمیته مرکزی است که به تحلیل دقیق اوضاع بپردازد و براساس آن درباره روش و جهت مبارزه حزب تصمیم مقتضی اتخاذ کند. هدف از این تصمیم گیری باید هموار کردن راه تاثیر گذاری فعال حزب توده ایران بر رویدادهای سیاسی جامعه ایران باشد.

ادامه دارد

گردانندگان مجلس خبرگان خواهد بود.

اصل ۱۰۷ مسئله "داشتن صلاحیت مرجعیت رهبری" را با "علم به احکام و موضوعات" قهقی تعویض کرده که این نیز عملاً تیشه به ریشه "ولایت قیه" زده است.

در واقع می توان گفت که پیش زمینه های تحقق شعار حزب دربارۀ طرد رژیم "ولایت قیه" پس از مرگ خمینی فراهم می گردد و اختلاف جناح ها و مبارزه برسر قدرت، عملاً در محدوده معینی، "ولایت قیه" را از مضمون و محتوای مورد نظر خمینی خالی کرده است. در مقابل، در مواد بازنگری شده قانون اساسی برخی اختیارات رئیس جمهور تا حد اختیارات خمینی در زمان حیاتش ارتقاء داده شده است که این نیز نمی تواند در درازمدت تضاد میان "رهبر" و "رئاست جمهوری" را تشدید نکند.

تجربه ده سال گذشته نشان می دهد که تلاش خمینی برای ایجاد "همزیستی" و یا به قول خود وی "وحدت" میان دو جناح عمده با شکست روبرو گردید. هیچ دلیلی وجود ندارد که امروز، در غیاب وی ناگهان به اختلاف ها پایان داده شود. مبارزه برسر قدرت ادامه خواهد یافت و جناح ها از هر فرصت و امکان و هر شکل و شیوه، از جمله حذف و طرد و نابودی جسمانی یکدیگر، برای رسیدن به اهداف خود استفاده خواهند کرد.

رفسنجانی در مراسم تحلیف در مجلس شورای اسلامی از "دوره جدید" و "مرحله جدید" یاد کرد. وی در سخنرانی خود از جمله پیرامون ضرورت فعال کردن ساختار دولتی سخن گفت.

در "مرحله جدید" ساختار حکومتی باید تغییر یابد. زیرا در غیراینصورت نه سرمایه به اصطلاح سرگردان داخلی و نه از همه مهمتر سرمایه انحصاری خارجی را می توان جلب کرد. گروه رفسنجانی - خامنه ای چنان که گفتیم، طرفدار نزدیکی به غرب است و به ثبات سیاسی و تضمین نیاز دارد. رفسنجانی و یارانش از جمله "رسالتی ها"، باید چنین خواستی را برآورده سازند. "تندروها" با مخالفت آشکار و بی پرده خود سد راه عمده جناح "میان رو" هست. تا زمانی که این سد شکسته و نابود نشده است، پایه حاکمیت "رهبران جدید" متزلزل خواهد بود.

حال این پرسش پیش می آید: آیا می توان گفت که گروه رفسنجانی - خامنه ای در نبرد برسر قبضه قدرت به پیروزی نهائی رسیده اند؟ به نظر ما هنوز نمی توان به این پرسش پاسخ قطعی داد. اشتباه خواهد بود، اگر اتحاد رفسنجانی و خامنه ای و حمایت گروه آذری قوی از آنها را پایدار بدانیم.

در این میان، نقش احمد خمینی، "یادگار امام" را هم نباید از نظر دور داشت. احمد خمینی به مثابه فرد نزدیک به محتشمی و ... از گروه "تندروها" علیرغم میل جناح "میان رو" با بار عام دادن به نمایندگان نهادها و بنیادها و سخنرانی ها و موضع گیری های خود بطور غیرمستقیم بر سیر حوادث تاثیر گذارد. همچنین نباید خواست "رسالتی" ها، به رهبری آذری قعی، را نیز در زمینه شرکت در رهبری نادیده گرفت. آنها در مبارزه علیه "تندروها" با "میان روها" همراهی می کنند، ولی قابل پیش بینی است که پس از پیروزی بر جناح "تندروها" رویاروی "میان روها" در قبضه کردن حاکمیت قرار خواهند گرفت.

در مورد ائتلاف رفسنجانی و خامنه ای هم باید گفت که درست است که ظاهراً و عملاً رفسنجانی و خامنه ای قدرت بالفعل بیشتری را در این ائتلاف دارند، اما قدرت قانونی خامنه ای به عنوان "رهبر" حداقل در مسائل سیاسی بیشتر از رفسنجانی است. با توجه به جاه طلبی و خودمحرورینی های خاص هر دو "رهبر"، امکان درگیری میان آنها به هیچ وجه یک امر محال نیست. بویژه اگر در نظر گیریم که پس از انتخاب خامنه ای به مقام "رهبری"، رفسنجانی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: "ما با خامنه ای به این نتیجه رسیدیم که نباید اداره فردی وجود داشته باشد. اما بعدها، پس از مذاکرات زیاد به این نتیجه رسیدیم که خامنه ای را به سمت کنونی انتخاب کنیم".

اینکه در وهله نخست رفسنجانی طرفدار شورائی بودن "رهبری" البته با شرکت خودش بوده، گویای نارضایتی وی از "اداره فردی" امور توسط خامنه ای است. اما، شورای پیشنهاد شده توانست اکثریت چشمگیری را بدست آورد.

رققا!

بدین سان، ساختار وابسته صنعتی که پس از انقلاب دستخوش هیچ دگرگونی مثبتی نشده است، فقط یکی از عوامل بیکاری گسترده و آشکار در رشته صنعت است. عدم سرمایه گذاری جدید، یکی از دیگر علل عمده در این زمینه بشمار می رود. طبق آمار موجود از ۱۱ میلیون جمعیت فعال کشور در سال ۶۷، تنها ۲/۸ میلیون تن یعنی ۲۰/۲ درصد در بخش صنعت شاغل بوده اند، حال آنکه درصد اشتغال در همین بخش نسبت به اشتغال کل کشور در سال ۱۳۵۵ بیش از ۳۴ درصد بوده است.

ادامه گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

وضع فلاکت بار اجتماعی - اقتصادی کشور

آمار رسمی تعداد بیکاران آشکار و پنهان (مرد) را ۲۵ درصد جمعیت فعال کشور می داند. کارشناسان اقتصادی از ۴۰ درصد سخن می گویند که بیشتر به حقیقت نزدیک است. اگر تعداد زنان بیکار را نیز به این رقم بیفزاییم ژرفای مضل بزرگ بیکاری بیش از پیش عیان خواهد شد. ما می دانیم که اکثر زنان ایران شاغل نیستند و جزو "جمعیت غیر فعال" محسوب می شوند. سرشماری سال ۶۵ نشان می دهد که فقط ۸/۲ درصد از کل زنان کشور فعال بوده اند و ۹۱/۸ درصد آنها غیرفعال معرفی شده اند. جای تردیدی نیست که حداقل نصف جمعیت غیرفعال زن به علل عدیده، از جمله وجود نظام "ولایت فقیه" که زن را نصف مرد می شناسد، و نیز نبود کار، خانه نشین شده است.

تصویر مضل بیکاری وقتی کامل می شود که تعداد افراد آماده ورود به بازار کار را نیز در نظر بگیریم. بر پایه آمار رسمی هر سال ۶۰۰ هزار نفر وارد بازار کار می شوند. بر این بنیان، در سال های آینده حداقل باید گفت ۷۰۰ هزار شغل جدید در کشور ایجاد شود. اگر در سطح همین تکنولوژی ضعیف و وابسته حاضر برای ایجاد هر شغل حداقل ۵۰۰ هزار تومان در امور زیربنایی و تولیدی، سرمایه گذاری در نظر گرفته شود، برای ۷۰۰ هزار شغل سالانه به ۳۵۰ میلیارد تومان سرمایه گذاری نیاز است. بدین ترتیب، رژیم کنونی بویژه با توجه به ورشکستگی مالی و ارزی موجود نخواهد توانست معضل مهم بیکاری را حل کند.

ارقام مربوط به کاهش سریع تولید ناخالص داخلی مویده این نظر است. باید تاکید کنیم که تولید ناخالص داخلی فعلی نیز بیشتر متکی به درآمد نفت و خدمات است. مثلا در سال های پس از انقلاب سهم دویبخش نفت و خدمات در مجموع خود ۶۵ تا ۷۰ درصد کل تولید ناخالص ملی را شامل می شود که بخودی خود این رقم نشانه بارز ناموزونی و ناهماهنگی تولید اقتصاد ملی است.

افزایش سهم خدمات در تولید ناخالص ملی به بیش از ۵۳ درصد، به موازات کاهش سریع شاغلان در بخش صنایع گویای واپس ماندگی اقتصادی کشور است. برخی از رققا در انتقاد از طرح هیئت سیاسی، با این نظر مخالفت کرده بودند. به عقیده ما اشتباه رققا در اختلاط سهم خدمات در تولید ناخالص ملی در کشورهای رشدیافته صنعتی با کشورهای از نظر اقتصادی عقب مانده است. در کشور ما کاهش اشتغال در صنایع، نه محصول مدرنیزه شدن و بکارگیری تکنیک سرمایه بر، بلکه در نتیجه توقف تولید و یا کاهش بیش از

رژیم جمهوری اسلامی دچار بحران ژرف ساختاری است. در این زمینه هیئت سیاسی در تحلیل های گوناگون خود به اندازه کافی به بیان مستند حقایق پرداخته است. گذشت زمان حقایق نوینی را در اختیار می گذارد که مویده ژرفش هرچه بیشتر بحران، ورشکستگی اقتصادی و مالی رژیم و عدم توانایی آن در حل معضلات حیاتی جامعه است.

برای ارائه تصویری جامع از وضع کنونی اجتماعی - اقتصادی باید به ارائه برخی آمار و شواهد پرداخت. بر پایه آمار رسمی، کشور ما برای امرار معاش ۹۷/۲ به ارز نفتی وابسته است. به دیگر سخن، ۱۰ سال پس از انقلاب با وجود وعده های داده شده، خصلت تک کالائی اقتصاد همچنان پابرجاست و این نشانگر واپس ماندگی اقتصادی در ژرفا و پهنا است. درآمد ارزی صادرات غیرنفتی از ۸۰۰ - ۹۰۰ میلیون دلار در سال تجاوز نمی کند.

به اعتراف مخبر کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، (به هنگام بحث پیرامون لایحه برنامه بودجه سال ۱۳۶۸) تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۳۵۶ حدود ۳۶/۹ درصد رشد کرده بود، از آن به بعد به "حفاظ بی برنامهگی و عدم داشتن دید کلان در مسائل، افت بسیار تندی داشته و در سال ۱۳۶۲ به ۱۱/۳ درصد تنزل کرد". تولید ناخالص داخلی در سال ۶۷ در مقایسه با سال قبل حدود ده درصد کاهش یافته است. این ارقام بیانگر ورشکستگی اقتصادی است. مجله آمریکائی، "فرچون" در ژوئیه ۱۹۸۹، در جدول ویژه میانگین افزایش سالانه تولید ناخالص داخلی کشورهای جهان در فاصله ۱۹۸۸ - ۱۹۸۴ می نویسد که در این فاصله زمانی میانگین این شاخص در ایران نه تنها افزایش نداشته، بلکه ۰/۵ درصد کاهش نشان می دهد.

طبق برآورد کارشناسان اقتصادی ایران هم اکنون کشور با کاهش درآمد سرانه با نرخ ۴/۵ درصد و کاهش حجم سرمایه گذاری نسبت به تولید ناخالص داخلی (به مثابه شاخص بحران اقتصادی) به میزان ۲۲/۵ درصد مواجه است. مجموعه این ارقام بیانگر به اصطلاح رشد منفی اقتصادی است، در حالی که نرخ رشد جمعیت بسیار بالاست.

باز به موجب برآورد کارشناسان ایرانی، در دهه ۱۳۵۵ "حدود ۳۳ درصد سقوط بهره وری سرانه کار در سیستم اشتغال ایران" بوجود آمده است. این هم یک جنبه دیگر از بحران عمیق صنعتی ایران و محصول مدیریت ضعیف، بهره برداری ناقص از منابع و عوامل تولید، تغییر الگوی سرمایه گذاری به زیان تولید و بسود خدمات است.

تولید صنایع در کشور سیر نزولی دارد. اکثر کارگاههای صنعتی تعطیل شده اند. به دلیل نبود ماشین آلات، لوازم یدکی یا مواد خام ۷۰ درصد ظرفیت کارخانه ها معطل مانده است. این خود مویده دو عامل است:

- وابستگی عمیق تولید صنعتی به بازار جهان سرمایه داری؛

- ورشکستگی مالی رژیم.

درواقع ادامه سیاست نظامیگری، و حاکمیت رژیم استبداد قرون وسطائی، کشور را با فاجعه بزرگی روبرو ساخته است. ۱۹ مرداد ماه سال ۶۸ روزنامه "کیهان" نوشت روزانه ۸ میلیون دلار هزینه ارزی و ۲۰۰ میلیون تومان هزینه ریالی جنگ بود.

حد و اصولا عقب ماندگی آن است. به اعتراف مقامات و کارگزاران جمهوری اسلامی اقتصاد کشور در یکی از بدترین شرایط خود بسر می برد و تولید، امروز در پائین ترین سطح خود صورت می گیرد. مثلا، ۱۲۰ کارخانه زیرپوشش صنایع سنگین فقط با ۳۰ درصد ظرفیت کار می کنند.

نبود سرمایه، راه، وسائط نقلیه، مواد اولیه، یدکی، ماشین آلات، نیروی انسانی ماهر، تکنولوژی بومی یا محلی، از جمله عوامل موثر در کاهش تولید صنعتی بشمار می رود. در حال حاضر میزان تولید صنعتی به مراتب نازل تر از سطح آن در سال ۱۳۵۵ است.

در زمینه صنایع نفت، به مثابه یگانه منبع عمده درآمد ارزی، نیز باید بگوئیم که ما عمیقاً وابسته به خارج هستیم، در این مورد حرف بر سر وابستگی به نوسان مصرف و بهاء نفت و نیز ارزش دلار به عنوان منبع اصلی محاسبه درآمد نفت در بازار جهانی نیست، بلکه در عین حال، وابستگی این صنعت از لحاظ تامین کاتالیزر، ماشین آلات، یدکی و تکنولوژی وابسته به انحصارهای فراملی است. ما حتی نفتکش کافی برای صدور نفت نداریم.

طبیعی است که باید پلنوم کمیته مرکزی از مشکلات عظیم اقتصادی که به نظر ما عامل عمده عدم ثبات سیاسی رژیم بشمار می رود باخبر باشد. ما می دانیم که قانونمندی های عام و اساسی در همه جا عمل می کند. معضلات اقتصادی منجر به بی ثباتی سیاسی می شود و برعکس اشتباه در سیاست با هرج و مرج اقتصادی همراه می گردد. ما ناظر هردوی این قانونمندی ها در ایران هستیم.

برای روشن شدن وضع باید روی ورشکست تولید کشاورزی هم تکیه کرد. نیمی از جمعیت کشور در مناطق روستائی سکونت دارند. و نیمی از جمعیت فعال نیز در بخش کشاورزی سرگرم کار است. در حالی که سهم گروه کشاورزی در درآمد ملی از ۱۲ - ۱۳ درصد تجاوز نمی کند.

به موجب سرشماری سال ۱۳۶۵ حدود ۳/۳ میلیون بهره بردار کشاورزی به معیشت زراعی و دامی وابسته اند که طبق برآورد به عمل آمده حدود ۴/۶ میلیون هکتار از اراضی آبی و ۵/۶ میلیون هکتار از اراضی دیم را زیر کشت می برند. ۵۵ درصد از بهره برداران زراعی یا بدون زمین هستند و یا کمتر از ۲ هکتار زمین در اختیار دارند و وسعت اراضی آنها از ۱۶ درصد کل اراضی مزروعی کشور بیشتر نیست. این گروه عظیم محروم ترین افراد جامعه را تشکیل می دهند. قتر آنها زائیده هم سطح زیرکشت اندک و هم بازده اندک است. اعتبارات دولتی کمتر به این گروه تعلق می گیرد. طبق بررسی کارشناسان کشاورزی ایران در نتیجه نفوذ سلف خران و میدان داران و دلالان عمده این نوع بهره برداری ها تشدید می شود. و در آخرین تحلیل به تعمیق فقر و تشدید مهاجرت فردی و جمعی روستائیان به شهرها منجر می گردد.

طبق آمار موجود، با وجود مهاجرت عده زیادی از دهقانان کم زمین بی و زمین به شهرها، هنوز هم نزدیک به ۱۲/۹ درصد از جمعیت فعال روستایی بی کارند. این رقم شامل بیکاران فصلی نیست، که تعداد آنها نیز ۳۰ درصد از شاغلان کشاورزی را شامل می شود.

ارقام سرشماری سال ۱۳۶۵ بیانگر وضع فاجعه بار حاکم بر جامعه روستایی است. از ۱۰۴ هزار آبادی و تقریباً ۲۷ هزار نقطه مسکونی، بیش از ۳۷ درصد خالی از سکنه شده و فقط در ۳۴/۵ درصد روستاها بیشتر از ۲۰ خانوار زندگی می کنند. به بیان دیگر، حدود ۶۵/۵ درصد از آبادی ها و یا نقاط مسکونی روستائی ایران، یا خالی از سکنه بوده و یا کمتر از ۱۰۰ نفر جمعیت دارند.

ابعاد کوچک و غالباً غیراقتصادی و پراکنده بهره برداری های روستائی، عدم بهره گیری از تکنولوژی مدرن کاشت و داشت و برداشت و کاربرد شیوه های سنتی و غیرموثر تولیدی با بازده نازل، درآمد پائین به موازات ازدیاد سریع جمعیت روستاها، بیکاری آشکار و پنهان، قلت کادربهای آموزش دیده، بیسوادی تقریباً مطلق دهقانان، عدم وجود راه و برق و آب و وسائط نقلیه کافی همه و همه از جمله معضلات مزمن و مهلك تولید کشاورزی است. حل این معضلات نیاز به دگرگونی همه جانبه بنیادی و سرمایه گذاری عظیم دارد.

تصادفی نیست که رژیم جمهوری اسلامی سالانه به ارزش بیش از ۲ میلیارد دلار گندم، شکر، برنج، روغن خام، گوشت، پنیر و غیره از خارج

وارد می کند.

وابستگی صنعتی و کشاورزی ایران به جهان غرب، طبقا میلیون ها ایرانی حاشیه نشین را دچار فقر و تنگدستی ساخته و می سازد. ابعاد این فقر و تنگدستی چنان روز افزون است که رفسنجانی، رئیس جمهور کنونی، در ۲۵ بهمن ماه ۶۷، در گردهمایی بازاریان مسئله گرانی و کمبود و "ناسالمی محیط کسب و کار" را مطرح ساخت و اعتراف کرد که "وضع موجود قابل تحمل نیست".

چه کسانی جز سران رژیم و سیاست ضد خلقی آنان مسئول تشدید بی سابقه تورم لجام گسیخته سالهای بعد از انقلاب، است؟ سیاست و عملکرد غلط رژیم و خیانتش به مصالح خلق موجب گردیده که ارزش یک دلار در بازار سیاه ۱۵ تا ۲۰ برابر قیمت رسمی آن گردد. این یک نمونه گویا از کاهش سریع قدرت خرید ریال و یا تورم است. بی اعتبار شدن ریال محصول مستقیم چاپ اسکناس، بدون وجود پشتوانه تولیدی برای تامین کسر بودجه دولت است. به موجب محاسبه یک کارشناس ایرانی هر ۱۰ میلیارد تومان کسری بودجه دولت، یک درصد به تورم می افزاید. به نوشته مطبوعات مجاز در جمهوری اسلامی، کسری بودجه یا وام داخلی دولت رقمی معادل ۱۴۰ میلیارد دلار است. به عبارت دیگر، وام داخلی دولت تقریباً برابر کل درآمد ارزی ایران از محل فروش نفت خام پس از انقلاب ۵۷ تا به امروز است. پس از انقلاب، باوجود کاهش تولید ناخالص داخلی حجم پول در گردش ۵ برابر افزایش یافته است. بی سبب نیست که رسانه های گروهی اختصاصی خارجی نرخ تورم در جمهوری اسلامی را ۱۰۰ درصد اعلام می کنند.

رققا!

برای اینکه بتوان به ژرفای فاجعه ای که رژیم جمهوری اسلامی، مردم میهن ما را با آن روبرو ساخته بی برد، باز باید به چند رقم رسمی و نیمه رسمی اشاره کرد.

مجموع نقدینگی بخش خصوصی یعنی حجم پول وشبه پول در اختیار این بخش که از ۲۵۷۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ به ۲۰۰۰۰ میلیارد ریال در حال حاضر رسیده، بیانگر تراکم و انباشت سرمایه های عظیم بطور عمده در دست عده قلیلی از بورژوازی تجاری است. اگر این سرمایه در تولید بکار گرفته می شد می توانست کمکی به افزایش تولید صنعتی باشد. اما، صاحبان این ثروت بیکران حاضر نیستند حتی آن را به شکل سپرده مدت دار به بانکها انتقال دهند و از آن در درجه اول در واسطه گری و دلالتی و احتکار و ... استفاده می کنند. این وضع که زائیده عدم اعتماد به رژیم حاکم است نمی تواند در وخامت هرچه بیشتر بحران اجتماعی - اقتصادی موثر نیفتد. زیرا انباشت ثروت سرسام آور در دست گروه کوچکی از بازاریان به معنی کاهش امکانات مالی توده های میلیونی و کاسته شدن از قدرت پولی و بانکی دولت است.

۲۷ مهرماه ۶۷ روزنامه "کیهان" نوشت ۳ درصد از اهالی کشور ۹۷ درصد ثروت و درآمد ملی را در اختیار دارند. چندین روز بعد، یعنی ۱۱ آبان ماه، همان روزنامه رقم دیگری عرضه کرد که به موجب آن مجموع درآمد سالانه حدود ۳ هزار تاجر عمده فقط در تهران دوبرابر هزینه جنگ است. اگر این ارقام وحشتناک درست باشد، گویای فقر مطلق اکثریت ساکنین کشور ماست. در اینکه مردم بطور عمده در فقر و گرسنگی بسر می برند جای تردیدی وجود ندارد و این پدیده در جمهوری اسلامی به اندازه ای فراگیر است که حتی مطبوعات مجاز و کارگزاران رژیم قادر به کتمان آن نیستند.

مثلا نه در سال ۶۹ که در سال ۶۷ روزنامه "اطلاعات" اعتراف کرد که کارمندان و بطور کلی صاحبان درآمدهای اندک و ثابت نه در خط فقر، بلکه می توان گفت در زیر خط فقر زندگی می کنند.

طبق محاسبه ای، یک خانواده ایرانی برای اینکه بتواند زندگی کاملاً معمولی داشته باشد، نیاز به ۱۶۰ هزار ریال درآمد در ماه دارد. در حالیکه درآمد اکثر مردم کشور حتی به نصف و در موارد زیادی به ثلث آن هم نمی رسد. بررسی دیگری نشان می دهد که حدود ۴ میلیون تن ماهانه درآمدی کمتر از ۲۰۰ تومان دارند (برای مقایسه: بهای یک کیلو گوشت در بازار آزاد ۲۵۰ تا ۳۰۰ تومان است) و ۴ میلیون نفر درآمدی پائین تر

"تبلیغات توده ای" نیست، بلکه واقعیت مستند و انکارناپذیر زندگی است که از انحطاط نظام حاکم سرچشمه می گیرد. تصادفی نیست که حتی در مجلس شورای اسلامی می گویند برنامه "سرمایه داری وابسته" در جمهوری اسلامی پیاده می شود.

علت عمده را باید در وجود رژیم استبداد قرون وسطانی جستجو کرد. رژیم های استبدادی از آنجا که با آزادی قلم و بیان و اندیشه و دیگر آزادی های دمکراتیک دشمنی دارند، سد عمده راه پیشرفت نیز هستند. رژیم استبدادی مذهبی حاکم بر کشور ما، با ساختار دولتی قرون وسطانی، مانع اصلی رشد نیروهای مولده هم بشمار می رود.

از مشکلات دیگری که پیش روی رژیم قرار دارد، رشد بی سابقه دستگاه بوروکراتیک با ایجاد انواع وزارتخانه های موزی و نهادها و بنیادهای رنگارنگ است. اینگونه سازمان ها نه تنها به تعدد مراکز تصمیم گیری انجامیده، بل تعداد حقوق بگیران را به دو برابر افزایش داده است.

رژیم "ولایت قتیبه" حتی نقش لایه های مرفه و نیمه مرفه شهری در تولید اجتماعی را به میزان زیادی کاهش داد. هم اکنون بخش تعاونی و حتی بخش دولتی که طبق قانون اساسی خود رژیم می بایست نقش تعیین کننده در اقتصاد ملی داشته باشد، با انواع مشکلات روبرو هستند.

وضع در تعاونی ها که حدود ۱۰ میلیون نفر عضو دارند فلاکت بار است. به اعتراف مسئولان اقتصادی نقدینگی بخش خصوصی ۷۰ برابر نقدینگی تعاونی هاست. این رقم گویای تشدید فقر حتی میان لایه های بینابینی است که در دوران جنبش انقلابی پایگاه اصلی اجتماعی رژیم بوده اند.

وضع اجتماعی - اقتصادی در کشور به اندازه ای وخیم است که در تحلیل کارشناسان اقتصادی کشور اصطلاحاتی از قبیل "تغذیه بد"، "گرسنگی بخش های عظیم تر"، "بی سرپناهی خانواده ها و خیابان خوابی"، "بیغوله نشینی"، "بیماری، بیسوادی، بیکاری روزافزون"، "گسترش اعتیاد و فساد و فحشای اجتماعی"، در مقیاس وسیع بکار می رود.

افزون بر اینها، سیاست ادامه جنگ خمینی و پاراننش منظور "صدور انقلاب"، گذشته از خسارات عظیم و جبران ناپذیر انسانی، ضربات مرگباری نیز بر پیکر نحیف اقتصاد کشور وارد ساخت. جنگ هشت ساله، رشد اجتماعی کشور را ۱۵ تا ۲۰ سال عقب انداخت. خسارات مادی وارده به ایران بالغ بر ۳۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود. پالایشگاه آبادان بکلی ویران شده است. به چاههای نفت ایران صدمات زیادی وارد شده و در نتیجه قدرت تولید نفت خام که زمانی ۶ میلیون بشکه در روز بود، اینک از ۳-۲ میلیون بشکه در روز تجاوز نمی کند. خسارات وارده به ترمینال خارک به صدها میلیون دلار سر می زند. بطور کلی ۹۰۰ موسسه صنعتی از جمله در شیراز و تبریز، اراک، تهران، اهواز و همدان نیاز به بازسازی دارند. دهها شهر و بیش از هزار روستا یا بکلی ویران و یا نیمه ویران شده اند. تعداد آوارگان جنگی را ۲ تا ۳ میلیون نفر تخمین می زنند. در مقابل، چنانکه گفتیم، سیاست رژیم در همه زمینه ها در جهت کمک به انباشت ثروت در دست بازاریان و صرافان بوده است که این نیز حتی به اعتراف سران رژیم به ایجاد "قله های بلند ثروت" منجر گردید. بر پایه آمار، تعداد میلیاردرها در سالهای اخیر بیش از ۱۵ برابر قبل از انقلاب شده است.

"قله های بلند ثروت" وقتی بوجود می آیند، به تدریج تبدیل به نیروی سیاسی موثر نیز می شوند، زمانیکه نماینده مجلس شورای اسلامی از پشت تریبون آن به "وجود قدرت های قدرتمند در خارج از محدوده دولت" اشاره می کند، منظورش جز صاحبان ثروت بیکران، یعنی قدرت های اقتصادی نیست.

با توجه به آنچه که گفته شد، نمی توان با ارزیابی آن کارشناسان اقتصادی موافقت نکرد که می گویند، با وجود امکانات وسیع کشور، سیاست "توسعه اقتصاد وابسته سرمایه داری" جایگزین "رشد و توسعه مستقل اقتصاد و تامین خوداتکائی" شده است. و این نیز غیر قابل انکار است که "مصرف بجای تولید نشسته"، واردات جای صادرات را گرفته، کار انگلی و غیرتولیدی جای کار خلاق را گرفته و دفاع از تولیدات خارجی جایگزین دفاع از تولیدات داخلی شده است. در نتیجه "ضمن انتقال میلیاردها بشکه نفت خام به خارج که به صورت میلیاردها دلار درآمد ارزی خود را نشان می دهد، دسترژ میلیون ها نفر از مردم نیز بدون

از ۴۰۰ تومان و در مجموع نزدیک به ۸ میلیون نفر از مردم ایران در شرایط فقر سیاه زندگی می کنند.

در این پیوند، وقتی ما از گسترش رویکردانی مردم از رژیم "ولایت قتیبه" سخن می گوئیم، واقعیت را بازگو می کنیم. با اجازه رقبا اظهار نظر دو کارگر را به نقل از روزنامه مجاز "اطلاعات" مورخ اول تیرماه ۱۳۶۸ شاهد می آوریم:

کارگری می نویسد که برای دو اطاق و یک آشپزخانه، آن هم چاده ساوه، شهرک "ولی عصر"، ماهانه ۴۸۰۰ تومان کرایه می دهد. کل درآمد این کارگر با اضافه کاری، ماهانه ۵۲۰۰ تومان است. ۴ سال پیش وی با همین درآمد ۲۲۰۰ تومان کرایه خانه می داده است. این بدان معناست که سالانه ۶۵۰ تومان به کرایه منزل وی اضافه شده است. در این مدت به درآمد وی نه تنها دیناری افزوده نشده، بلکه درآمد مربوط به اضافه کاری را هم می خواهند قطع کنند.

کارگر دیگری می نویسد که هرکس صدای اعتراض بلند کند می گویند "نظام را زیر سؤال می برید؟". او می افزاید: "ما می گوئیم یک انسان باید از حداقل معیشت برخوردار شود... ما از گرانی روغن می نالیم، ما از برنج می نالیم، ما از کره می نالیم، ما از پنیر می نالیم، از لباس می نالیم، ما از کفش می نالیم، ما از مسکن می نالیم، ما از لوازم تحریر می نالیم، ما از کتاب می نالیم، ما از کمی حقوق می نالیم، و کار به نظام و این جور چیزها نداریم."

ما، این شواهد را، که با زبانی ساده بیان شده و به روشنی ژرفای ناراضی زحمتکش را نشان می دهد، از آن لحاظ نقل کردیم که حدت مضلالت را نشان داده باشیم.

اکثریت مردم خواهان عدالت اجتماعی، با بی عدالتی مطلق روبرو هستند. رژیم این پرسش را که چه برنامه واقعی برای نجات میلیون ها ایرانی از فقر و فلاکت تهیه دیده است، بی پاسخ می گذارد.

نرخ رشد جمعیت در سال ۳/۷ تا ۳/۹ درصد است که یکی از بزرگترین ارقام رشد در جهان بشمار می رود. در حال حاضر، جمعیت ایران به ۵۴ میلیون نفر رسیده و اگر نرخ افزایش جمعیت به شکل کنونی ادامه یابد طبق برآوردهای بعمل آمده طرف ۱۸ سال آینده جمعیت کشور به ۱۰۶ میلیون تن بالغ خواهد شد. چنین افزایش سریعی از هم اکنون مضلالت عظیم اجتماعی - اقتصادی، آموزشی، بهداشتی و ... را در برابر جامعه قرار داده است.

افزایش نوزادان، از جمله مسئله مهم و حیاتی تامین بهداشت و درمان و لزوم افزایش درمانگاه ها و بیمارستان ها و تربیت کادرهای پزشکی در همه سطوح، ایجاد صنایع تولید دارو را در دستور روز قرار می دهد. در حال حاضر، در ایران به هر ۲۸۰۰ نفر یک پزشک و به هر ۱۷۰۰۰ نفر فقط یک دندانپزشک می رسد. تازه اکثر این پزشکان نیز در تهران و شهرهای بزرگ متمرکزند. مناطق وسیعی از کشور فاقد امکانات عادی پزشکی و بهداشتی است. علاوه بر آن، تامین تغذیه جمعیت در حال رشد و تامین کار برای واردشوندگان به بازارکار و مسئله آموزش به محض عمده تبدیل شده است.

طبق آمار منتشره در رسانه های گروهی حدود ۱۱ تا ۱۲ میلیون نفر از جمعیت کشور کودکان زیر ۶ سال هستند و باید در سال های آینده وارد دبستان شوند. هیچ چاره اندیشی در این باره نشده است. هم اکنون ۱/۷ میلیون کودک تا ۶ ساله از تحصیل محروم هستند و تعداد آنها روبه افزایش است.

به نوشته مطبوعات مجاز در صورت ادامه این روال از کل افرادی که در بخش آموزش متوسطه لازم التعليم خواهند بود، تنها ۲۰ درصد تحت آموزش قرار می گیرند و در مقطع راهنمایی هم ۱۵ درصد از افراد لازم التعليم خواهند توانست جذب آموزش شوند.

طبق آمار رسمی سالانه نیاز به ۲۵۰ هزار واحد مسکونی نوساز، ۷۰۰ هزار شغل جدید، ۲۳ هزار و ۵۰۰ کلاس تازه و حداقل ۴۵ هزار آموزگار جدید است.

از جمله دیگر مظاهر بحران عمیق ساختاری در جمهوری اسلامی اشاعه فساد و فحشا، اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، رشوه و ارتشاء و دزدی و دیگر پدیده های شوم زائیده نظام اجتماعی ناعادلانه است.

مجموعه آنچه که ما از وضع حاکم بر جامعه ترسیم کردیم به هیچ وجه

پادشاه متناسب به خارج منتقل شده و یا با تمرکز در دست قشر کوچکی از جمعیت صرف فعالیت های کاذب اقتصادی و کسب درآمدهای بیشتری برای انتقال در مرحله بعدی به خارج شده است" (مراجعه شود به "اطلاعات سیاسی - اقتصادی"، شماره ۲۵، سال ۱۳۶۷).

رفقای عزیز!

هیئت سیاسی کوشید تا آنجا که امکان داشت شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه را بدون پیشداوری و آنچه که هست، تصویر و ترسیم کند. زیرا فقط در اینصورت می توان تضاد کنونی جامعه را تعیین و خط مشی سیاسی حزب را در قبال آن ترسیم کرد. به نظر هیئت سیاسی، اگر بخواهیم ماهیت روندهائی که در جامعه به چشم می خورد بطور خلاصه بیان کنیم باید گفت، توده های مردم دیگر نمی توانند به زندگی در شرایط موجود ارائه دهند و حکام ج.ا.م قادر نیستند به علل عدیده به خواست آنها پاسخ گویند و زندگی کم و بیش مرفهی برای میلیون ها انسان فراهم آورند. در نتیجه جامعه در تب بحران ساختاری میسوزد و رژیم هیچ دارویی برای نجات این بیمار ندارد.

در شرایط کنونی، گرایش غالب در سیاست و عملکرد حاکمیت آنست که با کمک انحصارهای فراملی و دول امپریالیستی مشکلات عظیم اجتماعی - اقتصادی و یا به قول خود آنها موضوع بازسازی را حل کنند. به نظر ما چنین مجرزه ای روی نخواهد داد. امپریالیسم طرفدار تامین استقلال اقتصادی برای این یا آن کشور نبوده و نیست. "کمک" امپریالیستی تضاد پیشگفته را نمی تواند حل کند. این تضاد منبع عمده گسترش ناراضائی توده های میلیونی است. به همین سبب، ما می گوئیم شرایط عینی تحول در جامعه ما وجود دارد. البته وجود هر شرایط عینی تحول نیز حتما منجر به دگرگونی کیفی نمی گردد. این امر تابع قانونمندی ویژه خود است. بدون عامل ذهنی، هیچ تحول کیفی در زندگی جامعه امکان پذیر نیست. اما، این نیز مسلم است که با دستیازی به حربه ترور و اختناق نمی توان تضادهای موجود در جامعه را حل کرد و یا از عملکرد قانونمند آنها جلوگیری بعمل آورد.

چه باید کرد؟ در شرایط ویژه کنونی ایران مهمترین وظیفه برای حل تضاد پیشگفته عبارت است از تجهیز و تشکل نیروها. این نیز با ارائه برنامه حساب شده و مدون امکان پذیر است. رژیم جمهوری اسلامی هیچگونه آلترناتیو مؤثری در زمینه اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ندارد که ارائه دهد. جز آنکه توده های مردم را به "صبر و شکیبائی" دعوت می کند.

روحانیون هوادار خمینی پس از قبضه انحصاری حاکمیت و ایجاد جو خفقان و ترور، نه تنها مانع فعالیت علنی احزاب و سازمان های مترقی و دمکراتیک شدند، بلکه عده زیادی از کارشناسان را مجبور به جلائی وطن کردند. حق آزاد اندیشی از انسان ها سلب گردید. در چنین شرایطی طبیعی است که نمی توان از محیط آزاد و خلاق برای جستجوی مدل رشد اقتصادی - اجتماعی سخن به میان آورد.

مردم ایران در آستانه سده بیست و یک، باید راهی را در پیش گیرند که بتوانند واپس ماندگی اجتماعی - اقتصادی وحشتزای کشور را تا اندازه ای تخفیف دهند. نیازی به بازگویی مجدد نیست که فاصله میان کشور ما و کشورهای پیشرفته صنعتی هرروز زیادتر می شود. در عصر گسترش سریع فرهنگ کامپیوتر ما باید از شیوه "جهش سریع" برای درهم شکستن رکود بی سابقه حاکم بر اقتصاد بهره گیریم. با تبلیغ نمی توان به قافله تمدن سده بیست و یک رسید. بدون تردید هدف نمی تواند مسابقه با کشورهای رشدیافته صنعتی باشد. این تخیلی بیش نیست. اما نباید اجازه داد که کشور با قفه و روایات و احادیث اداره شود. مدل های رشد ساخته و پرداخته نظریه پردازان نواستعمار نیز نمی تواند جامعه در حال رکود ما را به حرکت درآورد.

رژیم جمهوری اسلامی چه تدابیری در این زمینه اتخاذ کرده است؟ پس از آتش بس در جبهه های جنگ ایران و عراق کارگزاران رژیم ،

موضوع "استراتژی بازسازی اقتصادی ایران" را مطرح کردند. دو تمایل در زمینه "سیاست بازسازی اقتصادی" به چشم می خورد.

جناح طرفدار بازرگانان بزرگ و صاحبان سرمایه های کلان شمار "سپردن کار مردم به مردم"، به معنی دادن امکان گسترده به بخش خصوصی سرمایه داری و جلب هرچه بیشتر سرمایه انحصاری از جهان غرب را پیش می کشد. این جناح خواهان اتخاذ "سیاست درهای باز" است.

به نظر جناح دوم، اقتصاد کشور باید به توان ها و امکانات موجود تکیه کند تا بتواند موجبات تامین استقلال و رشد را هم فراهم آورد. این جناح با حاکمیت سرمایه خصوصی داخلی و سرمایه انحصاری خارجی در عرصه اقتصادی مخالف است. این جناح اساسا حتی از نظر "صرفا کارشناسی" هم معتقد به "دعوت از غرب به مشارکت در پروژه بازسازی اقتصادی" نیست و دادن امتیاز به غرب را در امر بازسازی را "تمایلات ارجحی و واپسگرایانه" می نامد. به عقیده این جناح محافل امپریالیستی در صدد متادساختن ایران به "تزییق قطره ای" سرمایه خارجی هستند که هدف از آن ادغام اقتصاد ایران در "سرمایه جهانی" است.

جناح طرفدار جلب سرمایه انحصاری مسئله دستیابی به تکنولوژی غرب را در توجیه خواست خود به میان می کشد. جناح دیگر این امر را بهانه ای بیش نمی داند و بر این باور است که غرب تمامی داد و ستدهای مالی و پولی، فنی و تکنولوژیک و بازرگانی خود را با کشورهای عقب نگهداشته شده با "هدف و شیوه" ادغام "ساختاری اقتصادی آنها در سرمایه داری جهانی انجام می دهد".

مسئله "بازسازی اقتصادی" در ایران هنوز از محدوده بحث های بی سرانجام خارج نشده است. به باور ما بازسازی در صورت وجود عوامل زیرین امکان پذیر است:

- برنامه دقیق و علمی منطبق با شرایط ویژه ایران؛
- منابع مالی ضرور برای اجرای این برنامه؛
- برقراری آزادی های دمکراتیک در جامعه؛
- رهبری منسجم و جلب مردم، یعنی زحمتکشان، به امر نوسازی.

این بازسازی اقتصادی فقط به قصد ایجاد تحول بنیادین در جامعه می تواند صورت گیرد. اما، سران مرتجع رژیم ج.ا.م قادر به انجام بازسازی و یانوسازی با این محتوا و در این چهارچوب نیستند. زیرا ماهیت اصل "ولایت فقیه" با مضمون چنین بازسازی ای در تضاد است.

دولت کنونی فاقد برنامه مدون علمی است. چندی پیش رژیم نشریه ای تحت عنوان برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منتشر ساخت که حتی مطبوعات مجاز کشور آن را ناقص و نارضا خواندند و نوشتند که فاقد اساسی ترین شرط یک برنامه اقتصادی به معنی مشخص کردن الگوی توسعه است.

با مراجعه به این برنامه، مشاهده می شود که الگوی توسعه رژیم غیر عملی است و اصولا معلوم نیست که بودجه آن از چه طریقی باید تامین گردد؟ به نوشته برخی از دست اندرکاران روشن نیست که برنامه عمرانی با درپیش گرفتن کدام راه رشد اجتماعی - اقتصادی باید تحقق یابد؛ سرمایه داری و یا غیرسرمایه داری؟ اقتصاد متمرکز یا رشد تعاونی ها

مردم حاضر به ادامه زندگی فلاکت بار کنونی نیستند. به اعتراف رسانه های گروهی آنان "دیانت و اعتقاد" خود را از دست داده و می دهند. وضع روحی و فرهنگی مردم به شدت آسیب دیده است. ۲۷ تیرماه ۶۸ روزنامه "کیهان" نوشت که "مردم در انتظار یک تحول مثبت که در جهت کاهش فشارهای زندگی" هستند. آنها خواهان "ایجاد تغییرات عمده" هستند که مهم ترینش خواست "بهبود نسبی زندگی" است.

ادامه دارد

ادامه گزارش هیئت سیاسی به بلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

حزب توده ایران؛

نواندیشی و ...

ما در بررسی وضع جهان مضمون نواندیشی را در برخورد با مضامین بین المللی توضیح دادیم. ما خاطرنشان کردیم که در عصر انباشت سلاح های هسته ای و خطر نابودی بشریت مسئله بس مهم اولویت منافع همه بشری بر منافع طبقه کارگر نمی تواند انکار گردد. بدون تردید، ما به هیچ وجه درصدد جدا کردن این دو مقوله نیستیم. قائل شدن این اولویت به معنی نفی مبارزه در راه منافع طبقاتی نبوده و نیست. قانون مبارزه طبقاتی وجود دارد و عمل می کند. اما در عین حال قانونمندی وحدت جهان و وابستگی متقابل کشورها و خلق ها نیز غیرقابل انکار است. وانگهی ما اصل اولویت منافع همه بشری را همراه با شناسائی حق تعیین سرنوشت از جانب خلق های هر کشور، کاهش تدریجی و بالاخره از بین بردن کامل جنگ افزارهای هسته ای، نابودی سلاح های شیمیایی، آغاز کاهش تجهیزات نظامی غیرهسته ای و کوتاه سخن، کاهش موثر هزینه های نظامی و صرف بخشی از آنها برای تامین رشد اجتماعی - اقتصادی "جهان سوم" و استقرار نظم نوین اقتصادی مطرح می کنیم.

چنانکه مشاهده می شود مضمون تئوری و پراتیک نواندیشی در عرصه بین المللی دقیقاً فرموله شده است.

اکنون باید دید نواندیشی در عرصه داخلی برای تعیین مراحل گذار انقلابی چگونه تظاهر پیدا می کند. در اینجا نیز باید صریح و روشن مسائل را مطرح کرد.

حزب توده ایران مخالف الگوبرداری کورکورانه است. هر حزب و سازمان انقلابی باید استعداد پیکاری خلاق را داشته باشد منظور چیست؟ دست برداشتن از اندیشه ها و شعارهایی که شاید تا دیروز، در اوضاع و احوال دیگر می توانست مورد پذیرش باشد، اما امروز موثر نیست و طرح شعارهایی که با شرایط امروز تناسب دارد، ضروری است.

نواندیشی در شرایط ایران یعنی تغییر به موقع و سریع اشکال و شیوه های مبارزه همپای تغییر در اوضاع و احوال اجتماعی و سیر رویدادها منظور پیشبرد امر تشکل و سازماندهی توده ها، در راه طرد رژیم "ولایت فقیه". نواندیشی از نظر حزب توده ایران، یعنی انعطاف پذیری، اتخاذ تصمیم های متهورانه با توجه به شرایط مشخص - تاریخی جامعه، بدون هراس از برچسب زنی ها، یعنی قیام علیه جزم گرایی و چرخش هرچه سریع تر بسوی تفکر دیالکتیکی.

نواندیشی، نه به معنای رد همه اصول و کل نظام فکری مارکسیسم - لنینیسم، بلکه به معنای رد نظر نادرست شناسائی آن به مثابه مجموعه ای از نسخه های از پیش آماده شده و رهنمودهای خشک و جامد است. نواندیشی از دیدگاه ما، یعنی توجه به تاثیر متقابل اندیشه تئوریک و پراتیک، یعنی کاریست آن اندیشه هایی از کلاسیک ها که طراوت و تازگی و کارایی خود را از دست نداده اند بر شرایط مشخص جامعه خود، یعنی شناخت عمیق جامعه و تناسب نیروها در آن، بخاطر تاثیر گذاری بر سیر حوادث و ...

معمولا گروهی از انقلابیون از جمله تلاش می ورزند بدون توجه به شرایط عینی حاکم بر جامعه، چند گام جلوتر از حد لازم از توده ها حرکت کنند تا بدون گذار از مراحل ضروری، به قدرت سیاسی دست یابند. این گروه از انقلابیون بکار بسیار دشوار افشاگری سیاسی بمنظور متشکل ساختن توده ها یا کم بها می دهند یا اساسا بر این ضرورت چشم فرو می بندند. این پدیده از آنارشیسم سرچشمه می گیرد.

به باور ما، ضمن طرد آن شیوه های کسب قدرت سیاسی که نقش، تمایل و عملکرد توده ها را نادیده می گیرد، خاطرنشان می سازیم در هر انقلابی باید اکثریت مطلق مردم شرکت جویند. تازه در این شرایط هم تجربه شخصی توده ها اهمیت خاص دارد. از سوی برخی انقلابیون، جستن از مراحل و طرح نا بهنگام شعارهایی از قبیل هژمونی پرولتاریا، جمهوری دمکراتیک خلق و ... یگانه "نشانه" و "معیار" انقلابی گری اعلام می شود. حال آنکه، چنین برخوردی نشانه بارز عدم درک قانونمندیهای رشد جامعه است. برای نمونه می توان از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر مثال آورد. انقلاب اکتبر نه زیر شعارهای سوسیالیستی و سرکردگی طبقه کارگر، بل با طرح شعارهای همه فهم و دمکراتیک همانند نان، زمین، کار، صلح به پیروزی رسید. در آن ایام اکثریت قاطع زحمتکشان شرکت کننده در انقلاب حتی معنی سوسیالیسم را درک نمی کردند. آگاهی سیاسی آنان در سطح نازل بود. تجربه انقلاب اکتبر نشان داد که شعور فردی محصول تجربه شخصی هر فرد است. هر حزب و سازمان سیاسی اگر هدفش سخن گفتن با طبقات و لایه های اجتماعی است، نمی تواند خود را ماوراء جامعه قرار دهد و نمی تواند در تعیین خط مشی سیاسی، منافع آنها را در نظر نگیرد. هر نیروی سیاسی که بخواهد خارج از این چارچوب حرکت کند، حتما با شکست روبرو خواهد شد.

می توان گفت توجه به واقعیت موجود و ضرورت دوری از جزم اندیشی و اراده گرایی مسئله نوینی نیست و در اسناد و مدارک احزاب و سازمان های مترقی همیشه بازتاب داشته است. اما، نباید از نظر دور داشت که شمار بدون پشتوانه اغلب تنها به صورت همان شعار باقی مانده است. همه ما جزم گرایی را نفی می کنیم، اما در عمل در تدوین برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت، بسا موارد چپ روی را پیشه ساخته و یا می سازیم. حال آنکه نواندیشی تاکید بر آن دارد تا واقعیت موجود با برنامه ها همخوان باشد. به دیگر سخن، مثلا اگر حزب توده ایران بدون توجه به مراحل گذار، هدف تامین بلاواسطه سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب همه خلقی را در سرلوحه برنامه خود قرار می داد، بی شک اشتباه بزرگی را مرتکب می شد.

نواندیشی درک ارتباط عینی متقابل و انعطاف پذیر است میان منافع ویژه پرولتاریا از یک سو و منافع همه خلقی "خواست های عام دمکراتیک" از سوی دیگر، میان مبارزه در راه آزادی و دمکراسی از یکسو و حرکت بسوی هدف های استراتژیک از سوی دیگر و میان شیوه های انقلابی از یکسو و رفرمیستی از سوی دیگر. همچنین درک واقعیت جامعه و پیدا کردن اشکال موثر در آمیختن منافع طبقاتی، ملی و اترانسینونالیستی از مسائل تئوریک نواندیشی است. رویدادهای بسیار پیچیده و بفرنج در کشور و تاثیر اوضاع متحول و ناپایدار بین المللی بر آنها همواره این ضرورت را ایجاد می کند که حزب ما نیز اوضاع جامعه را در دست داشته باشد.

ما نظرات خود را به مثابه حزبی که هدف نهائی آن ساختمان جامعه بری از ستم و بهره کشی در ایران است ارائه می دهیم. حزب ما حزب زحمتکشان است و بنا بر این چراغ راهنمای ما منافع طبقاتی زحمتکشان بوده و هست و خواهد بود. در اینجا بحث برسر آن

است که چگونه و پس از گذار از چه مراحل می توان به آماج پیشگفته دست یافت و دستاوردهای این مبارزه را تثبیت و تحکیم کرد؟

پلنوم دیماه ۶۶ از این نظر گام بزرگی برداشت. طرح شعار "آزادی و صلح" و پیوند دادن آن با مبارزه برای طرد رژیم "ولایت قتیبه" که با سیر حوادث در کشور ما همخوانی داشت، از دستاوردهای پلنوم دیماه ۶۶ بود.

در کشور ما رژیم خودکامه مذهبی قرون وسطایی حاکم است. این رژیم زیر پوشش "اسلام قهاضتی"، حقوق بشر را زیر پا گذارده و به جنایت های هولناکی دست زده که در تاریخ معاصر ایران بی نظیر است. کشتار هزاران نفر از مبارزان راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح در زندان های رژیم که حزب ما به حق بر آن "فاجعه ملی" نام گذارد، بیانگر اهمیت پیکار در راه آزادی است. اکثریت مطلق مردم ایران از رژیم استبدادی متنفر هستند.

نباید فراموش کرد که مبارزه در راه آزادی و دموکراسی در میهن ما دارای تاریخ طولانی است. می توان از انقلاب مشروطیت، از پیدایش اندیشه های سوسیال دموکراسی، جنبش خیابانی، جنبش گیلان، جنبش پسیمان، قیام لاهوتی، جنبش تنگستان، از پیدایش حزب کمونیست ایران و سپس حزب توده ایران، جنبش های دموکراتیک آذربایجان و کردستان، از مبارزه مجاهدین و فدائیان (صرف نظر از درست یا نادرست بودن شکل و شیوه مبارزه آنها) و بالاخره انقلاب بهمن ۵۷ و ادامه پیکار نیروهای مترقی در حال حاضر، مثال آورد. دستیابی به آزادی و طرد استبداد از مهم ترین هدف های این جنبش ها بود. این خود موید آنست که شعار آزادی برای هر ایرانی هم جاذب و هم مقدس است. چنانکه دیدیم حدود یک قرن، نسل های مختلفی در راه آزادی مبارزه کرده اند. در خاور میانه و نزدیک هیچ خلقی وجود ندارد که همانند خلق های میهن ما تاریخی انباشته از جنبش های رهایی بخش داشته باشد.

می توان گفت همه این جنبش ها به خون کشیده شده اند و تاکنون صدها هزار آزادیخواه جان خود را قربانی کرده اند. این نظر صحیح است. اما، این هم غیرقابل انکار است که هر یک از این جنبش ها نقش چشمگیری در تصفیه رژیم های دیکتاتوری و تربیت توده ها و اعتلای روحیه آزادی خواهانه آنها ایفا کرده اند. دراینکه رژیم کنونی نیز مانند رژیم شاه سرنگون خواهد شد جای شکی نیست. پرچم آزادی دیربازود در میهن پلایکشیده ما هم به احتزاز درخواهد آمد. این حکم تاریخ است. گردش چرخ تاریخ به پیش را می توان کند کرد، اما هیچ نیروی قادر نخواهد بود آن را از حرکت بازدارد و یا مانند رژیم "ولایت قتیبه" تلاش ورزد آن را به عقب بازگرداند.

اگر بپذیریم که اصل "ولایت قتیبه" سرنوشته میلیون ها انسان را به دست افراد خودکامه ای می سپارد که خود را نه تنها پایبند و مجری هیچ قانونی نمی دانند، بلکه بالاتر از هر قانونی می دانند، در این صورت باید لبه تیز مبارزه را قبل از هر چیز متوجه این مانع اساسی کرد.

هدف از گزینش شعارهای آزادی و صلح در گزارش هیئت سیاسی به پلنوم دیماه ۶۶ عبارت بود از گسترش هرچه بیشتر طیف نیروهای شرکت کننده در جبهه ضد رژیم خودکامه "ولایت قتیبه". هم اکنون در داخل و خارج از کشور نیروها و شخصیت های مخالف اصل "ولایت قتیبه" اندک نیستند. این افراد نه تنها در صف مخالفان رژیم کنونی قرار دارند، بلکه در عین حال هستند افراد و نیروهایی که هم اکنون نقش مهمی در رژیم حاکم نیز ایفا می کنند. آنها دارای باورمذهبی هستند اما شواهد امرنشان می دهد که آماده اند برای حذف اصل "ولایت قتیبه" با دیگر روها همکاری کنند. حذف این اصل که محتوای اساسی رژیم حاکم است، بطور حتم جایگزین کردن اصل دموکراتیک در قانون اساسی و در نتیجه تغییر بنیادی در آن را پیش می کشد. لذا طرح شعار "طرد رژیم ولایت قتیبه" یک شعار مرحله ای برای دستیابی به هدف استراتژیک است، کمالینکه مبارزه در راه آزادی و دموکراسی نیز در آخرین تحلیل در خدمت دستیابی به هدف غائی است.

درک اینکه مارکسیسم از نخستین روز شکل گیری مترادف با مبارزه برای آزادی بود نباید از دید آشنایان به اندیشه های مارکس و انگلس پنهان مانده باشد.

راه تدارک نیرو، راه پیشروی مرحله ای پسوی هدف استراتژیک است. این راه، راهی است دشوار، با زنجیره ای از مراحل گذار.

درحال حاضر، دموکراسی و آزادی نیروی اصلی به حرکت درآورنده صدها میلیون انسان در سراسر جهان علیه ارتجاع و امپریالیسم است. ایران در این میان مستثنی نمی تواند باشد. درست است که مبارزه ما در راه آزادی و دموکراسی را منحصر به خود نمی دانیم، اما، اعتقاد داریم که توده ای ها باید تلاش ورزند نقش شایسته ای در این مبارزه ایفا کنند.

بعضا گفته می شود که مخالفان طبقه کارگر، آزادی را فقط برای خود می خواهند و یا اصولا بورژوازی ایران فاقد فرهنگ تعمیم دموکراسی است. این گفته ها صحت دارد. به همین دلیل ما می گوئیم:

اولا، آزادی گرفتاری است نه دادنی،

ثانیا، اکنون دیگر بخش قابل توجهی از لایه های گوناگون بورژوازی ایران به ضرورت مراعات آزادی های دموکراتیک (البته در چهارچوب معنی) پی برده اند.

اگر برای بورژوازی مبارزه در راه آزادی با هدف دفاع از منافع طبقاتی تعقیب می شود، برای ما نیز پیکار در راه آزادی گام نخست در راه مبارزه برای دستیابی به عدالت اجتماعی است. این حقیقتی است که هر طبقه و یا قشری درراه منافع خود مبارزه می کند. در عین حال، نباید فراموش کرد که ما در مبارزه بخاطر تشکیل جبهه واحد نیروها، این واقعیت را به هیچ وجه سد راه پیکار مشترک درراه آزادی نمی شماریم. باید شعار هرکه بامانیست، دشمن ماست، را از ذهن ها زدود.

برای حزب ما طرفداری از اتحاد نیروهای دارای عقاید و نظرات سیاسی گوناگون، یک هدف گذرا و موقتی نیست. چنانکه در اسناد پلنوم دیماه ۶۶ تصریح شده، حزب توده ایران آماده مبارزه مشترک در کنار همه احزاب و سازمان های مترقی و دموکراتیک واز جمله سازمان ها و شخصیت های سیاسی- مذهبی است. در قطعنامه مصوب پلنوم دیماه ۶۶ تاکید شده که پذیرش هدف جبهه و پیروی از آن بدان معنی نیست که شرکت کنندگان در آن گام از مواضع و خط مشی سیاسی کوتاه مدت و درازمدت خویش عدول کنند، یا در ارزیابی های اجتماعی خود به تجدید نظر بپردازند. جبهه فقط چهارچوبی است برای گردهم آوردن نیروهای گوناگون شرکت کننده در یک مقطع زمانی معین، با سمت گیری مشخص و به منظور دستیابی به مقدم ترین هدف ممکن، که به نظر ما در حال حاضر آزادی و صلح است.

آیا با وجود موضع عمیقا ضد توده های لایه معینی از بورژوازی لیبرال، حزب توده ایران حاضر به همکاری با آن است؟ ما هیچ پیش شرطی برای همکاری در راه مبارزه برای آزادی و صلح نداشته ونداریم. مخالفت با ایدئولوژی حزب ما از ویژگیهای نیروهای طرفدار سرمایه داری است. ما نیز با ایدئولوژی آنها سرافستی نداریم. اما، این به هیچ وجه نباید مانع عمل مشترک در زمینه مشخص آزادی و صلح باشد. هم ما و هم بورژوازی ایران باید فرهنگ بحث سیاسی توأم با متانت و درعین حال مسابقت منطقی ایدئولوژیک را بیاموزیم. نوآندیشی در این زمینه می تواند به نمایندگان بورژوازی نیز یاری رساند. به چه علت ما نباید با نیروهای سیاسی خواهان سلطنت مشروطه یا عناصر و گروههای مخالف رژیم در درون حاکمیت در یک جبهه گسترده ضد رژیم همکاری کنیم؟

در اینجا پرسش زیر را نیز نباید بدون پاسخ گذارد: آیا پس از آتش بس در جبهه های جنگ ایران و عراق، مبارزه در راه صلح می تواند به قوت خود باقی بماند؟ در این زمینه نیز پاسخ روشن است. محتوای صلحی که ما مطرح می کنیم همیق تر از پایان دادن به جنگ میان ایران و عراق است. چرا که:

اولا، باید گفت که آتش بس در جبهه ها به هیچ وجه به معنای پایان جنگ و استقرار صلح پایدار نیست. هم اکنون هردو رژیم ایران و عراق نیروهای مسلح نسبتا چشمگیری را رودرروی هم قرار داده اند و بنابراین خطر آغاز مجدد جنگ تا زمانی که قرارداد صلح عادلانه به امضای طرفین نرسد، باقی است.

ثانیا، تا زمانی که رژیم "ولایت قتیبه" پابرجاست، احتمال آغاز جنگ با کشور دیگری برای "صدور انقلاب اسلامی" منتفی نیست. در دنیای کنونی هر جنگ محلی، بویژه در تقاط حساس از نظر جغرافیایی - سیاسی می تواند به جنگ جهانی تبدیل گردد. بنابراین، مبارزه در راه تامین امنیت و صلح جهانی هم، چنانکه در برنامه حزب آمده، از جمله وظایف انقلابی

حزب توده ایران است.

آیا مبارزه در راه صلح و تامین امنیت جامعه بشری به معنی جلوگیری از خطر نابودی بشریت که باید برای آن اولویت قائل شد مابینتی با انقلاب در این یا آن کشور دارد؟

به باور ما، بطور کلی میان مبارزه در راه صلح و تامین امنیت برای جامعه بشری با انقلاب مابینتی وجود ندارد. ولی در عین حال، بطورخاص دربارۀ کشور ما باید گفت که به خاطر حاکمیت رژیم ضد خلقی "ولایت قتیبه" و نیز موقعیت استراتژیک جغرافیائی - سیاسی اش، انقلاب در ایران باید خصلت همه خلقی داشته باشد تا هم نیروی رهبری کننده انقلاب، شمارها و برنامه انقلابی خود را هرچه بی دردتر با پشتیبانی توده های وسیع خلق به اجرا بگذارد، و هم زمینه ای برای بوجود آمدن يك ضد انقلاب نیرومند و نیز "مداخلات خارجی" که بالقوه می تواند سرچشمه به مخاطره افتادن صلح و امنیت منطقه و جهان باشد، فراهم نیاید. بدین سان، ما در تعیین سیاست خود، نه تنها شرایط مشخص - تاریخی کشور و آرایش و تناسب نیروهای اجتماعی را مورد توجه قرار می دهیم، بلکه فعل و انفعالات در سطح جهانی را نیز در مد نظر داریم.

مجموعه آنچه که بیان داشتیم در مرحله کنونی نبرد درستی انتخاب شعار "برقراری جبهه آزادی و صلح، طرد پاد رژیم "ولایت قتیبه" را به اثبات می رساند. در صورت تحقق این شعار امکانات گسترده ای برای پیکار در راه تامین حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همه زحمتکشان و همه مردم بوجود خواهد آمد. در این مرحله می توان نه از انقلاب، بلکه از يك تحول بنیادی سخن گفت.

با استقرار آزادی و صلح، نیروهای ارتجاعی در جامعه تاحد زیادی منفرد خواهند شد. در این چارچوب، زمینه شکل گیری حکومت فردی استبدادی (مذهبی یا غیرمذهبی) از بین می رود و انسان ها فرصت دخالت نسبی در تعیین سرنوشت خویش را بدست می آورند. طبیعی است که تعیین و یا انتخاب راه رشد اجتماعی - اقتصادی یکی از عناصر متشکله تعیین سرنوشت بشمار می رود که پس از دستیابی به آزادی و صلح در دستور کار جنبش است.

رققا

گذشت زمان صحت و حقانیت سیاست مرحله ای حزب را دایر بر ضرورت مبارزه دامنه دار و وسیع علیه اصل "ولایت قتیبه" به مثابه تعوری و پراتیک رژیم استبداد قرون وسطائی مذهبی به اثبات رساند. حتی در زمان حیات خمینی ما شاهد صحت ارزیابی پلنوم کمیته مرکزی درباره روند فروپاشی اصل "ولایت قتیبه" بودیم. تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی گام دیگری بود در جهت تمیق و تسریع این روند. و چنانکه گفتیم، با تصویب مواد بازنگری شده، اصل "ولایت قتیبه" عملاً فروپاشید و دیگر دارای آن صلاحیتی نیست که در سال های نخست پس از انقلاب بود. درست است که این اصل هنوز به مثابه سد عمده رشد نیروهای مولده و دمکراتیزه کردن شئون سیاسی و اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی کشور وجود دارد، اما به قول معروف به شیر بی پال و دم اشکم تبدیل شده است. البته نباید فراموش کرد که فروپاشی رژیم "ولایت قتیبه" يك روند است و نیاز به زمان و تشدید مبارزه دارد.

به هر حال، تعیین مشی سیاسی صحیح فقط نخستین گامی است که به پیش برداشته می شود. برای ادامه موفقیت آمیز راه نیاز مبرم به مراعات دو اصل حیاتی است.

نخستین اصل عبارت است از ضرورت تامین انسجام درونی حزب. می دانیم که بدون وحدت در اصول، بدون وحدت سازمانی، بدون مراعات موازین کار در شرایط مخفی و بدون نوسازی همه جانبه حزب نمی توان در مبارزه علیه رژیم خودکامه موفق شد.

در این زمینه وضع در حزب ما چگونه است؟ در واقع ناکامی انقلاب، یورش های فاشیستی به احزاب و سازمان های مترقی و دمکراتیک و سپس کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی به موازات اشتباهات و نارسائی ها، تاثیر زبانیاری بر مجموعه سازمان ها از خود بر جای گذارد. سردرگمی و انفعال محصول اجتناب ناپذیر هر شکست و ناکامی است که دامنگیر تمام سازمان های سیاسی شده است. به همین سبب، ما ناظر پدیدۀ های منفی نه تنها در حزب توده ایران، بل در همه سازمان ها هستیم.

رققا تصدیق می کنند که وحدت در اصول و وحدت سازمانی برای ادامه مبارزه در داخل کشور از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این خواست همه رفقای سالم در مهاجرت بوده و هست. هواداران حزب در هسته های مخفی نقش مهمی در تعیین شمارهای مرحله ای حزب داشته اند و به همین سبب خواهان اجرای بی چون و چرای آن هستند. جو حاکم در کشور و ضرورت مبارزه در شرایط دشوار مخفی مستلزم مبارزه پیگیر و مستمر علیه رژیم است. به همین دلیل رققا انتظار دارند که مهاجرت در این امر خطیر به آنها همه جانبه یاری رساند.

دومین اصل تاثیرگذار بر نحوه پیشبرد موفقیت آمیز سیاست مرحله ای حزب، موضوع حیاتی جبهه واحد نیروهای سیاسی ضد رژیم است. یکی از اهداف تصویب مشی سیاسی جدید و طرح شعار آزادی و صلح گسترش پایه جبهه واحد پیشنهادی حزب بود. هیئت سیاسی در اجرای هلمنامه پلنوم گام های معینی برداشته است. از جمله به اکثر سازمان های چپ و دمکراتیک نامه های رسمی ارسال و توضیح لازم درباره شمارهای حزب داده شده است. تاکنون ما فقط در يك مورد پاسخ کتبی (از آقای زبیه) و چند قتره پاسخ شفاهی دریافت کرده ایم. در عین حال باید یادآوری کرد که پاره ای از شخصیت های سیاسی در تماس با رققا ما خواهان مذاکره یا رهبری حزب شده اند. بدون شك اقدامات ما در این زمینه نمی تواند قانع کننده باشد، گرچه مسئله حیاتی تشکیل جبهه واحد فقط وابسته به خواست ما نیست و عوامل عدیده ای بر اتحاد نیروها تاثیر می گذارد.

ما در اینجا نخست نارسائی موجود در سیاست اتحاد حزب خود را مطرح می کنیم. به نظر هیئت سیاسی، پلنوم کمیته مرکزی باید موضع خود را درباره احزاب و سازمان های سیاسی صریحا و بی پرده تعیین کند. اگر ما، آزادی و صلح را در سربلوه مبارزه در شرایط مشخص کنونی قرار داده ایم و طرفدار جدی پلورالیسم سیاسی و اقتصادی در جامعه امروزین خود هستیم باید در عمل نشان دهیم که برای آزادی فعالیت همه احزاب و سازمان ها احترام قائل هستیم.

در عین حال، پیرامون اتحاد نیروهای سیاسی توجه رققا را به يك نقطه مهم مطرح شده از جانب هسته های حزبی جلب می کنیم. وضع در عرصه همکاری عملی نیروهای سیاسی در داخل کشور با آنچه در خارج (در مهاجرت) می گذرد فرق اساسی دارد. در داخل، در شرایط ترور و اختناق و مقابله با پلیس و جاسوسان رژیم، نیروهای فعال سیاسی خواه ناخواه مجبور به همکاری یا یکدیگر در هستند. اصولا می توان گفت در داخل اتحاد عمل از "پائین" بدون انتظار توافقی از "بالا" انجام پذیرفته است. وقتی ما از ضرورت تشکیل جبهه واحد سخن می گوئیم بی شك موضوع اتحاد نیروهای چپ که در اسناد و مدارک کنفرانس ملی مفصلا درباره آن سخن رفته، پرچسته می شود. روشن است که مناسبات حزب و سازمان های چپ در راس موضوع اتحاد ها قرار می گیرد.

پلنوم کمیته مرکزی باید موضع خود را در قبال سازمان مجاهدین خلق با در نظر داشتن مجموعه مواضع این سازمان روشن سازد.

دیگر آنکه، برخورد ما به آن گروه از نیروهای سیاسی موجود که خواهان سلطنت مشروطه هستند، باید صریحا اعلام شود. درست است که ما سالیان دراز علیه استبداد سلطنتی مبارزه کرده و قربانی های زیادی داده ایم، اما، این مبارزه ما علیه استبداد و خودکامگی صرفنظر از شکل تظاهر آن بوده است. حزب ما، پس از آنکه رژیم ج.ا.ی را جای پای رژیم استبدادی پیشین گذارد، آن را محکوم کرد. بنابراین، ما مخالف سرسخت هرگونه رژیم دیکتاتوری، خواه در شکل سلطنت و خواه در شکل حکومت تئوکراتیک یا پورشش جمهوری و خواه جمهوری غیرمذهبی اما با رئیس جمهور خودکامه و مستبد هستیم. حزب ما حتی با نیروهای چپ که بخواهند پس از دستیابی به حاکمیت دیکتاتوری را پیشه سازند، سرسازش نخواهد داشت.

اما، اگر گروهی خود را مشروطه خواه، یعنی مدافع سلطنت مشروطه می دانند و اعتقاد دارند که شاه فقط به عنوان يك سمبل باید باشد و حاکمیت فقط از آن مردم خواهد بود و آزادی و دمکراسی در جامعه باید بدون تبعیض استقرار یابد، آیا دلیلی برای مخالفت با آن می تواند وجود داشته باشد؟ البته اگر مشروطه خواهانی بخواهند زیر این شعار قوانین رایج در گذشته را احیا کنند، باید بدانند که مردم ایران با انقلاب بهمین ۵۷

مشترک را بی پرده و آشکار در معرض تضاد نیروهای سیاسی دارای عقاید و نظرات گوناگون قرار داده است. بویژه با بکارگرفتن تئوری نوآندیشی و انطباق آن با شرایط ایران به نتایج واقع بینانه تری رسیده و مواضع خود را اعلام داشته است.

پلورالیسم سیاسی و اقتصادی هسته مرکزی این ارزیابی ما از جامعه کنونی ایران را تشکیل می دهد. اگر ما باید به این سیاست ادامه دهیم؛ در این صورت پلنوم کمیته مرکزی باید به هیئت سیاسی آینده پیشنهاد کند تا در تبلیغات کتبی ما همه احزاب و سازمان های سیاسی مخاطب قرار گیرند و از آنها خواسته شود تا در راه ایجاد جبهه واحد بیشتر کوشا باشند. در عین حال، باید حزب را موظف ساخت تا بیش از پیش روی موارد مشترک سیاسی تکیه کند.

چنانکه متذکر شدیم، مسئله حیاتی تشکیل جبهه واحد تنها با موضع گیری حزب توده ایران ارتباط نمی یابد. با کمال تأسف باید بگوئیم که با وجود پاره ای تغییرات امیدوارکننده در برخورد سازمان های سیاسی با یکدیگر، پندارگرایی، پیشداوری، خودمحوربینی، بحث های بی سرانجام و در مواردی توهم آمیز و... همچنان نقش برتر را ایفا می کند. ما، با این نظر که از جانب برخی از نیروها مطرح می شود کاملاً موافقم که در طی سال های گذشته، وقت ما احزاب و سازمان های ضد رژیم بسا اوقات صرف این شده تا "توی سر یکدیگر بزنیم و در این میانه دشمن اصلی را به حال خود بگذاریم و فقط آرزوی مرگ او را داشته باشیم... جالب اینجاست که باز هم همگی صحبت از اتحاد و اتفاق می کنیم ولی هرکس می خواهد این همبستگی براساس شرایطی باشد که او ارائه می دهد".

در ایجاد جبهه واحد هیچگونه پیش شرطی جز اهداف مشترک مورد پذیرش همگان نمی تواند وجود داشته باشد. این اهداف نیز باید با خواست مردم همخوانی داشته باشد. برای ما خواست مردم اصل است و این احزاب و سازمان های سیاسی هستند که باید تابع اراده خلق باشند، نه برعکس.

رژیم حاکم دچار بحران است. این بحران ساختاری است، یعنی همه عرصه های سیاسی، اجتماعی - اقتصادی، ایدئولوژی و... را فرا می گیرد. ما درباره بحران سیاسی و اقتصادی سخن گفته ایم. همه نیروهای اپوزیسیون نیز از ماهیت بحران باخبرند. ما می گوئیم این بحران ژرف بالقوه می تواند حیات رژیم را به مخاطره اندازد. اما، آیا هر امکان بالقوه می تواند بدون وجود عوامل موثر دیگر به واقعیت بالفعل تبدیل شود؟ البته نه. بنابراین وظیفه نیروهای اپوزیسیون فقط تحلیل و ارزیابی وضع سیاسی و اجتماعی - اقتصادی نیست و نمی تواند باشد. اگر مخالفان رژیم قادر به تجهیز همه توان خود و تمرکز همه نیروی خود در یک جبهه واحد نباشند طبعاً نخواهند توانست بر روند تحولات و رویدادهای آینده در جامعه تاثیر جدی و تعیین کننده بگذارند.

مردم میهن ما دیگر حاضر نیستند در شرایط ترور و اختناق بسر برند. در شرایطی که به اعتراف دست اندرکاران رژیم ۲۴ هزار پایگاه و ناحیه مقاومت با دهها هزار افراد مسلح مواظب اعمال و رفتار مردم هستند. آزادی برای مردم، به معنای پایان دادن به دیکتاتوری ضد بشری حاکم و ایجاد حکومتی دمکراتیک متکی بر اراده خلق های ساکن ایران است.

به باور ما اکثریت قاطع نیروهای مخالف رژیم در زمینه دستیابی به یک جامعه آزاد و دمکراتیک که در آن آزادی عقیده و بیان و قلم و اجتماعات و... برای همگان، بدون هیچگونه تبعیضی بطور واقعی و نه صوری تامین گردد، هم نظرند.

ما پیشنهاد می کنیم که پلنوم یاریدیکر همه احزاب و سازمان ها و شخصیت های مترقی و بشردوست و آزادخواه را مخاطب قرار دهد واز آنها بخواهد تا دست در دست هم به مقابله با رژیم خودکامه "ولایت فقیه" برخیزند. همچنین صریحاً اعلام گردد که عدول از ایجاد جبهه واحد به هر بهانه ای، جز نادیده گرفتن مصالح عالی میهن و مردم معنایی ندارد.

وقفای

ما نوآندیشی در زمینه مسائل جهان و ایران را مورد بررسی قرار دادیم. روشن است که برای آنچه که گفته شد نیاز مبرم به نوسازی حزب از دیدگاه تئوری و پراتیک نوآندیشی است. در این عرصه شایسته است پلنوم کمیته مرکزی تدابیری جدی در انطباق با وضع کنونی اتخاذ کند.

ادامه دارد

خط پتلان بر قانون اساسی گذشته کشیده اند. راه بازگشت به آن از نظر توده های میلیونی برای همیشه بسته است. در این چهارچوب، پلنوم کمیته مرکزی باید اعلام موضع کند.

به باور ما، در شرایط ایران کنونی، دمکراسی نمی تواند در انحصار یک یا چند حزب و سازمان باشد. اگر این اصل صحیح است، که به نظر ما جای تردیدی در آن نیست، در این صورت باید همه احزاب دمکراتیک دارای حقوق برابر باشند.

همچنین است موضع گیری ما درباره "پورژوازی لیبرال" بویژه "نهضت آزادی ایران" تحت رهبری آقای بازگان. در اینکه وی و یارانش مخالف حزب توده ایران بوده و هستند، تردیدی نداریم. اما، این نیز غیرقابل انکار است که ایجاد مناسبات غیرعادی میان این دو سازمان سیاسی، حزب ما نیز بی تصویر نبوده است. به نظر ما هر دو سازمان در گذشته مرتکب اشتباهاتی شده اند که باید آنها را تصحیح کنند. ما به هیچ وجه خواهان آشتی عقیدتی نبوده و نیستیم. هر دو سازمان سیاسی در مواضع عقیدتی خود استوار هستند و خواهند بود. اما هم حزب توده ایران و هم نهضت آزادی باید شیوه همزیستی را بیاموزند و در بحث های سیاسی موازین اخلاقی را مراعات کنند. همه ما باید فرهنگ بحث سیاسی را در جدل های نظری اکیدا مراعات کنیم، از پرچسب زنی و اتهام متقابل به "خیانت" و "وابستگی" دوری جوئیم. انسان های با فرهنگ جز این راهی ندارند. اگر ما، به اراده مردم در تعیین سرنوشت اعتقاد داریم باید حق انتخاب میان برنامه ها و نظرات گوناگون را به آنها واگذار کنیم و به انتخاب مردم احترام بگذاریم. آنچه گفته شد جنبه عام دارد و شامل حال مناسبات میان همه احزاب و سازمان ها می شود.

به نظر هیئت سیاسی، پلنوم کمیته مرکزی باید در برخورد با جریان فعال تحت نام "جمهوری خواهان ملی" موضعی روشن اتخاذ کند. این جریان جدیدی است که در آذرماه سال ۶۲ اعلان موجودیت کرده است. اما اخیراً با انتشار ارگان خود "ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران" و جزوه هایی چند، بطرز فعالی پا بر عرصه مبارزه سیاسی گذارده است. "جمهوری خواهان ملی ایران" می کوشند تا جبهه واحدی از آزادیخواهان ایران تشکیل دهند. آنان در تبلیغات خود به پلورالیسم سیاسی اهمیت می دهند و معتقدند که تنوع نظرات سیاسی نباید مانع همکاری نیروهای مخالف رژیم باشد. آنان هم مانند حزب ما آمادگی خود را برای مذاکره با همه احزاب و سازمان ها اعلام داشته اند. فعالان این جریان را گروهی از روشنفکران ایران تشکیل می دهند. شخصیت هایی مانند حسن نژی، منصور حکمت، علی اصغر حاج سید جوادی، حسن شریعتمداری (پسر آیت الله شریعتمداری) با این جریان همکاری دارند.

روابط حزب ما، با آقای حسن نژیه برقرار شده است. چندی پیش وی طی نامه ای از همه احزاب خواسته بود تا درباره برنامه جبهه ارائه شده از جانب جمهوری خواهان ملی نظر بدهند. این برنامه در مجموع خود قابل پذیرش بود. هیئت سیاسی به آن پاسخ داد و آمادگی خود را برای بحث پیرامون برنامه اعلام داشت. بعدها آقای نژیه بیمار شد و این کار به تمویق افتاد. از سخنرانی چندی پیش وی معلوم شد که حزب ما تنها سازمانی بوده که به نامه وی پاسخ مثبت و کتبی داده است. وی نیز نامه ای برای حزب فرستاد و خواهان اعزام نماینده ای شد.

پلنوم کمیته مرکزی بچاست به هیئت سیاسی ماموریت دهد تا در زمینه تشکیل جبهه واحد فعال تر وارد عمل شود. قرائن امر نشانگر آنست که پیشداوری درباره حزب ما حداقل در میان نیروهای سیاسی پورژوائی جای خود را به واقع بینی و ضرورت همکاری می دهد. پلنوم کمیته مرکزی در صورت مصلحت باید به هیئت سیاسی ماموریت دهد تا با حزب بختیار نیز تماس برقرار کند. بختیار و یارانش خود را "سوسیال دمکرات" می دانند و با احزاب سوسیالیست اروپا در تماس هستند. پلنوم کمیته مرکزی باید پس از بررسی در این باره تصمیم قطعی و نهائی را اتخاذ کند. به نظر می رسد همکاری با سوسیال دمکرات ها در محدوده شمار آزادی و صلح می گنجد.

وقفای

حزب توده ایران در سال های اخیر سیاست اتحاد پیرامون برنامه

ادامه گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

مدل تسریع رشد نیروهای مولده

در شرایط مشخص - تاریخی کشور ما،

از دیدگاه حزب توده ایران

رقفا

و پرورش تغییر بنیادی بوجود آوریم و ساختار آموزشی و فرهنگ عمومی را برای افزایش بضاعت علمی و فنی دگرگون سازیم.

حزب ما تجهیز و تشکل توده ها برای نجات کشور از ورطه ورشکستگی را وظیفه عمده خود می داند. بنابراین باید مشی سیاسی خود را بر مبنای محاسبه دقیق و عینی وضع مردم کشور استوار سازد. تاثیر فعالیت سیاسی حزب، با وحدت استراتژی و تاکتیک معین می گردد. این وحدت باید با انعطاف پذیری تعیین راه رشد اجتماعی - اقتصادی و طرق پیدا کردن مشی حزب در این زمینه توأم باشد. لنین می گفت حزب طبقه کارگر باید به هنگام تعیین مشی سیاسی خود هم تجربه کشورهای دیگر را در نظر گیرد و هم "تمام نیروها، گروهها، احزاب، طبقات و توده هائی (را) که در درون کشور معین فعالیت می کنند، مورد توجه قرار دهد" (اشاره منتخب در ۱۲ جلد به زبان فارسی، جلد ۱۰ - صفحه ۲۰۸). ما این اصل را در شرایط مشخص - تاریخی کنونی ایران به هنگام طرح نظر خود درباره راهی که باید برای تأمین رشد کم و بیش سالم اجتماعی - اقتصادی در پیش گرفته شود مورد توجه قرار می دهیم. حزب ما مخالف نسخه برداری هم از کشورهای سرمایه داری و هم از کشورهای سوسیالیستی است و طرفدار مدل رشد ویژه جامعه ایران است. این مدل باید با ساختار اجتماعی، و با سنن و فرهنگ ایرانی همخوان باشد و با بهره برداری از همه امکانات داخلی و خارجی، ما را برای دستیابی به استقلال واقعی اقتصادی، تا آنجا که در شرایط کنونی بین المللی شدن هرچه بیشتر تولید در جهان امکان پذیر است، هممون سازد.

حزب ما سالها پیش با تحلیل علمی، اصطلاح "سرمایه داری وابسته" را درباره رشد اجتماعی - اقتصادی ایران بکار برد. هدف "سرمایه داری وابسته" تحمیل شده از جانب امپریالیسم، حفظ واپس ماندگی اقتصادی است. انحصارهای فراملی یا تحصیل این مدل رشد موجبات قطع پیوندهای داخلی بخش های تولید اقتصاد ملی را فراهم می آوردند. انقلاب بهمن ۵۷ بخاطر خیانت سران واپسگرایی جمهوری اسلامی به آماجهای این انقلاب، تنها نتوانست به این مدل نواستعمار پایان دهد، بلکه جامعه را به ورطه بحران ساختاری می کشاند. بحران ساختاری کنونی محصول مستقیم سیستم سیاسی حاکم است. این سیستم در شرایط کنونی، دیکتاتوری فردی و رژیم خودکامه را در اشکال مختلف تشدید می کند. بنابراین، شرط نخست انتخاب هرگونه مدل تأمین رشد موثر اجتماعی - اقتصادی، پایان دادن به سیستم سیاسی حاکم است.

علت عمده وابستگی اقتصادی در دوران حاکمیت رژیم شاه، فقدان صنایع مادر و کلیدی و واپس ماندگی تکنولوژیک بود. این روند امروز هم ادامه دارد. ساختار صنعتی ایران نه تنها نسبت به گذشته تغییری نکرده، بلکه از جنبه های منفی ناهنجارتر هم شده است.

ما تصویری از مشکلات عظیم اجتماعی - اقتصادی کشور در آستانه ورود بشریت به هزاره سوم ترسیم کردیم. ما گفتیم که در دوران استفاده از تکنولوژی پیشرفته، مبین ما در رده عقب مانده ترین کشورهای جهان قرار دارد. در نیم قرن اخیر رژیم های حاکم، ما را فرسنگها از تحولات تکنولوژیک کنونی جهان دورنگه داشته اند.

در حالیکه کشورهای رشد یافته صنعتی برای توسعه اقتصادی از شمارگرهای الکترونی و "هوشمند"، موادخام مصنوعی، نورشناسی الیافی، ریوت ها، بیوتکنولوژی، انفورماتیک و ... بهره می گیرند، سران رژیم کارخانه از کار افتاده اتومبیل سازی تالپوت را برای به اصطلاح توسعه خودروسازی خریداری می کنند و بدین سان حلقه وابستگی را که سالهاست گلوی اقتصاد ملی، را می فشارد، تنگتر می کنند.

ما نشان دادیم که در مرحله دوم انقلاب علمی و فنی در جهان، صنایع ایران بطور عمده در "زنجیره پایانی تولید" قرار دارند، یعنی در بهترین حالت صنایع مونتاژ هستند و به همین دلیل با به اصطلاح توسعه اقتصادی و "رشد صنعتی"، وابستگی کشور به مواد خام و واسطه ای و نیم ساخته روبه افزایش است. مثلاً، اگر سهم واردات اینگونه مواد قبل از انقلاب ۵۰ درصد کل واردات بود، این رقم در سال ۱۳۶۴ به ۶۶/۷ درصد رسید.

بازده متوسط گندم در هر هکتار زمین آبی کشور حتی به دو تن نمی رسد که تا حدتاً باید بیش از هشت تن باشد. یا میانگین شیردگی سالانه گاو در ایران از ۷۰۰ لیتر تجاوز نمی کند، در حالیکه این رقم در کشورهای رشد یافته به بیش از ۲ هزار لیتر بالغ می شود. بضاعت علمی و فنی ما در سطح نازل قرار دارد. دستاوردهای علمی و فنی هم برای تولید صنعتی و هم تولید کشاورزی ایران بیگانه است.

آیا می توان به این راه فاجعه بار ادامه داد؟ در ایجاد صنایع راه را باید پیش گرفت؛ صنایع سرمایه بر یا کاربری؟ اصولاً کدام راه رشد می خواهیم بیمائیم؟ چگونه و با کدام سرمایه مالی و بضاعت علمی؟ به دلیل نبود کالای قابل توجهی جز نفت خام برای صدور به بازار جهانی به منظور دستیابی به ارز و غیرقابل رقابت بودن کالاهای تولید شده در صنایع مونتاژ که طبق مدل رشد اقتصادی تحمیل شده از جانب امپریالیسم، وابستگی ایران به انحصارهای فراملی را تشدید کند، ما دچار مشکلات مالی عظیمی هستیم.

ما نیاز به ایجاد صنایع کلیدی و مادر و صنایع سبک در رشته های مورد احتیاج کشور داریم و باید افزایش تولید کشاورزی را در سربلوه برنامه رشد قرار دهیم. ما باید همراه با گسترش هرچه بیشتر زیرساخت (انفراساختور) برای رشد تولید صنعتی، مسأله عظیم اجتماعی روستا را حل کنیم و زیربنای مادی برای افزایش تولید ایجاد کنیم. ما باید در آموزش

دست اندرکاران و سران مرتجع رژیم جمهوری اسلامی انتقال یافته است. بی شک اندکی نیز صرف ایجاد صنایع، البته صنایع وابسته شده است.

باتوجه به آنچه که گفتیم، پلنوم کمیته مرکزی باید مسئله بس مهم برون رفت از وضع فاجعه بار اجتماعی - اقتصادی کنونی را بررسی کند. مسلما در انتخاب مدل رشد باید از تجربه های شکست خورده در دیگر کشورها پند گرفت. در حال حاضر، از دو مدل عمده در برخی از کشورهای مترقی "جهان سوم" استفاده می شود. مدل نخست، تسریع رشد صنعتی در شرایط بالاترین سطح نرخ انباشت سرمایه (در مواردی ۴۰ تا ۵۰ درصد درآمد ملی) و عدم توجه لازم به مسئله حیاتی رشد تولید کشاورزی است. این مدل به تشدید عدم تناسب در مجموع اقتصاد ملی و سرانجام به عقب ماندگی تولید کشاورزی و عرضه خدمات اجتماعی منجر می گردد و مانع بالارفتن سطح زندگی توده ها می شود. مدل دیگر، برجسته کردن بیش از اندازه عرصه اجتماعی و سرازیر کردن سرمایه به این عرصه و نیز زیرساخت صنعتی به منظور به اصطلاح بالا بردن بازده کار در آینده است. ما می گوئیم به اصطلاح زیرا اینگونه سرمایه گذاری از همان آغاز فاقد هرگونه بازدهی است.

تردید نیست که در پایان سده بیستم، ایران نمی تواند همان راهی را بپیماید که کشورهای پیشرفته صنعتی سرمایه داری پیموده اند. باید مدل جدیدی را برای شرایط ایران جستجو کرد. منظور ما از شرایط فقط تناسب نیروها نیست، بلکه همچنین باید بضاعت علمی و فنی، سن و آداب و رسوم، درجه رشد فرهنگی و دهها عامل دیگر تاثیرگذار بر رشد اقتصادی را در نظر گرفت. باید از مدل رشد یکجانبه (صنعتی یا کشاورزی) پا را فراتر گذارد و به مدل فراگیر همه جانبه رشد روی آورد. این رشد حتما باید انسان را در مرکز توجه قرار دهد. در غیراین صورت با شکست روبرو خواهد شد.

دست اندرکاران اقتصادی در جمهوری اسلامی می نویسند که به هنگام تنظیم برنامه عمرانی توانسته اند مشکلات زیر را فرموله کنند:

- رکود شدید سال های اخیر و کاهش زیاد درآمد سرانه؛
- وابستگی شدید اقتصاد کشور به درآمد ارزی نفت و آسیب پذیر بودن اقتصاد کشور به علت عدم ثبات در بازارهای جهانی نفت؛
- بیکاری گسترده، توأم با تورم و تغییرات هشداردهنده الگوی توزیع درآمد؛

- عدم تعادل بین درآمدها و هزینه های دولت؛
- عدم کفایت سرمایه گذاری؛
- ضعف مدیریت توسعه و نظام اجرایی - فنی؛
- کمبود قابل توجه متخصصان و کارشناسان طراز اول؛
- گسترده تر شدن ابعاد مشکلات اجتماعی - فرهنگی؛
- عدم توازن بین عرضه و تقاضای انرژی و کمبود شدید انرژی.

اگر رشد سریع جمعیت را به آنچه گفته شد بیفزاییم، مشکلات بزرگی که در برابر جامعه قرار دارد و حزب ما نیز بنویسه خود، موظف به ارائه راه حل برای آنهاست، روشن خواهد شد. این مشکلات را با طرح مسائلی از قبیل ضرورت بالا بردن تولید ناخالص ملی سرانه و یا افزایش میانگین سرانه درآمد ملی و ... نمی توان حل کرد. باید یک مدل مشخص و معین برای قشرزدائی، بالا بردن سریع سطح اشتغال و تامین نیازهای اساسی محرومان انتخاب کرد.

ما ضمن آنکه مخالف سیادت ویرانگر امپریالیسم در اقتصاد کشور هستیم و با آن مبارزه می کنیم. اما، برآنیم که نباید در جهان یکپارچه و به هم پیوسته امروز به اتخاذ سیاست "انزوا" متوسل شد. مدل رشد مورد نظرها، ایجاد مناسبات متقابل و برابر حقوق فنی و بازرگانی و علمی با همه کشورهای جهان را ضروری می شمارد. ما معتقد به یافتن زبان مشترک در مسائل سیاسی از طریق سازش نیز هستیم. اما، با هرگونه وابستگی، اهم از اقتصادی و سیاسی، به معنی وابستگی نواستعماری، در هر شکل آن، مخالفیم. ما "غرب زدگی" را که پیش زمینه وابستگی است رد می کنیم، نه استفاده از تکنولوژی و حتی تجربیات غرب را.

موضوع مهم دیگر در ارتباط با انتخاب مدل رشد اقتصادی، چگونگی برخورد با ترکیب و تامین رشد متوازن بخش های گوناگون اقتصاد ملی است. رشد اقتصادی به معنی تجدید تولید فزاینده کل تولید اجتماعی است و نقش و اهمیت رشته های مختلف اقتصاد ملی در ایجاد کل تولید اجتماعی، متفاوت است. درصد بالای نرخ رشد بخش خدمات در کشورهای عقب مانده از لحاظ صنعتی نشانگر

درباره دولت رفسنجانی نیز بر خلاف انتظاراتی که از جوانب گوناگون تلاش می شد به آن دامن زده شود، باید گفت که رئیس جمهور جدید، در سخنرانی "برنامه ای" خود (در ۵ مرداد ماه ۶۸) در مجلس، هیچ پیشنهاد سازنده ای برای برون رفت از بحران و ایجاد تحول اجتماعی - اقتصادی مطرح نکرد. و بطور کلی باید گفت که در بین محافل حاکمه و نظریه پردازان خدمتگزار آنها برداشت غالب در زمینه راه رشد، بسیار ابتدایی و در بیشتر موارد چیزی جز تکرار مدل نواستعماری نیست. در عین حال نباید این نکته را هم ناگفته گذارد که عناصر و محافلی نیز در جمهوری اسلامی هستند که بسیاری روندها و پدیده های اجتماعی - اقتصادی را به نسبت ژرف و واقع بینانه ارزیابی می کنند.

۵ بهمن ۶۷ یکی از پژوهشگران اقتصادی در روزنامه "کیهان" نوشت که مدل رشد اقتصادی تدارک دیده شده از جانب "استکبار جهانی" برای ملت ما دو هدف را تعقیب می کند. نخست تنظیم الگوی تولید و مصرف، مطابق سلیقه و خواست "قشر مرفه"، دوم "ادغام داخلی در بازار جهانی و توسعه بازارهای داخلی برای محصولات خویش". وی بدروستی نوشت که یکی از ویژگیهای صنعتی شدن از طریق شرکت های فراملی ایجاد صنایع مصرفی پادوام و لوکس در درجه اول برای "طبقات مرفه" است. ویژگی دیگر مربوط به تولید محصولاتی است که ارتباطی با نیازهای داخلی کشور وارد کننده تکنولوژی ندارد و تنها نقش آنها ایجاد "اشتغال کاذب و موقت"، به هدر دادن منابع و "منحرف ساختن زیرساخت صنعتی این کشورها و آلوده ساختن محیط زیست" است.

نتیجه پیاده کردن این مدل در ایران چگونه بوده است؟ طبق محاسبه کارشناسان ایرانی در کمتر از یک ربع قرن، در حدود ۳۰۰ میلیارد تومان سرمایه گذاری صنعتی شده است. همه صنایع ایجاد شده در کل وابسته به مواد اولیه، نیم ساخته و واسطه ای خارجی است. برای نشان دادن ژرفای وابستگی صنایع ایران به جهان غرب، باید خاطرنشان سازیم که در سال های پس از انقلاب، باوجود کاهش سرانه واردات کشور، به علت کمبود ارز، این رقم از ۵۰۰ دلار کاهش نیافته است. بگفته رئیس کل بانک مرکزی "در طول ۹ سال بعد از انقلاب" حدود ۶۳ میلیارد دلار برای ورود مواد واسطه ای خرج شده است.

وضع تولید کشاورزی نیز اسفناک است. سهم تولید محصولات کشاورزی در کل تولید ناخالص داخلی از ۲۲ درصد در سال ۱۳۵۹ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۶۶ کاهش یافته است. رژیم از اجرای اصلاحات ارضی بنیادی در روستاها خودداری کرده است. تشدید فقر در روستاها به تسریع مهاجرت روستائیان ورشکست شده به شهرهای بزرگ کمک می کند. تعداد حاشیه نشینان در شهرها رویه افزایش است و این امر بیکاری را به معضل عظیمی تبدیل کرده است.

در چنین شرایطی، نه از رشد واقعی اقتصاد و نه از بالا رفتن سطح زندگی، نمی تواند سخنی در میان باشد. فقر و فلاکت، یگانه محصول اقتصاد وابسته می تواند باشد. کشور ما که در آن تولید صنعتی و کشاورزی در نازل ترین سطح ممکن قرارداد، نمونه برجسته ای در زمینه اعمال سیاست نواستعماری است.

سردمداران رژیم می گویند تا جمهوری اسلامی را یکی از به اصطلاح مستقل ترین کشورهای جهان معرفی کنند. اما، همه می دانند که کشور وابسته از لحاظ اقتصادی نمی تواند دستش در تصمیم گیری سیاسی باز و مدعی استقلال کامل سیاسی باشد. جمهوری اسلامی ایران مانند دوران حکمرانی شاه عمیقا وابسته به بازار جهانی سرمایه داری و در درجه اول به انحصارها و دول کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری است. بنوشته مطبوعات مجاز ۸۰ درصد از ۱۴۰ میلیارد دلار درآمد کشور در سال های گذشته به اقتصاد ۱۰ کشور غربی و متحدان آنها تزریق شده است.

این ارقام باید هر ایرانی بی غرضی را به تأمل وادارد. یکصد و سی میلیارد دلار، ثروت کلانی است. در صورتی که این همه ثروت به سرمایه گذاری تولیدی و زیرساخت صنعتی با جلب تکنولوژی مدرن، اختصاص می یافت طی ده سال امکان آن بود که انواع صنایع را بوجود آورد و گره کور تولید کشاورزی را گشود. اینک باید پرسید: این ثروت عظیم صرف چه شده است؟ قدر مسلم آن است که ۸۰ درصد آن در مقابل خرید کالاهای ساخته شده و یا واسطه ای و مواد خام به گاو صندوق های انحصارهای فراملی ریخته شده و بخشی نیز به عنوان پورسانتاز به حساب های بانکی گروهی از

سرمایه داری در جوامع مشابه ایران قادر به تکرار راهی نیست که سرمایه داری به موقع خود، مثلا در انگلستان و یا فرانسه، پیمود. گذشته از آن، وابستگی و همپیوندی متقابل جهان در عصر انقلاب علمی - فنی و انفورماتیک با مدل رشد اجتماعی - اقتصادی که انتخاب آن حق مسلم هر خلقی است، دو مقوله کاملا جدا از هم هستند.

حزب توده ایران با توجه به آنچه که گفته شد و نیز تلاش در درک همه جانبه ساخت جامعه و تناسب نیروها و نیز ضرورت بهره گیری از همه امکانات مادی و معنوی برای نجات جامعه، وجود سه نوع مالکیت دولتی، تعاونی و خصوصی را در کشور ضروری می داند و عدول از آن را - به هر دلیل - مابین مصالح ملی می شمارد. ما متقدم فقط از طریق استفاده مقبول و حساب شده از این سه نوع مالکیت می توان در عصر پیشرفت فرهنگ کامپیوتری در جهت رشد اقتصادی و بهبود شرایط زندگی توده ها گامی به پیش برداشت.

برای حزب ما، در شرایط کنونی قبل از هر چیز منافع خلق و سرنوشت کشور مطرح است. ما اعتقاد داریم که حل مشکلات عظیم کنونی فقط و فقط با شرکت همه خلق امکان پذیر خواهد بود. خلق نیز وقتی داوطلبانه گام بر عرصه پیشبرد سیاست اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی خواهد گذارد که ساختار سیاسی دگرگون گردد. لذا در این شرایط هم شمار طرد کردن رژیم "ولایت فقیه" به مثابه عامل عمده سد راه رشد نیروهای مولد اهمیت ویژه کسب می کند.

اصرار ما برای در نظر گرفتن ویژگیهای کشور در مرحله تعیین مدل رشد اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی، زائیده درک این واقعیت انکارناپذیر است که بدون گسترش هرچه بیشتر طیف نیروهای محرکه جنبش ضد رژیم نمی توان هیچ گامی به پیش برداشت. به این علت، ما یک مدل اقتصادی دارای خصلت ملی و دموکراتیک، تکرار می کنیم دموکراتیک، مرکب از بخش های دولتی، تعاونی و خصوصی را مناسب ترین مدل مرحله کنونی تشخیص می دهیم.

ما بلافاصله پس از انقلاب بهمن ۵۷، به هنگام نظرخواهی از جانب دست اندرکاران تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی مدل پیشگفته اقتصادی را پیشنهاد کردیم و پیشنهاد ما بدون کم و کاست به تصویب رسید. البته با خیانت سران مرجع رژیم جمهوری اسلامی به آرمان های انقلاب، این اصل آنچنان که ما در نظر داشتیم تحقق نیافت. اصولا، تحقق اصل پیشنهادی ما فقط در شرایط وجود آزادی های واقعی دموکراتیک و توافق نیروهای سیاسی، نمایندگان طبقات و لایه های اجتماعی گوناگون، امکان پذیر است. از این دیدگاه است که ما متقدم پلورالیسم اقتصادی پیشنهادی حزب توده ایران در شکل مدل سه مالکیتی بدون پذیرش پلورالیسم سیاسی بی نگر خواهد بود.

استبداد در هر شکل آن سد عمده رشد نیروهای مولده است. رشد جامعه ما، در درجه اول نیاز به دموکراسی دارد. دموکراتیزه کردن همه شئون سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور، شرط عمده و لازم برون رفت از بحران ساختاری کنونی است. راه دیگری وجود ندارد.

حزب ما، در چهارچوب مدل سه مالکیتی، طرفدار وجود بخش دولتی دموکراتیک است. بدون وجود این بخش، ما نمی توانیم گام های نسبتا سریع در جهت رشد آن سنایمی برداریم که بخش خصوصی حاضر به سرمایه گذاری در آن نیست. البته این نظر نباید به هیچ وجه به معنی طرفداری از رشد بی کنترل مالکیت دولتی تلقی گردد. مدل پیشنهادی ما، چنانکه گفتیم، در عین مخالفت با افزایش قدرت نامحدود اقتصادی دولت، مخالف حاکمیت مطلق بخش خصوصی سرمایه داری در اقتصاد نیز هست. ما، طرفدار بی چون و چرای مالکیت تعاونی و گسترش هرچه بیشتر آن هستیم. در اینجا نیز متقدم که به هیچ وجه نباید شرکت در تعاونی ها را به یک آئین تبدیل کرد. احترام به مالکیت های خصوصی خانوادگی نیز یکی از عناصر عمده مدل پیشنهادی ماست.

در تعیین مدل رشد اجتماعی - اقتصادی در شرایط مشخص - تاریخی ایران بطور قطع باید عوامل موثر در پیشرفت - اگر ما واقعا خواهان آن هستیم - در نظر گرفته شود. هر حزب و سازمانی با هر ایدئولوژی باید به تناسب نیروها در جامعه توجه کرده، نزدیکترین و مورد قبول ترین راه بسنج توده ها را پیدا کند.

در جامعه ما مناسبات سرمایه داری حاکم است. این مناسبات تحت تاثیر اصول ناشی از رژیم "ولایت فقیه" توانست رشد موزون داشته باشد. پیوند سنتی روحانیت حاکم با بازار و یا دقیق تر گفته باشیم با بازرگانان، رشد سرمایه داری را معیوب کرد. بورژوازی تجاری در جامعه چیره گشت و خدمات در مقایسه با تولیدات صنعتی و کشاورزی رشد بی سابقه یافت. این وضع ساختار اقتصاد ملی را بکلی از هم پاشید. تمرکز سرمایه های کلان در دست عمده قلیلی از تجار بازار و هدايت آن به سوی احتکار و دلالی و بازرگانی و نیز ۸ سال جنگ شره ای مهلك بر بنیه اقتصادی کشور وارد آورد.

هر حکومت آترناتیو فقط و فقط با تکیه بر خلق می تواند به موجودیت خود در درازمدت ادامه دهد. از این رو، عامل داخلی از اهمیت درجه اول برخوردار است. علاوه بر عامل داخلی، عوامل خارجی نیز باید در تعیین مدل رشد، مورد توجه قرار گیرد.

واپس ماندگی کل اقتصاد ملی است. ما باید چنان مدلی پیدا کنیم که بتواند دویض صد و به گونه ای جدایی ناپذیر وابسته، یعنی صنایع و کشاورزی را رشد دهد. در شرایط ویژه کشور ما که افزایش جمعیت آنگک رشد سریعی دارد، افزایش کل تولید، بطور عمده با رشد تولید کالا در رشته صنعتی و مواد غذایی در تولید کشاورزی بستگی دارد. به دیگر سخن، ما باید مدل رشد تولید کشاورزی را به موازات رشد صنعتی در خدمت کشاورزی انتخاب کنیم.

ناگفته پیداست که برای تامین تغذیه ۵۴ میلیون ایرانی، نیاز مبرم به تغییر بنیادی ساختار تولید کشاورزی و در وهله نخست، حل مسئله ارضی از طریق اصلاحات ارضی بنیادی است. در زمینه رشد صنایع نیاز مبرم به سرمایه و آنهم سرمایه هنگفت است. از این نظر، جلب سرمایه انباشته شده در دست بخش خصوصی به امور تولیدی در اوضاع و احوال کنونی اهمیت ویژه ای کسب می کند.

حزب توده ایران همیشه منافع حیاتی توده های زحمتکش را در مد نظر داشته است. ما، در راه آزادی زحمتکشان و استقرار حاکمیت آنان مبارزه می کنیم. این هدف غائی ماست و ما هیچگاه آن را پنهان نکرده ایم. اما، در عین حال ما صریحا می گوئیم که برای رسیدن به این هدف باید راهی بسیار طولانی را پیمود. بدیگر سخن، باید از مراحل گوناگون گذر کرد. تعداد این مراحل چگونه خواهد بود - کم و یا زیاد - قابل پیش بینی نیست و پیوند ناگسستی با تناسب نیروها، سطح

رشد اجتماعی - اقتصادی، رشد فرهنگی در هر برهه زمانی مشخص دارد. بجااست پلنوم کمیته مرکزی بی پرده و آشکارا اعلام کند که در شرایط کنونی، برای ایران ساختمان جامعه سوسیالیستی در دستور روز قرار نمی گیرد آن هم به این دلیل که هنوز پیش شرط ها و زمینه ها عینی و ذهنی ضرور در جامعه ایران وجود ندارد. به باور ما بحث پیرامون همومونی پرولتاریا و یا ایجاد جمهوری دموکراتیک خلق یا مضمون و محتوای شناخته شده و انواع نظرات مشابه در شرایط کنونی ایران فاقد پایه منطقی است و ضرورتا جز چپ گرایی مفهومی نمی تواند داشته باشد. حزب

توده ایران باید با درک شرایط مشخص - تاریخی جامعه، میان مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی در حال حاضر با سمت کلی رشد آن فرق گذارد. نباید فراموش کرد که تصریح رشد نیروهای مولد مورد نیاز کشور، بدون ایجاد شکل سازماندهی تولید منطبق با شرایط کنونی و همخوان با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی موجود، نمی تواند به نتیجه مطلوب برسد.

سیر رویدادها در ایران و جهان خواهان تحلیل واقع بینانه از واقعیات موجود و نتیجه گیری صحیح و منطقی و بدون تعصب ایدئولوژیک است. ما می گوئیم و اصولا متقدم که طبقه کارگر و حزب مدافع آن، در اوضاع و احوال کنونی کشور باید، قبل از هر چیز، مدافع منافع دموکراتیک همه توده ها از هر قشر و طبقه باشد. البته ما، با طرح چنین نظری، مبارزه طبقاتی در جامعه را نفی نمی کنیم. درست

برعکس، وقتی ما ضرورت دفاع از منافع همه طبقات و لایه های گوناگون اجتماعی را پیش می کشیم، اصل مبارزه طبقاتی را در نظر داریم. حزب طبقه کارگر اگر نتواند ماهیت عملکرد ساختار طبقاتی جامعه ای را که در آن ساختارهای اقتصادی مختلف عمل می کند دریابد و همپیوندی منافع طبقه کارگر و بورژوازی و لایه های میانی در مرحله یا مراحل معینی را در نظر گیرد، متزوی و منفرد خواهد شد.

واقعیت، از جمله واقعیات اجتماعی سرسخت و انکارناپذیرند. لذا نمی توان آنها را با دورنگ سیاه و سفید نشان داد. رنگارنگی خواست ها و منافع اقشار و طبقات را باید دید و پذیرفت و به همین سبب نیز باید همه رنگ ها و سایه روشن ها را به دقت تشخیص داد و خط مشی سیاسی خویش را بر واقعیت موجود بنیان گذارد. اگر ما موفق به پیمودن این راه شوم در سیاست کمتر دچار اشتباه می شوم، در غیراینصورت با مشکلات عظیمی روبرو خواهیم شد.

اصرار ما برای توجه به ویژگیهای جامعه، پیدا کردن چنان مدل رشد اجتماعی - اقتصادی است که هم منافع زحمتکشان، هم منافع لایه های بینابینی و هم مصالح بورژوازی را تامین کند. ما، با ارائه آمار و اسناد انکارناپذیر، واپس ماندگی عمیق اجتماعی - اقتصادی کشور را در مرحله دوم انقلاب علمی - فنی نشان دادیم. کشور ما از قافله تمدن الکترونیکی فاصله بسیار زیاد دارد و این فاصله با گذشت زمان زیادتر هم می شود. این یک فاجعه بزرگ ملی است و به همین سبب پیدا کردن چنان راه برون رفتی را می طلبد که راه تامین پیشرفت و منافع همه خلق را هموار سازد.

بررسی وضع جامعه، ما را به این نتیجه محتوم می رساند که راه برون رفت را نباید در استقرار انحصار مالکیت دولتی بر وسائل تولید جستجو کرد. تجربه کشورهای مشابه ایران و نیز تجربه گذشته کشور ما نشان داده که انحصار بخش خصوصی سرمایه داری بر تولید نیز جز وابستگی به بازار جهانی غرب حاصلی بیار نمی آورد. بنابراین، منطلق حکم می کند تا از همه امکانات موجود در جامعه بهره گیری شود.

انحصارهای فراملی می کوشند تا مانند گذشته سرمایه داری وابسته را به ما تحمیل کنند. در مطالبی که پیرامون طرح هیئت سیاسی رسیده، برخی از رقا این پرسش را مطرح می سازند: آیا در جهان دارای وابستگی و همپیوندی متقابل، سرمایه داری غیروابسته می تواند وجود داشته باشد؟ ما گفتیم و تکرار می کنیم،

مادگی، صرف نظر از اینکه این یا آن نیروی سیاسی در انتخابات آزاد اکثریت را بدست آورد، باید محمل و مکانیسم ویژه ای بوجود آورد که در سایه عملکردش همه احزاب حق ارائه نظر مشورتی داشته باشند. ما ایجاد شورای مشورت احزاب و سازمان های حاکم و غیرحاکم را که فقط حق مشورتی خواهد داشت، پیشنهاد می کنیم. که قدرت اقتصادی بخودی خود قدرت سیاسی را پشت سرخواهد داشت. برای این نیز کنترل رشد هر سه بخش، به طریقی که هیچیک نتواند به قدرت انحصاری تبدیل گردند، ضرورت حیاتی دارد. در این مورد باید به بورژوازی که از لحاظ ماهیت تمایل به تامین قدرت اقتصادی و قدرت طلبی در عرصه سیاسی دارد، توجه جدی مبذول داشت.

مدل پیشنهادی وقتی می تواند موفقیت آمیز باشد که هیچ تبعیضی برای هیچیک از رشته های تولیدی قائل نشود. شرط مهم دیگر کوشش برای سودآوری هر سه بخش اساسی است. باید همچنین راه معقول و مورد قبول تناسب میان نقش دولت در تنظیم اقتصاد و نقش بازار را پیدا کرد و بکار بست. هدف عبارت از ایجاد چنان وضعی است که در عین حفظ نقش بخش دولتی در ایجاد صنایع کلیدی، زمینه لازم برای بخش خصوصی نیز بوجود آید. برای دستیابی به این هدف باید برنامه دقیق و معین و مشخصی در کلیه عرصه ها از آن جمله بازرگانی داخلی و خارجی، تقسیم تولید، منابع زیرزمینی میان بخش ها تنظیم و به موقع اجرا گذارد.

به نظر ما مدل اقتصاد سه مالکیتی برای مدت زمان طولانی طراحی می شود. هدف از این مدل عبارتست از فراهم آوردن زمینه برای رشد سریع اقتصادی - اجتماعی در شرایط آرام و مسالمت آمیز.

چنانکه رقا ملاحظه می کنند، وظایفی که در برابر نیروهای سیاسی و از جمله حزب ما قرار دارد سترگ است؛ در زمینه سیاسی طرد رژیم تئوکراتیک "ولایت فقیه" منظور پیشبرد اهداف دموکراتیک و تحقق شعار آزادی و صلح، در عرصه اجتماعی - اقتصادی هموار کردن راه رشد اقتصاد ملی به قصد پایان دادن به فقر و فلاکت کنونی، ایجاد کار برای میلیون ها انسان، تامین سطح زندگی بهتر برای محرومان جامعه، دگرسازی علمی - فنی از طریق درهم شکستن نظام آموزشی کنونی در همه سطوح و بالاخره نجات فرهنگ ایرانی.

پیشنهاد به پلنوم:

در خاتمه توجه رقا را به دو پیشنهاد هیئت سیاسی (برپایه تصمیمات اتخاذ شده، آنهم به اتفاق آراء، در جلسه شهریور ماه هیئت سیاسی) جلب می کنیم:

پیشنهاد اول: ما پیشنهاد می کنیم که در صورت موافقت پلنوم کمیته مرکزی، با در نظر گرفتن تحولات جهان در سال های اخیر و نیز دگرگونی هایی که پس از مرگ خمینی در کشور ما روی داده، تغییراتی در برنامه حزب بعمل آید.

پیشنهاد دوم: ما پیشنهاد می کنیم که در صورت موافقت پلنوم، در اساتنامه حزب بازنگری صورت گیرد و آئین نامه اجرایی ماده ۳۷ در اساتنامه گنجانده شود.

با توجه به پیشنهادات پیشگفته، در صورت موافقت رقا، باز پیشنهاد می کنیم بجای قطعنامه، "برنامه عمل سیاسی حزب توده ایران در کوتاه مدت" براساس گزارش حاضر و نظرات اعضای شرکت کننده تهیه و تصویب گردد.

در این پیوند، نظر به اینکه بحث پیرامون تغییر در برنامه نمی تواند در دستور روز این پلنوم قرار گیرد، هیئت سیاسی پیشنهاد دارد که تهیه طرح برنامه جدید به عهده هیئت رهبری آینده گذارده شود که در جلسه صلاحیتدار آینده برای بحث و بررسی مطرح گردد.

ممکن است بپرسند: آیا مدل سه مالکیتی، قطع نظر از ترکیب حاکمیت، باید حق حیات داشته باشد؟ پاسخ ما صریح و روشن است: آری! ما عمیقا بر این باوریم که گذار از این مرحله درازمدت برای جامعه ما ضروری است، قطع نظر از اینکه کدام نیرو ویا مجموعه نیروهای سیاسی حاکمیت را در دست داشته باشند. به نظرما، هر حاکمیتی که خواهان پایان دادن به واپس ماندگی اجتماعی - اقتصادی کشور باشد، صرف نظر از پایگاه طبقاتی وایدئولوژیک آن باید این راه را درپیش گیرد.

حرف برسر خودداری از شتاب در عرصه تحول اجتماعی - اقتصادی است. درمدل پیشنهادی، بخش دولتی که از لحاظ سنتی در کشور ما همیشه نقش تعیین کننده داشته، می تواند یا بهره گیری از امکانات دو بخش دیگر، رشد ناموزون تولید صنعتی و کشاورزی را تامین کند. باید در نظر داشت که بورژوازی ایران، هم قبل از انقلاب و هم بعد از آن، تابع رژیم های دیکتاتوری بوده و هیچگاه نقش سیاسی مستقل وموثر در کشور ایفا نکرده است. در چهارچوب مدل سه مالکیتی، هم بورژوازی وهم خرده بورژوازی و هم زحمتکشان باید در اداره تولید و نیز تعیین خط مشی سیاسی نقش معینی ایفا کنند. زیرا فقط دراین صورت حکومتی با ثباتی نسبی و مورد پذیرش اکثریت می توان بوجود آورد. چنین حکومتی رونمای نوین اقتصاد سه مالکیتی خواهد بود و بدون آن امکان عملی کردن مدل جدید نمی تواند وجود داشته باشد.

تامین فعالیت اقتصادی بورژوازی در چهارچوب مدل اقتصادی پیشنهادی به نوسازی اجتماعی - اقتصادی کمک موثر خواهد کرد. پرواضح است که برای دستیابی به این هدف نمی توان هیچیک از نیروها را از حقوق سیاسی محروم کرد. بنابراین، حکومت آینده نیز از لحاظ پایگاه اجتماعی باید مختلط باشد. یک حزب صرف نظر از وابستگی اجتماعی اش نمی تواند کشور را به قافله تمدن بشری نزدیک سازد. بهره گیری از نیروی سیاسی و اقتصادی همه طبقات و اقشار جامعه برای نجات ایران از واپس ماندگی ضرورت حیاتی دارد.

بخش تعاونی همراه با کار فردی و خانوادگی می تواند در رشد اقتصادی و تامین عدالت اجتماعی در سطح معینی، تاثیر فراوانی داشته باشد. تعاونی ها می توانند و باید نقش موثری در تولید، هم در شهرها و هم در روستاها ایفا کنند.

اقتصاد سه مالکیتی، یعنی پلورالیسم اقتصادی به مثابه یک واحد عام و کامل با استفاده از اهرم های موثر دموکراتیک عمل خواهد کرد. وجود چنین سیستمی تاثیر مثبت در مناسبات خارجی بجای خواهد گذارد و آنها را برپایه سود و تقاضا متقابل استوار خواهد کرد. در داخل کشور نیز چنین مدلی می تواند نقش بسجج گر را ایفا کند.

در اینجا باید به یک موضوع مهم دیگر نیز اشاره کرد و آن برخورد حزب به مسئله ارضی است. تجربه گذشته و حال کشور ما نشانگر اهمیت این موضوع در سرنوشت آینده هر دولتی است. برای دهقانان کم زمین و بی زمین مسئله اصلاحات ارضی اهمیت فوق العاده ای دارد. بنابراین، در این باره باید حتما گام های حساب شده ای برداشته شود. دهقانان باید صاحب زمین باشند و فقط داوطلبانه و آگاهانه در تعاونی های تولیدی گرد هم آیند.

استراتژی سیاسی حزب باید متوجه عملکرد موثر الگوی اقتصاد سه مالکیتی از سوئی و ایجاد نهضت همه خلقی به مثابه مدافع سیاسی مدل جدید در چهارچوب پلورالیسم سیاسی از سوی دیگر باشد. به باورما، همه این مسائل بهتر و موثرتر می تواند در محدوده یک جبهه واحد نیروهای سیاسی عملی گردد. یکی از وظایف عمده چنین جبهه ای عبارت خواهد بود از تامین دموکراسی. این نیز باید یکی از اهداف عمده مبارزه توده ای، باشد.

هر نیروی سیاسی که بخواهد پلورالیسم سیاسی را به یک پرده صوری برای رسیدن به اهداف خود تبدیل کند، مسلما با شکست روبرو خواهد شد. باید همه احزاب و سازمان ها به یک اندازه از موازین دموکراتیک بهره گیرند. تمیض در مورد هر حزب و سازمانی غیر قابل پذیرش تلقی گردد. چرا که تمیض مالا به تمیض در جامعه منجر خواهد شد که این نیز در آخرین تحلیل عامل عدم ثبات بشمار می رود.

به نظرما، برای پیشبرد مدل جدید، یعنی نجات ایران از واپس